

چهل چراغ

گزیده‌ای از میراث عاشورایی ادبیات عرب
گزینش و ترجمه: مهدی امین‌فروغی

خیابان



مرکز پخش:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی - خیابان برادران مظفر - کوچه بخشنده - پلاک ۳

تلفن: ۶۶۹۶۲۷۰۱-۲

در طول حیات پرفراز و نشیب
شیعه، پیوسته بزرگانی سعی در
ترویج معارف حقّه اهل بیت(ع)
کرده و در قالب اشعاری بلندپایه،
تعلیمات آسمانی پیامبر و خاندانش
را به گوش مردمان رسانده‌اند و در
این راه متحمل آزارها و رنج‌هایی
جانکاه شده‌اند و از هیچ سعی و
تلاشی فروگذار نکرده‌اند. بی‌شک
آگاهی از چگونگی ادبیات عرب و

آشنایی با نمونه‌های تابناک آن و
استفاده از این گنج گرانسنگ یکی
از وظایف اهل منبر اعم از وعاظ و
مرثیه‌خوان‌ها است. در این کتاب،
چهل قطعه از میراث عاشورایی
ادبیات عرب برگزیده شده است. در
انتخاب اشعار ذائقه اهل منبر مدنظر
قرار داشته و انتخاب‌ها به گونه‌ای
صورت گرفته که در اثنای منبر
کاربرد داشته باشد.

انتشارات خیمه منتشر می‌کند:

مجموعه‌ی مطالعات اجتماعی آیین‌های عزاداری شیعیان

مناسک و آیین‌های شیعی در هند

جبار رحمانی

مطالعات جامعه‌شناسی و انسان‌شناختی مناسک عزاداری محرم (۲ جلد)

(مجموعه مقالات)

آیین و اسطوره در ایران شیعی

جبار رحمانی

مرکز پخش:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی - خیابان برادران مظفر - کوچه بخشنده - پلاک ۳

تلفن: ۶۶۹۶۲۷۰۱-۲





چرا قاسم «جوشن کبیر» می خوانند؟!

مگر این نوجوان

زره ندارد؟!

انتشارات خیمه منتشر کرد:

جوشن کبیر

چند قطعه ادبی به محضر سالار شهیدان

حامد صفایی پور

مرکز پخش:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی - خیابان برادران مظفر

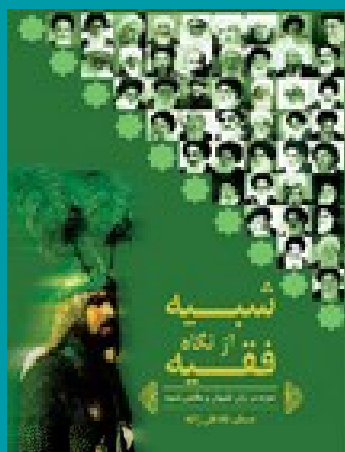
کوچه بخشنده - پلاک ۳

تلفن: ۶۶۹۶۲۷۰۱-۲



انتشارات
خیمه

تشییه از نگاه فقیه



انتشارات
خیمه

انتشارات خیمه منتشر کرد:

تعزیه، حمایت علما و

مراجع گرانقدر شیعه از

اشکال صحیح و عاری از

پیرایه و تحریف این آیین

بوده است. در این کتاب

اقوال و آرای بیش از ۱۳۰

تن از فقیهان و عالمان شیعه

پیرامون تعزیه گردآوری و

بررسی شده است.

تعزیه یا شبیه خوانی، از

جمله هنرها و آیین های

ایرانی است که نقشی

بی نظیر در ترویج فرهنگ

حسینی و زنده نگه داشتن

یاد و خاطره واقعی عاشورا

و شهادت سالار شهیدان و

یارانش داشته است. یکی

از عوامل مؤثر در گسترش

تشییه از نگاه فقیه

تعزیه در آرای فقیهان و عالمان شیعه

گردآوری و تحقیق: مسلم نادعلیزاده

مرکز پخش:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی - خیابان برادران مظفر - کوچه بخشنده - پلاک ۳

تلفن: ۶۶۹۶۲۷۰۱-۲

یا حضرت باری تعالی!

عذر می خواهم بیلت مظلومی که دیدم بر او ستم می سود و یاری اش نکردم

و لطفی که در حقم شد اما سپاس نگفتم

و برای خطا کاری که عذرخواهی کرد و نپذیرفتم

و برای نیازمندی که خواسته ای داشت و درخواستش را بر نیاز خود، ترجیح ندادم

و حق مومنی که کامل ادا نکردم

و ابرادی که در کسی دیدم و عیب پوشی نکردم

و برای گناهی که در دامش افتادم و از آن فرار نکردم

مهربان! از همه این خطاها و مثل آنها، از سر ندامت بپوش می طلبم، آن گونه که تلخی

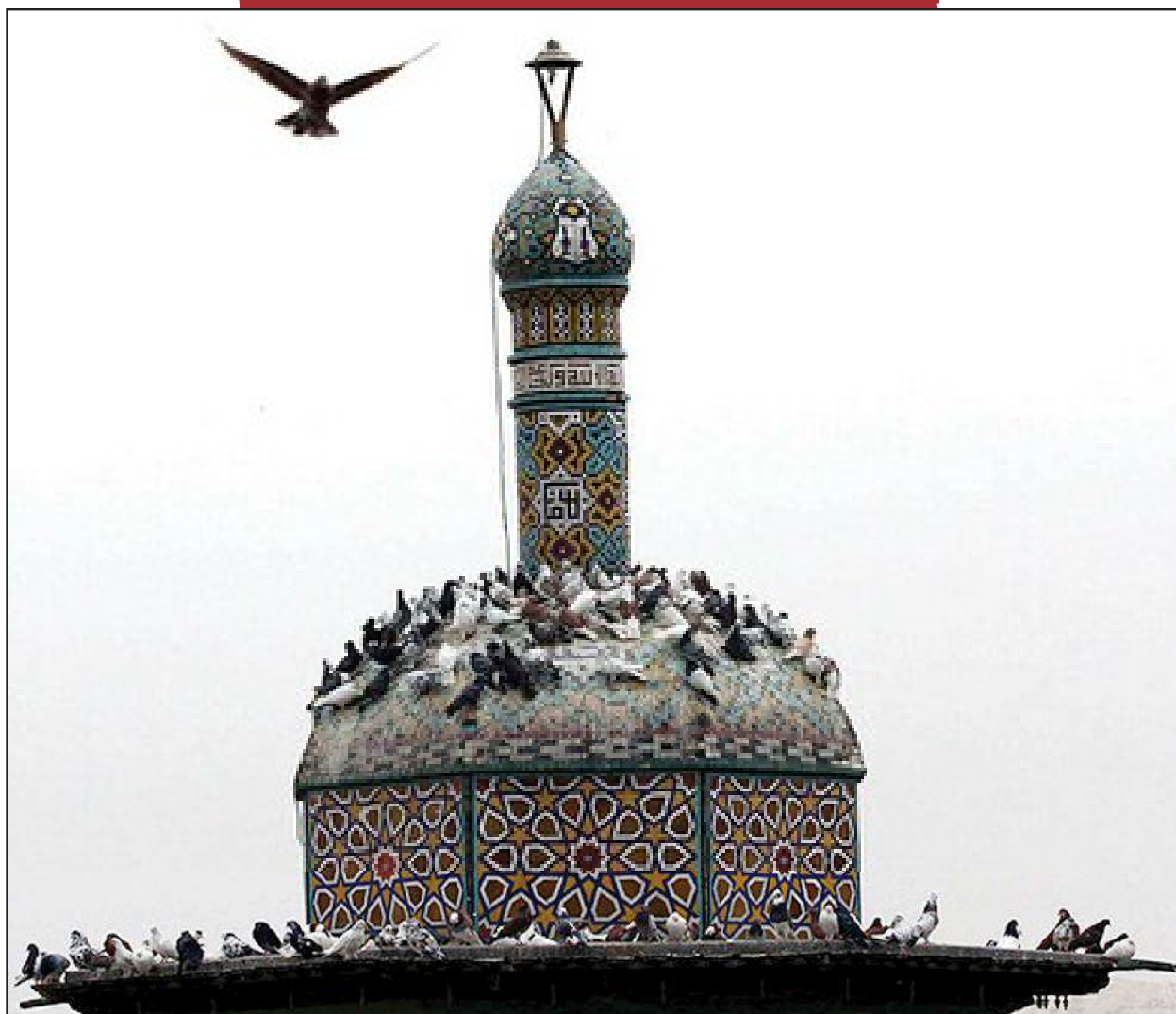
پشیمانی ام در خاطر می ماند.

پر نیی رحمت و اهلش درود فرست و این پشیمانی و اراده ام بر ترک آن را، نویه قرار ده ناپه

سبیش مرا دوست بداری.

ای دوست دار نویه کننده ها!

«برداشتنی از دعای ۳۸ صحیفه سجاده»





صفحات ویژه انتشار ۸۸
شماره مجله خیمه به
همراه تصویر تمامی جلدها
و مطالب برگزیده و گزارش
تصویری از مراسم دهمین
سال انتشار خیمه

دهـاول!

به بهانه ده سال انتشار خیمه

قَالَ خِيَمَةٌ

مشاری جهان اسلام

۱۶ کارہنہائی بی حساب و کتاب

حرفه‌های بلن‌نیده دکتر
غلامعلی حاتم‌آدل درباره
هشتم‌های قدیمی

۲۰ بوی مهمانی خدایم آید

شعبان و پیمه اول رمضان

خمس ٢٢

گزیده اخبار مربوط به جهان اسلام و اتفاقات پیرامون آن

هيات

۲۶ **شاکر داس** دانش‌رآپیدامی کند
با حاج احمد واعظی از خاطرات
نوحه‌خوایی در جنگ تاحضور در
احمد: های ادم: مشهد

۳۰ جهان را فید و مدید

حاج حسین محمدی، مداح
روشندای که دست به آچار هم
بود

۳۴ امام جماعت اور نازہ دیک

رئیس جمهور مشغله دارد!
حجت الاسلام ابوالقاسمی از
سخنی های کاریک روحانی
مستخدم گوشت

۴۰ خاک‌پرری برای جنگ سرم

اعضای هیأت شهدای گمنام اهل
گزارخواه می‌باشند

قرآن

۴۸ گفتن صدق اللہ شیرین ترین
لحظه زندگیم بود
حسین معتمدی برترین حافظ
مسافقات قرآن شد

۴۹ بدست راج تلاوت مجلسی خواهم

رفت
عموم و عو با قاسم مفیدمی بر اول
مسابقات قرآن در رسته قرائت

۵۰ ترجمہ، تفسیر و حفظ در یک

کلاس
موسسه زبان آموزی قرآن بشارت
با همه اسم و رسمش هنوز در یک
دربز زمین فعالیت می کند

۵۲ حفظ دیکر سے اللہ خوب است اما

برای بعضی ها
قهرودی‌ها در بین حافظان قرآن
معروفند

اهل بيت عليهم السلام

۵۶ ذخیره خدا

۵۶ ذخیره خدا
مروری کوتاه بر بخش هایی از
زندگی آخرین حجت خداوند بر
روزی زمین

۵۸ دعا هم لازم است اما...

گفاری از حجت الاسلام
والمسلمین حسینی درباره
انظار و وظایف منظران

۶۲ من آرمودام؛ تو بهرہ بگی...

بازخواستی فراز سوم بامه سی و یکم
بهجمله الاغه

آرامش در شمال شهر ۶۴

یک روز در حرم امامزاده
اسماعیل علیه السلام

۶۸ **پسینہ زئی در سرزمین مالایی ها**

حرف‌های سید محمد حسین
رسولی از هیأت‌های دانشجویی
درمانی

نشانی: خیابان سمیه / رسیده به خیابان
استاد بخت الهی / پلاک ۳۶۱ / طبقه چهارم
تلفن: ۸۸۹۳۴۹۷ - ۷۳ -
صفحه پستی: ۱۹۴۱-۱۵۸۱۵

حرمه در ویرایش و تلخیص مطالب آزاد است
در گشت دادن مطالب اسالی امکان پذیر نیست.

پيامك پرسيد ۳۰۰۶۹۶۱

info@kheimh.com



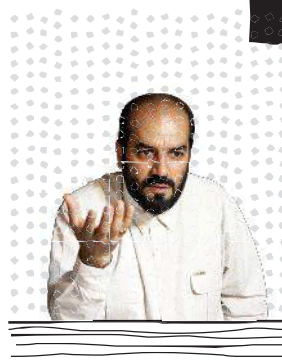
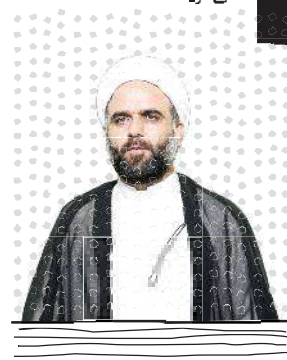
گفتاری از حجت الاسلام
والمسلمین حسینی درباره
انتظار و وظایف منتظران



حجت الاسلام ابو القاسمی از
سختی های کاریک روحانی مسجد
می گوید



حال و روز مستند سازی مذهبی
در گفت و گو با سهیل کریمی



محرمت ای ماه در سرشت من است | شکر گویم خدای را شب و روز | پای بوسیت سرنوشت من است

جوابیه

مدیر مسئول و صاحب امتیاز ماهنامه
خیمه

حجت الاسلام جناب آقای زائری

سلام علیکم، با صلوات بر محمد و آل محمد و احترام،
پیرو مصاحبه آقای حاج حمید نیکدل در شماره
اخیر (۸۸) آن نشریه و ادعای ایشان مبنی بر دریافت
حکم مدیر کل دفتر هیات رزمندگان اسلام از جناب
آقای محسن رضایی (فرماندهی وقت سپاه پاسداران
انقلاب اسلامی) به انگلی می رسد:

از آنجا که هیات رزمندگان اسلام از نظر ساختار
سازمانی به هیچ ارگان و نهادی وابسته نیست صدور
حکم فرمانده وقت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
برای نام برده عاری از حقیقت می باشد.

مشاورانیه برای مدت محدودی از طرف برادر
مداحی (مدیر هیات رزمندگان اسلام) به عنوان
مسئول دفتر انجام وظیفه می کردند و در هیچ
مقطعی مسئولیتی به عنوان مدیر کل در این هیات
نداشته است. لکن از طرف این هیات به عنوان مداح
اهل بیت (علیهم السلام) به برخی استانها و شهرستانها
معرفی و اعزام می شده است.

خواهشمند است طبق قانون مطبوعات در شماره
بعدی توضیح هیات رزمندگان اسلام را چاپ فرمایید.

سایه مقام معظم رهبری مستدام باد

مدیر ستاد مرکزی هیات رزمندگان اسلام

علی اکبر مداحی

ورژ ۱۰ سالگی

۱۰۴ یادداشت

یادداشت هلی از سرمدیوران
قدیمی تاسر دبیر فطی

۱۰۶ سال باخیمه

۸۸ شماره ماهنامه خیمه در
منظر شملت

۱۲۲ آلود

گزارش تصویری جشن ۱
سالگی خیمه

صفحات آخر

۱۲۱ تنگ دارم

تم مقاله

زینبیه

۹۲

چاپخانه حکایت

مادریان شهر جنگی

«نه قرین» گوشه ای از
فداکاری های زنان حملات
دوران دفاع مقدس را به تصویر
کشیده است

۹۴

نشمایه «کوتاه حرم» دعوت

نشده اند

گزارشی از یک مجموعه تعریفی
کودکانه، در همسنگی حرم امام
و ژوف

۹۶

«خالد مازی» ترمین زندگی بود

تجربهای زندگی یک مادر
جوان که تا حدود زیادی توسط
تزام وظایف مادی و حضور
اجتماعی را خنثی کند

۱۰۰

حسن کرد سال هاست این مرد را

می شناسد

چند بر داشت کوتاه از زندگی
دختر قیصر روم که عروس
دهمین امام شیعیان شد

فرهنگ

۷۲

کتاب خوب هست مردم می رسد

ساعتی با اهالی یک باتوق
فرهنگی، در لیستگاه مزدو

۷۷

لطفاً گیرنده های تان را تنظیم

کنید!

امام حاضر است

۷۸

دفاع مقدس؛ گنجینه سوژه های

باب

کریم پور می گویند کسلی
که می گویند کار دفاع
مقدس مخاطب ندارد صد درصد
به خطر افتد

۸۴

تقدیم به سه ساله ابا عبدالله

گودال سرخ دستان علفی هزار
ساله را روایت می کند

۸۶

تجدیل می گیرید

حال و روز مستند سازی مذهبی
در گفت و گو با سهیل کریمی



به بهانه ده سال انتشار خیمه

دهه اول!

محمد رضا زائری

باشوقی نوجوان ده دور هم جمع می‌شویم. یکی پدرش را راضی می‌کند تا فضای پارکینگ جلوی مغازه‌اش را بگیریم و یکی مادرش را تا فرش گوشه اتاق را چند روزی به امانت برداریم.

یکی استکان و نعلبکی را جور می‌کند و دیگری سملور را. طنابی می‌کشیم و ستونی می‌زنیم و پارچه‌ای می‌آویزیم و فرشی پهن می‌کنیم و سمش را می‌گذاریم حسینه.

بچه‌ها جمع می‌شوند و شب به شب، دل به دل همه شوق و ذوق نوجوانانمان پرچمی است که با دست‌های ناتوان خود برافراشته‌ایم و زورش سینه می‌زنیم. همه شوق و ذوق‌مان کتبیبه‌ای است که بر آویخته‌ایم و کنارش قد کشیددایم «به مجلس حضرت سیدالشهدا علیه السلام خوش آمدید»

حسینه‌مان به قد و قواره خودمان است. یکی مان از کتاب حدیث مادرش منبر می‌سازد و یکی مان از دست‌نوشته‌های پدربزرگ شعر و نوحه می‌پردازد. چای مان جوشیده و استکان‌هایمان لب‌پریده است اما بزرگترها به رویمان نمی‌آورند و هر بار با رسیدن یکی‌شان سرمان را بالاتر می‌گیریم و دلمان را خوش‌تر می‌کنیم.

هر کسی با حال و هوای خودش، ما هم با حال و هوای خودمان «خیمه» ای ساخته‌ایم. در آشوب گفته‌ها و نوشته‌ها، در هیاهوی ساخته‌ها و پرداخته‌ها، در غوغای خیالان شلوغ و پر از دحام زندگی هنوز همان چند نوجوان بی‌ادعا و گمنام و سرخوشیم که «خیمه» ای به قد و قواره خودمان ساخته‌ایم.

اینک یک دهه از انتشار حسینه کاغذی‌مان می‌گذرد و در این ده سال کارنامه‌ای فراهم آمده از نخستین تلاش‌ها و کوشش‌های پایت و نشر

و بازشناسی آئین‌های عاشورایی. ده سال گفتگو، یادداشت، گزارش، مقاله و... از اشخاص، حوادث، موضوعات و مکان‌هایی که به نوعی پایاد و نام حضرت ابوالآحار سیدالشهدا علیه السلام مربوط هستند.

در این دهه اندک اندک آن «خیمه» کوچک وسعت یافته و بخش‌های تازه‌ای در کنار مجله ماهانه تأسیس شده است.

پیگاه الکترونیکی خیمه، کتابخانه تخصصی امام حسین علیه السلام، پژوهشکده مناسک آئینی، انتشارات خیمه، مرکز هنرهای آئینی، موزه هیأت و... به مرور شکل گرفته - یا در حال راه‌اندازی هستند - و هر کدام اجرای بخشی از فعالیت‌ها و برنامه‌های متنوع و متعدد این حوزه را بر عهده دارند.

راه‌اندازی و انتشار «خیمه» از سوی دیگر فضای انتشار نشریات دیگری را در ساحت توسل به سالار شهیدان گشود و مجلات متنوع و متعددی (هرچند با شمارگان محدود و در حوزه توزیع خاص) به وجود آمد و امثال هیأت امروز، بیرق، روضه، هیأت و برخی نشریات غیرادواری و مناسبی نیز به جبهه مطبوعات حسینی افزوده شد.

اینک می‌توان علیرغم همه مشکلات کار مطبوعاتی و با وجود دشواری‌های افزون‌تر تولید و عرضه مطبوعات دینی از سبک و نمونه خاص رسانه‌های حسینی و علشورایی سخن گفت که جنس و مدل آنها نوعی هیأت مکتوب است و تجربه ده ساله خیمه از این جهت می‌تواند زمینه‌ای برای بازشناسی و مطالعه این گونه از رسانه‌های مکتوب یا مجازی باشد.

نیاز را احساس می‌کنیم و امیدواریم شما - هر که هستید - از کسلی بکشید که به اقتضای علایق و اشتغال و حوزه فعالیت خود این کار نامه ده ساله را ورق بزنید و ما را راهنمایی کنید.

خیمه‌ای که برپا کرده‌ایم به قداره توان و لیاقت و اخلاص و همت نوجوانان خودمان است. بی‌ادعا و بی‌هیاهو در خیابان آشفته رسانه‌های مکتوب و مجازی پرچمی از توسل برافراشته‌ایم و پارچه‌ای از ارادت بر آویخته‌ایم «به مجلس حضرت سیدالشهدا علیه السلام خوش آمدید»

چای‌مان جوشیده، استکان‌هایمان لب‌پریده است، فرش کف خیمه‌مان نخم‌شده و پرزنت‌های سقف و دیوارش سوراخ... هرچه هست خیمه متواضع و ساده حسینی است و همه دلخوشی کودکان و نوجوانانمان این که صاحبش روزی از کنار این خیابان بگذرد که «صاحب هذا الأمر یتردد بینهم و یمشی فی أسواقهم» و قدم بر همین فرش‌های رنگ‌پریده و نخم‌شده بگذارد که «یطأ فرشهم و لا یعرفونه» و ما در حالی که نمی‌شناسیمش یک استکان از همان چای جوشیده لیاقت و توان ناپیژمان پیش روی تحمل و مدارایش بگذاریم و او به احترام نام و یاد جذبز گوارش بر فرش‌مان بنشیند و از چای‌مان بنوشد و به رویمان نیاید خیابان شلوغی است، دنیای آشفته‌ای است، روزگار غریبی است اما همه را تاب می‌آوریم زیرا می‌دانیم صاحبمان از کنار خیمه‌ای نوجوانان و متواضع که در آن روضه عمویش رامی خوانند بی‌تفاوت نخواهد گذشت.

خیمه‌ای که در آن چند نوجوان با صدای خسته و گرفته خود دم گرفته‌اند که:

«مهرت ای ماه در سرشت من است»...

تازه‌ای از هیأت‌ها در محیط‌های اجتماعی متغیوت تأکید می‌کند.

عرصه‌های متنوع مطالعه علمی و تأمل و تعمق جذبی نیز کارهای فراوان بر زمین مانده را پیش رو می‌آورد و نشان می‌دهد که هر شخصیت حقیقی و حقوقی با هر تخصص و شرح وظایف و رویکرد و تعریفی می‌تواند نسبتی میان خود و موضوع مجالس حسینی پیدا کند: از کار یک کارشناس بهداشت برای استاندارد سازی بهداشت آشپزخانه هیأت‌ها گرفته تا کار یک متخصص بیمه برای تعریف بیمه جدیدی برای مجالس حسینی، از کار یک روانشناس برای مطالعه اثر درمانی گریه و توسل گرفته تا کار یک جامعه‌شناس برای بررسی اثر تعلق به گروه در هیأت‌های عزاداری، از کار یک طراح لباس برای پیشنهاد مدل‌های جدید پیراهن مشکی گرفته تا کار یک دکوراتور و گرافیکست برای ارائه نمونه‌هایی جدید جهت طراحی فضا و آرایه‌های بصری هیأت، از کار یک آهنگساز برای نت‌نویسی تا کار یک مهندس معمار برای شناسایی و تدوین اصول ساخت بنای حسینیه‌ها، و از این قبیل نمونه‌ها فراوان است.

این دو سطح یعنی نظر کردن به آینده مجالس حسینی در گستره جغرافیایی جهانی و تحولات اجتماعی جدید و نیز توجه به زمینه‌های پژوهشی و مطالعاتی متنوع در موضوع مجالس حسینی می‌تواند در کنار توسعه کمی و کیفی فعالیت‌های فعلی چشم‌انداز دهه دوم خدمت‌گذاری مجموعه خیمه را ترسیم کند.

بی‌تردید نخستین قدم برای ورود موفق و امیدبخش به دوره جدید، ارزیابی و نقد دقیق دوره گذشته است و ما خود پیش از هر کسی این

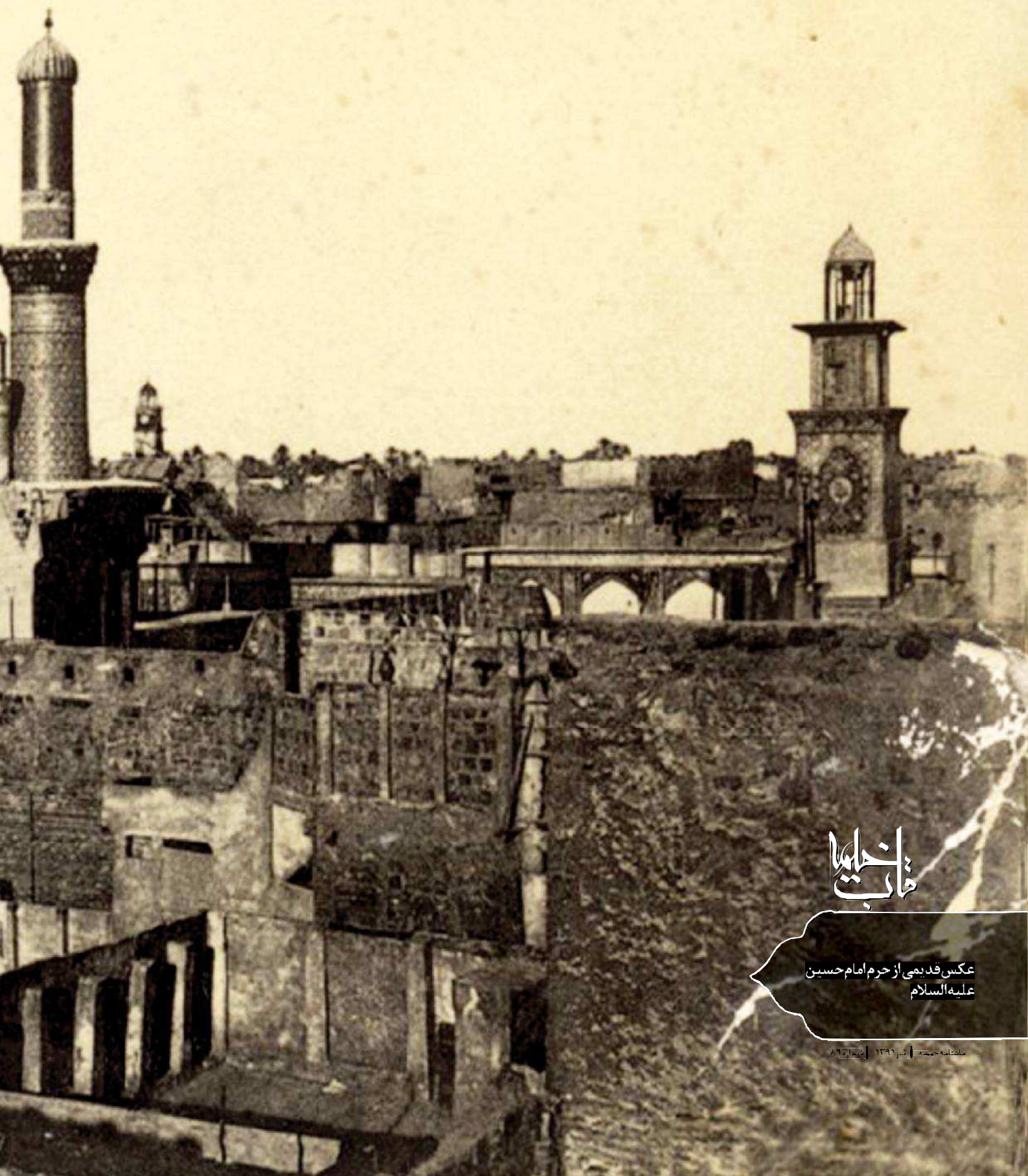
تجربه ده ساله خیمه در عین حال مجموعه‌ای سرشار و غنی از اطلاعات را درباره پدید آورندگان آثار علل‌سورایی از نویسندگان و شاعران آئینی تا واعظان و ذاکران و تاریخ‌شفا‌های هیأت‌ها و حسینیه‌ها و تجارب مدیران و دست‌اندرکاران مؤسسات مذهبی فراهم آورده که می‌تواند دستمایه مطالعه و پژوهش‌های جدی در این حوزه باشد.

هیأت‌های عزاداری و مجالس حسینی کانون‌های اصلی جامعه مدنی شیعی و هسته‌های مرکزی و بنیادین جامعه مذهبی ما هستند و حتی مساجد نیز این سطح از ارتباط و اصطکاک با مخاطب عام و متنوع را ندارند. اهتمام پژوهشی و علمی خاورشناسان غربی بدین موضوع نشان می‌دهد ما خود تا چه اندازه از توجه به این موضوع و حوزه جذبی و مهم غافل بوده و هستیم.

ظواهر و نمای بیرونی این موضوع البته در نگاه اول نوعی احساس بازشناسی تاریخی و مطالعه میراث فرهنگی را القا می‌کند و تصور می‌کنیم با پژوهش و تعمق در تاریخ مجالس حسینی و مطالعه کارکردهای اجتماعی آنها یک تجربه تاریخی کهن و ریشه دار را مورد بررسی قرار داده‌ایم، در حالی که نقش این مجالس و پدیده‌ها در تحولات اجتماعی معاصر، ما را به این حقیقت توجه می‌دهد که این موضوع کاملاً به آینده تعلق دارد.

تجربه بیداری اسلامی منطقه و موج گسترده گرایش به مکتب اهل بیت، علیهم السلام در کشورهای اروپایی و آمریکایه خوبی نقش و جایگاه مجالس حسینی را حتی فرسنگ‌ها دورتر از حوزه جغرافیایی بقاع متبرکه و حرم حسینی نشان می‌دهد و بر ضرورت مطالعه و بازشناسی مدل‌های

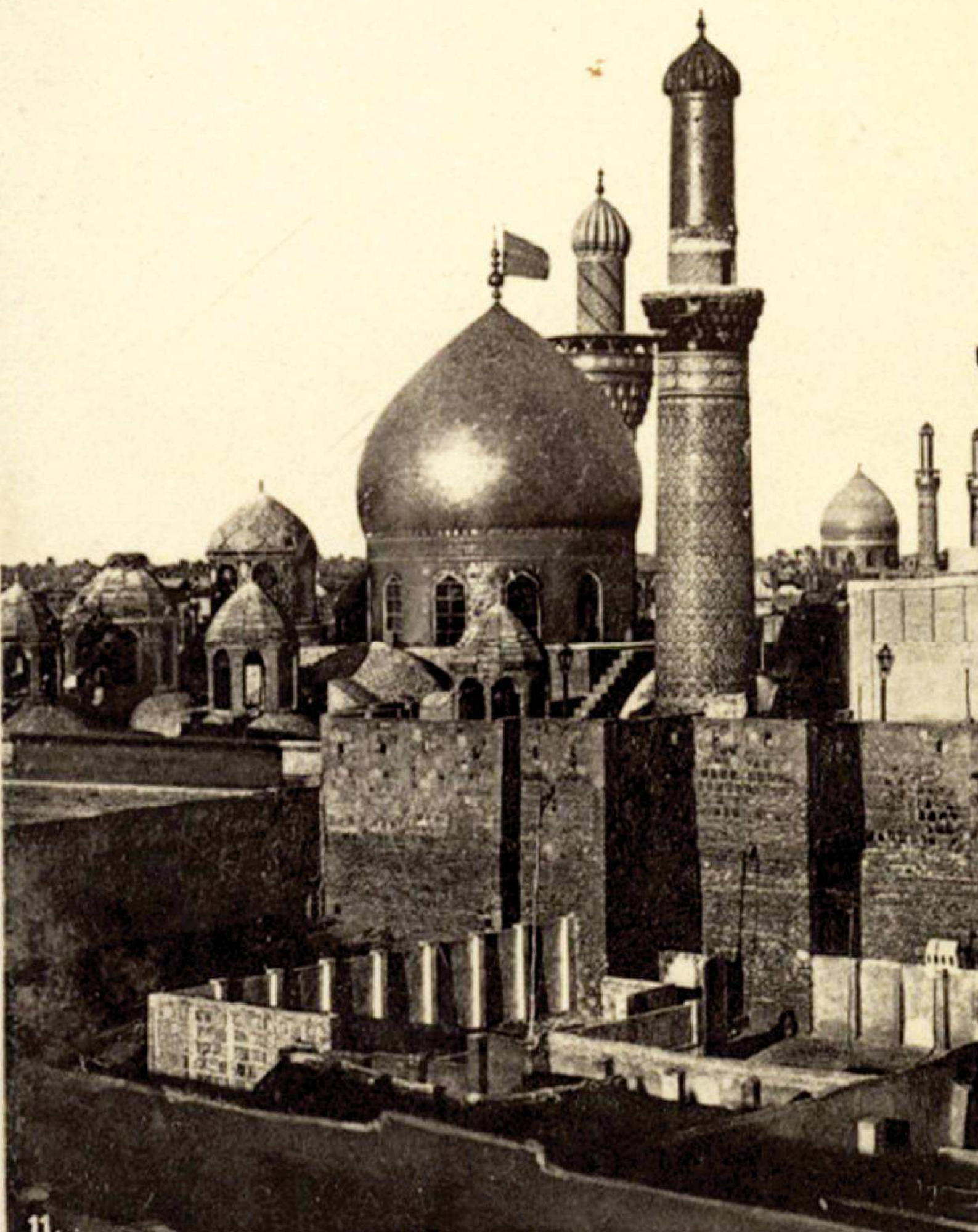
قُبْرُكَ سَيِّدِنَا الشَّهِيدِ اَوْدَعْنَا
فِيهِ حُرُوقَنَا



فَاتِحِهَا

عكس قدیمی از حرم امام حسین
علیه السلام

سازمان اسناد و کتابخانه ملی | تهران | ۱۳۹۱





فارس

وداع باشهدای گمنام
عکس: بهمن صادقی

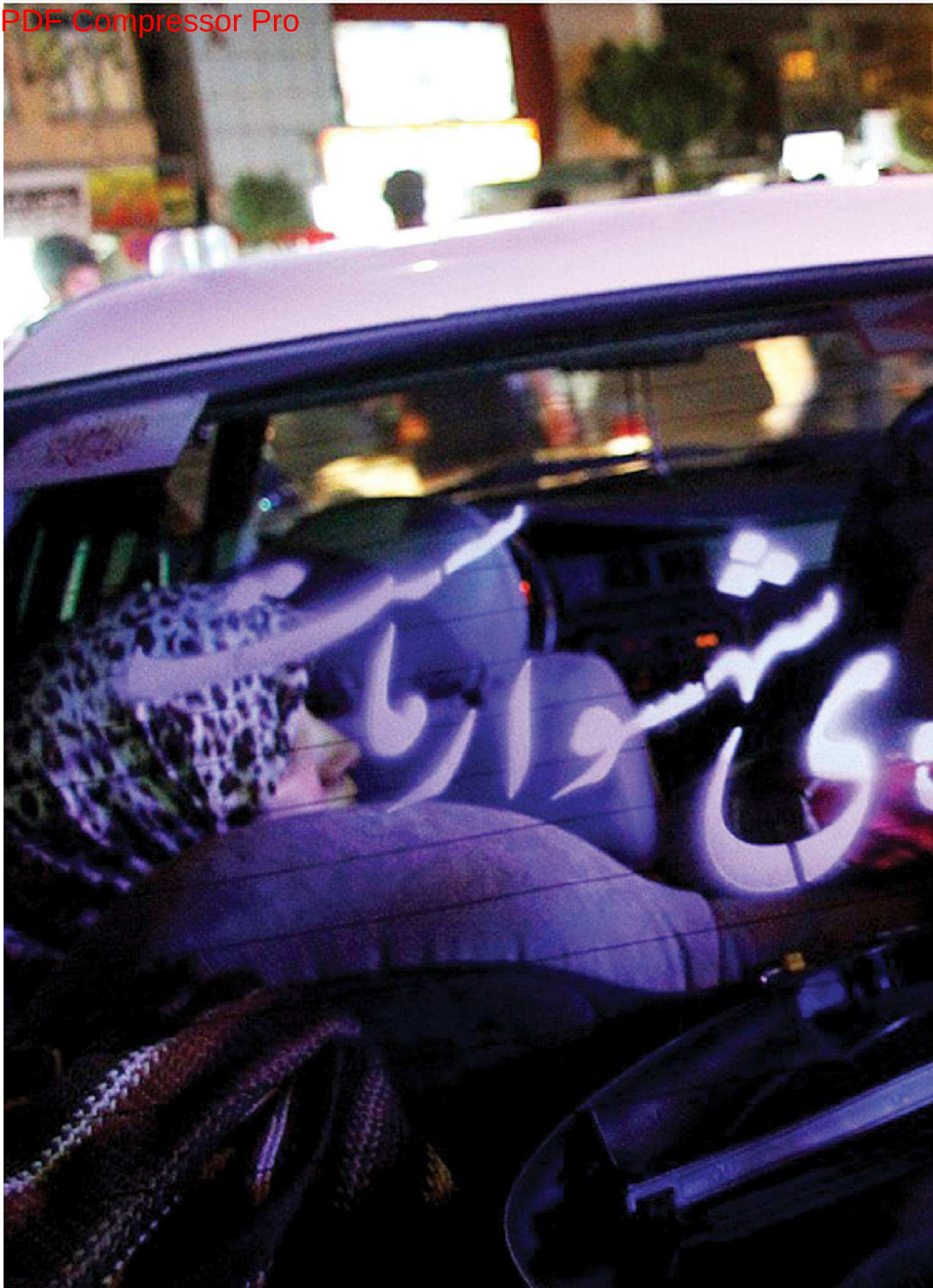


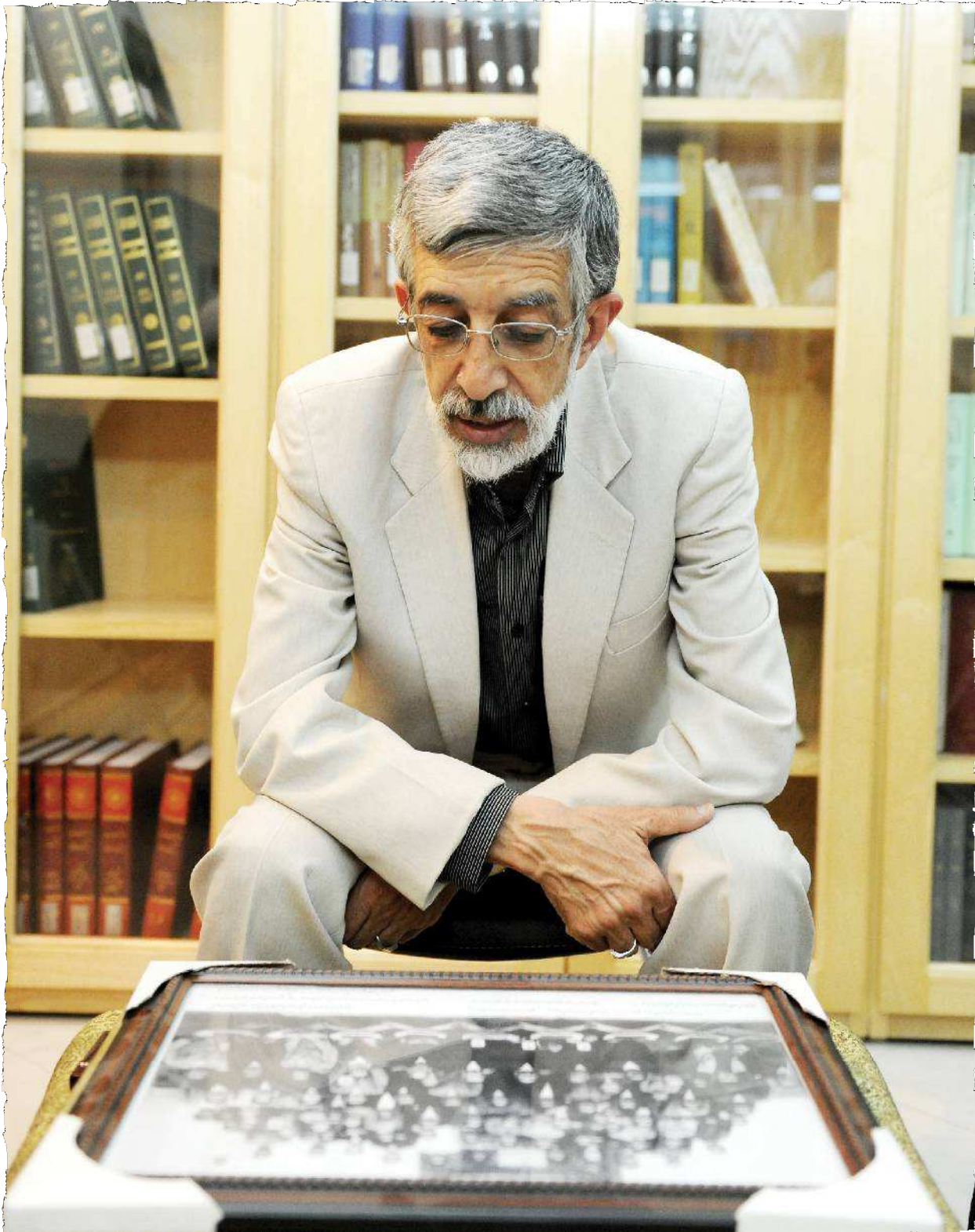


تابان

جشن نیمه شعبان در تهران
عکس: زهرامهدی زاده

ماهیچه دیمه | خرداد ۱۳۹۱ | شماره ۸۹







عکس قدیمی از نوجوانی دکتر حداد عادل در جمع اعضای هیأت اہوالفضلین را در صفحه آخر مجله ببینید

حرف‌های ناشنیده دکتر غلامعلی حداد عادل درباره هیئت‌های قدیمی

کار هیأتی بی حساب و کتاب نیست

محمد رضا زائر / مهدی خداجویان

اشک توی چشم‌های دکتر حداد عادل جمع شد وقتی یاد شعر شتر دارون افتاد. برای خودمان هم اصلاً قابل پیش بینی نبود، شخصیتی که به فرهنگی بودن معروف است و سالهاست در این عرصه تلاش می‌کند و معمولاً در جایگاه‌های علمی و فرهنگی دیده می‌شود، این قدر به قول ما هیأتی باشد. اجداد دکتر حداد عادل هیأتی بودند و خودش علاوه بر اینکه از کودکی در این فضا رشد کرده است در حال حاضر و با همه مشغله‌هایش از هیأت جدا نشده و مسئولیت‌هایی هم دارد و هم سالی یکی دو بار هم در هیأت‌شان سخنرانی می‌کند. گفت و گوی ما با دکتر غلامعلی حداد عادل بیشتر حول خاطراتی از هیأت‌های قدیمی گذشت. خاطراتی که باید جایی ثبت شوند و در تاریخ بمانند تا آیندگان بدانند که در این سرزمین کسانی زندگی می‌کرده‌اند که از عالی‌ترین مقامات کشورشان تا مردم کوچه و بازار همه دلبسته‌اشم اظهار بوده‌اند و پابست هیئات حسینی.



با این سوال شروع کنیم که دکتر حداد عادل با همه وجوه مختلف تجربه و علمی که دارند رشد خودشان را چقدر

وام دار مجلس و سخنرانی‌های دینی می‌داند؟ در جمعه ما واقعیت‌هایی وجود داشته و دارد که از دید جمعه‌شناسان رسمی پنهان مانده است. علم جمعه‌شناسی، بمعنای دانشگاهی آن، از غرب آمده است و کسانی که این علم را در دانشگاه‌های ما دنبال کرده‌اند و کتاب‌های غربی را ترجمه کرده‌اند، فراتر از اصول و چهارچوب‌هایی که در آن کتاب‌ها بوده نرفته‌اند و جمعه‌شناسی را با جهت‌گیری‌هایی که در غرب داشته است دنبال کرده‌اند. اینان می‌خواستند با توری که منسب صید در نهر دیگری بوده در دریای ما ماهیگیری کنند و خیلی از ماهی‌های این دریا در آن تور نمی‌مانده‌اند و وقتی که تور را بیرون می‌کشیدند آن ماهی‌ها را نمی‌دیدند. یکی از این واقعیت‌های جمعه ما هیئت‌های مذهبی است. بنده تا کنون تحقیق دقیق و عالمانه‌ای درباره پیشینه این هیئت‌ها ندیده‌ام.

ما در ایران، از قدیم، گروه‌های صنفی و حرفه‌ای تحت عنوان «اهل قنوت» داشته‌ایم با عنوان «فتیان». اینان در جمعه نوعی مهمانگی گروهی داشته‌اند و به یک سلسله ارزش‌ها و هنجارها متعهد بوده‌اند؛ مانند پهلوانی و ورزش بدنی و رفتن به زورخانه و آداب و رسوم از نظر لباس پوشیدن و یاریگری و دستگیری مظلوم و متعبد بودن به قول و تعهد درقبال وعده که همه ریشه در فرهنگ جمعه ما دارند. امروز، از آن

تشکل‌های اجتماعی فتیان، جمع فتالی باقی مانده و فتیان را به صورت یک تشکل فقط در کتاب‌های تاریخی و فتوت‌نامه‌ها می‌یابیم. در زبان و ادب فارسی فتوت‌نامه به کتاب‌هایی می‌گویند که در آنها آداب و رسوم و حکایات جوانمردان ذکر می‌شود. باری، ما اگرچه آن تشکل‌های طبیعی اجتماعی فتیان را به چشم ندیده‌ایم، اما در دوران خودمان تشکل‌هایی هست که از بعضی جنبه‌ها شبیه آنهاست و البته از بعضی جنبه‌ها هم با آنها متفاوت است. آنها همین هیئت‌های مذهبی هستند که هنوز هم حضور دارند و یکی ریشه دارترین واقعیت‌های فرهنگی و اجتماعی ما هستند. کسانی که در خانواده‌های فرنگی‌مآب بزرگ شده باشند ممکن است این تشکل‌ها را خوب و درست نشناسند و حضور در آنها را تجربه نکرده باشند. بالطبع، ارزیابی چنین کسانی از هیئت‌های مذهبی درست و مطابق با واقعیت نیست. ولی، بنده این توفیق را داشته‌ام که در خانواده‌ای متولد شده‌ام که کلاً با هیئت‌های مذهبی مرتبط بوده است. هم خانواده پدری و هم خانواده مادری من پای ثلث هیئت‌های مذهبی بوده‌اند. بنده از بنو تولد و کودکی به یاد دارم که در منزل پدری ما روزهای پنج‌شنبه‌های قمری روضه برپا بود. منزل بزرگی داشتیم و در مهمانخانه اقوام و روضه‌خوان‌ها می‌آمدند و روضه‌های برپا می‌شد و چای می‌خورند و روضه‌خوان هدیه‌ای یا دستمزدی می‌گرفت و می‌رفتند. به عبارتی، هیئت‌های مذهبی جزو فرهنگ خلواذگی من بوده و با روح من عجین است و در من سرشته است.

■ جلسه روضه خلگی و خلواذگی بود؟

بله، آن زمان از این روضه‌ها زیاد بود. من، پدرم را همیشه در این روضه‌ها می‌دیدم. وقتی مصیبت اهل بیت علیهم السلام خوانده می‌شد با صدای بلند گریه می‌کرد. مادر من هم که زن جوانی بود آنجا خدمت می‌کرد. پدر و عموی همین آقای سیدقلسم شجاعی، واعظ معروف امروز، در آن منزل روضه می‌خواندند و خود ایشان هم در منزل ما روضه می‌خواندند و از جمله کسانی که در آن زمان در سن پیری به منزل ما می‌آمد مردی بود به نام حاج آقا «شتردارون» که با قاطر می‌آمد و قاطرش را در خانه به درختی می‌بست و وارد می‌شد و روی صندلی می‌نشست. عادت داشت در ابتدا که روضه را شروع می‌کرد با صدای بمی می‌خواند که:

بیایید ای شتردارون ببینید محمل زینب

که بر باد فنا رفته دل زینب
این شیوه شروع کردن، عادت او بود و بعد روضه را آغاز می‌کرد. می‌گفتند که این شعر در خواب به او الهام شده است. در محله ما (حوالی میدان قیام) کوچه‌ای هم به نام کوچه شتردارون وجود داشت که حالا خراب شده و به خیابان تبدیل شده است.

■ یعنی به خاطر آن فرد اسم کوچه شتردارون بود؟

احتمالاً ایشان ساکن آن کوچه بوده و نام آن کوچه هم از آن گرفته شده باشد. یکی از کسان دیگری که در روضه ما همیشه حاضر بود و روضه می‌خواند، مداح و نوحه‌خوان نابینایی بود به نام

حاج مرشد اسماعیل که در کودکی بر اثر بیماری آبله هر دو چشمش نابینا شده بود. ایشان دوست پدر و پدر بزرگ من بود و با مادر بزرگ من هم آشنایی داشت و وقتی به خُله ما می آمد گاهی هم می نشست و قلیلی هم برایش چاق می کردند و به هر حال ارتباطش بیشتر از بقیه بود. یادم هست که در حوالی سال ۱۳۳۳ در یک زمستان سرد، هیتی که پدر و پدر بزرگ من عضو آن بودند، در یک شب جمعه، در منزل ما برپا بود و جمعیت متراکمی در همان اتاق مهمانخانه نشسته بودند و مرحوم حاج اسماعیل با صدایی خوب شعر می خواند. آن شب، همه ترجیع بند هاتف را که حفظ بود در هیت خواند

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو.

این اولین بار بود که من این شعر بلند و خوش لفظ و خوش معنای ادبیات فارسی را می شنیدم؛ آن هم از زبان یک متاع، ایشان یکی از نوحه خوان های دسته طیب هم بود.

■ طیب هم ساکن اطراف قیام بود؟

خیر. طیب ساکن میدان لبار گندم بود که قدری پایین تر از میدان قیام بود. کار اصلی او بارفروشی بود. منزل ما به میدان لبار گندم نزدیک بود و طیب را از آنجا می شناختم. به هر حال، ما با این روضه ها بزرگ شده ایم و اولین مظهر دین را در خلواده و در همین مراسم دیده ایم. علاوه بر این در محله ما هیتی به نام هیت جان نثاران ابوالفضلایان بود که بعدها هیت ابوالفضلایان شد. این هیت هنوز هم هست. پیش از ۷۰ سال سلیقه دارد و حداقل سه نسل آن را اداره کرده اند. این هیت سیپال بود و در ماه محرم و ماه رمضان هر شب در منزل یکی از اهالی محل برپا بود. شب های علشورا سه هم منزل پدر بزرگ من بود. پدر من هم به سبک اغلب خلواده های قدیم (که وقتی پسر زن می گرفت در همان خله ساکن می شد) در همان منزل ساکن شد و من هم در همین منزل بزرگ شدم. شب های اربعین سیدالشهدا هم، از بعد از ظهر، همان هیت به منزل ما می آمد. از آنجا که شغل پدر بزرگ و پدر من حمل و نقل و رانندگی و ملشین داری بود و اتوبوسی داشتند که از تهران تا مشهد مسافر می بردند و همه عشقشان این بود که زواری امام رضا علیه السلام را به مشهد ببرند و پیابوند. افراد هیت عصر اربعین در منزل ما جمع می شد و سوار ملشین پدر بزرگ من به رانندگی پدرم یا عموهایم دسته جمعی به قم می رفتند. زمان حیات آیت الله بروجردی (۱۲۵۴-۱۳۴۰) در قم منزلی بود که ما در آن اتراف می کردیم و

روز اربعین دسته سینه زنی راه می افتادیم و ظهر هم خرج می دادند و بعد از آن هم راه می افتادیم و برمی گشتیم

■ برادر شهیدان هم در آن زمان بودند؟

بله مجید شش سال از من کوچک تر بود و او هم همین تجربه ها را داشت. این هیت برنامه منظم و از پیش مشخصی داشت و مثلاً برای شب تسوفا معلوم بود که منزل چه کسی برنامه خواهد بود. هیت ابوالفضلایان گاهی هم به مشهد می رفت و در مشهد در تکیه تهرانی ها که نزدیک به حرم بود عزاداری می کردند و تهرانی ها هم به آنجا می رفتند. این تکیه شاید بهترین تکیه مشهد در آن زمان بود. من در دوازده سالگی همراه پدرم و این هیت به مشهد رفتم و عکس های متعددی از داخل این تکیه دارم. جز این مراسم و مناسبت ها که در منزل پدری ما بود در منزل پدر مادر من هم مراسم به شکل دیگری اجرا می شد. پدر مادر من از شاگردان مرحوم شیخ مرتضی زاهد بود و درس طلبگی خوانده بود.

■ خودتان ایشان را دیده بودید؟

بله دیده بودم. ایشان تا سال ۱۳۵۸ زنده بودند و خیلی حق به گردن من دارند. ایشان تربیت دینی و معلومات دینی شان از شاگرد شیخ مرتضی زاهد حاصل شده بود و شغلشان هم در بازار زرگرها قلم زنی بود و بیشتر هم «وین یکاد» روی صفحه های طلا و نقره قلم می زد و علامت های هیت های مذهبی را قلم زنی می کرد. گلدان هایی را که به این علامت ها و به این تیغه ها نصب می کنند به خوبی یادم هست که به منزل می آورد و قیر داغ می کرد و بعد که قیر منجمد می شد، روی آن فلز با چکش های مخصوص قلم زنی می کرد. ایشان کتابخانه های داشتند و مرتب مطالعه می کردند و در عمر خود شاید حدود ۶۰ سال هیت اداره کردند. قاری و گوینده و سخنران هم بودند. ولی از این راه دیناری کسب نمی کردند و زندگی شان با کار پدری در بازار می گذشت. در تمام

طول سال هفتای دو شب (شنبه های یکشنبه و چهارشنبه) ایشان هیت را اداره می کردند. عشق و علاقه ایشان این بود که جوانان را قرآن خوان کنند و در این مجالس بعد از نیم ساعت یا سه ربع قرآن خواندن خود شروع به سخنرانی می کردند. خیلی روشن و فصیح و به زبان مردم فهم سخن می گفتند.

■ یادتان هست که جلسه قرآنی شان چطور اداره می شد؟

در جلسه قرآنی معلم قرآن (که به او «قاری» می گفتند) می نشست و در دو سمت جلسه رحل قرار می دادند و مردم پشت رحل ها می نشستند و خواندن قرآن از یک جایی شروع می شد و نفر بعدی از دنباله قبلی می خواند. کمی که می خواند قاری می گفت «طیب الله» و رو می کرد به سمت دیگر خودش و می گفت فلاهی شما بخوان و به همین صورت بیست سی نفر قرآن می خوانند و در آخر دعای ختم قرآن می خوانند و رحل ها را جمع می کردند.

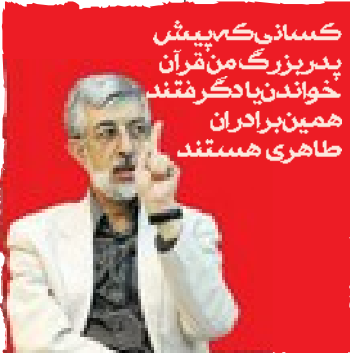
■ شما هم انگار در هیت

تجربه سخنرانی دارید؟
بله. الان هم این کار را می کنم.

■ یعنی هنوز هم آن هیت های خلواده های وجود دارند؟

آن روضه را بعد از فوت مادر پدر من، دختر او که عمه ما می شود ادامه داده است. ظاهراً هنوز هست. پدر من و پدر پدر من عالم دینی نبوده اند. البته پدر من سواد و ذوق ادبی خوبی داشت و اهل قلم بود و دست به قلم داشت. اما پدر مادر من، که عرض کردم تحصیلات دینی داشت، هیتی داشت که بیشتر زرگرهای متدین بازار در آن عضو بودند و لسمش «هیت دینی رفقا» بود. روی پرچم آن هم همین عبارت را بافته بودند و این را سردر خانه می زدند و می داشتند که هیت دینی رفقا اینجاست.

از جمله آخرین کسلی که پیش پدر بزرگ من قرآن خواندن یاد گرفتند همین برادران طاهری





اگر گله‌ای در عاشورا، در دربار، مراسم عزاداری برپا شد مردم معتقد بودند که اینها تظاهر و دروغ و مرده‌فروبی است

تلسوعا و عاشورا دسته‌های به راه می‌لذاخت و ما هم همراه این هیئت حرکت می‌کردیم.

دیگر اینکه مادر بزرگم برپایم از کرپلا یک دست لباس سفیدی آورده بود که چهل «بسم‌الله» هم به آن آویزلی بود و من را در روزهای تلسوعا و عاشورا سقا می‌کرد. گاهی هم با هیئت به بازار می‌رفتیم و در یکی از کاروان‌های بازار به هیئتی هاناها می‌دادند ولی معمولاً در همان محله از منطقه‌ای به منطقه دیگر می‌رفتند. البته در سال‌های دبیرستان پدرم بیشتر به یک هیئت دیگر می‌رفت به نام «هیئت اقصای عباس الحسین» که مرحوم حاج سیدمهدی لاله‌زاری در آن هیئت (صبح‌های جمعه) منبر می‌رفت. مرحوم آقا شیخ یحیی نوری هم مدتی در آن هیئت سخنرانی می‌کرد. حاج سیدمهدی لاله‌زاری منبر خوبی داشت و روضه بسیار خوبی می‌خواند و شهید حاج اسماعیل رضایی، که بعد از پدرم خرداد همراه با طیب تیرپاران شد، پای ثابت این هیئت و از دوستان پدر من بود. آقای مرتضایی‌فر (معروف به وزیر شعار) هم در این هیئت قاری بود و من و برادرم مجید گاهی نزد او با صوت قرآن می‌خواندیم، کم‌کم آن آموزش شفاهی که ما در این هیئت می‌دیدیم جای خودش را به آموزش کتبی و بحث و استدلال و چون و چرا و نقد و بررسی آراء دیگران در مدرسه داد. بزرگ شدیم و آرام‌آرام با اینکه ارتباط من را با این هیئتها قطع نکرده بودیم یک نگاه انتقادی ملایم هم در ذهن ما شکل گرفته بود. اما نه به شکلی که از این روضه‌ها اعراض کنیم. اما دیگر آن نگاه مردم عادی و علمی را که در این هیئتها بودند ندانستیم. با مارکسیست‌ها و کمونیست‌ها و دیگران

در دانشگاه پنجه در پنجه می‌لذاختیم و کتاب می‌خواندیم. گاهی از خودمان سوال می‌کردیم که این نوحه خوانی‌ها چقدر درست است و این کارها چقدر مفید است؟ و از این ظرفیت چه استفاده‌های بهتری می‌شود کرد؟ با همین حال ما تا انقلاب رسیدیم.

پدر من داشت خیریه‌ای برای رسیدگی به ایتم هم درست کرده بودند که پدرم رئیس هیئت مدیره این خیریه بود و، بعد از فوت پدر، بنده این مسئولیت را دارم. از نظر کارهای حقوقی و قانونی و... بنده فقط امضا می‌کنم و برادران دیگر کمک می‌کنند. یکی دیگر از کسانی که هم در هیئت پدرم مادر من وعظ می‌کرد و هم در هیئت پدرم، یک روحانی بود به نام حاج سیدعلی اکبر پیش‌نماز که در بازار حجره پرازی داشت. این آقا پسردایی جد مادری من بود. در کسوت روحانیت و سیادت بود و عبا و عمده داشت و او هم در این هیئتها وعظ می‌کرد. این هیئتی‌ها همه غالباً بازاری بودند. در فصل بهار و تابستان، جمع‌ها در گروه‌های چند نفری از شهر بیرون می‌رفتند و با هم به املزاده‌های اطراف تهران می‌رفتند. گاهی به املزاده علی‌اکبر چیت‌ر می‌رفتند و گاهی به املزاده ابوالحسن در جنوب تهران، نزدیک مرقد حضرت عبدالعظیم می‌رفتند.

سالی یک بار هم خانواده را می‌بردند. هیئت ابوالفضلان در ماه محرم هر شب عزاداری و سینه زنی داشت. آن زمان زنجیر زدن به اندازه حالا مرسوم نبود. اکثر هیئتها سینه می‌زدند.

■ از این هیئت خاطره و مژدای هم دارید؟

خاطرات زیادی دارم. یادم هست در یکی از شب‌های تابستان، هیئتی‌ها در تاریکی سینه می‌زدند. مرشد غلامحسینی بود که نوحه می‌خواند و دم می‌داد و دیگران سینه می‌زدند. در همان تاریکی گفت که آقایان قدر بداندید که می‌توانید برای سیدالشهدا عزاداری بکنید. من یادم هست که در زمان پهلوی (مقصودش رضا شاه بود)، اجازه نمی‌دادند عزاداری کنیم. مردم به حمام می‌رفتند و نخت می‌شدند و آنجا سینه می‌زدند و گریه می‌کردند و عزاداری می‌کردند. حمام را لخت‌لب می‌کردند که اگر پاسبان‌ها آمدند و گفتند چرا شما لخت هستی بگویند که ما به حمام آمده‌ایم. با این تنبیر در آن فشار و محدودیت سینه زنی می‌کردند و او به مردم می‌گفت که قدر بداندید. این هیئت ابوالفضلان هر سال روزهای

(محسن و مرتضی طاهری) هستند. چند سال پیش یکی از اینها برای مداحی به مرکز اسلامی ولشتگتن به آمریکا رفته بود، اتفاقاً دختر من و شوهرش در آن زمان در ولشتگتن بودند. آقای طلهری وقتی فهمیده بود که این خاتم دختر من است گفته بود که من قرآن خواندن را پیش پدر بزرگ پدر شما یاد گرفته‌ام و این را چند بار به خود من هم گفته است. یکی از شاگردان قدیمی که نزد پدر بزرگ من قرآن خواندن یاد گرفته بود مهدی سهیلی، شاعر معروف بود. او هم می‌گفت من قرآن را نزد امیرزا حسن آقا آموختم. ایشان از مریدان مرحوم حاج میرزا علی عبدالعلی، پدر حاج آقا مجتبی و حاج آقا مرتضی تهرانی، بودند. ما وقتی که کوچک بودیم و به منزل مادر بزرگم می‌رفتیم وقتی که به مادر بزرگم می‌گفتم که شام را بیورید ما گرسنه‌مان است، می‌گفتند که آقا بزرگ منزل حاج میرزا عبدالعلی است. به ایشان «آقا میرزا» هم می‌گفتند.

پدر بزرگ من کتب‌های دینی زیاد داشت و در هر مناسبت مذهبی می‌دیدم که ایشان کتبی را باز می‌کند و مطالعه می‌کند. مثلاً کتاب «جنايات تاريخ» مرحوم دکتر شهیدی را من در کتبخانه پدر بزرگم دیدم. یا مثلاً نهج البلاغه فیض الاسلام را در اوایل دهه ۳۰ در منزل ایشان دیدم. تمصدايي دلنشین داشت و ذوق ادبی هم داشت و دوست داشت که به من هم قرآن یاد بدهد. من مکرر در منزل پدر بزرگم پای صحبت روحانیون منبری آن زمان نشستم که یکی از آن‌ها مرحوم آشیخ قاسم اسلامی است که او هم به شهادت رسید. به یاد دارم که آشیخ قاسم اسلامی فریاد می‌زد که مسلمانان! چه معنی دارد که سر در مغازه مشروب‌فروشی تیلوی درشت می‌زنند و تبلیغ می‌کنند اما تا به حال دیده‌اید که سر در نالوایی تیلو بزنند و تبلیغ کنند؟ حالا که من گاهی می‌بینم سر در نالوایی‌ها هم تیلو می‌زنند به یاد حرف او می‌افتم. هیئتی که پدر من و پدر پدر من در اداره آن سهیم بودند. همان هیئت ابوالفضلان بود. بعد از سی‌چهار سال که این هیئت در ختم‌ها برگزار شد، در حوالی ۱۳۳۴-۱۳۳۵ تصمیم گرفتند که یک مسجد درست کنند و در آن مستقر شوند. در خیابان صفاری که نزدیک میدان شوش تهران است گزارای برای فروش ذغال بود که آن را خریدند و در آنجا مسجدی ساختند که هنوز هم هست و هیئت دیگر جای ثبتی پیدا کرد و پدر من هم با همسرو سال‌های خودش جزو ارکان این هیئت بود. حالا آن نسل همه در گذشته‌اند و آخرین آنها محرم سال قبل از دنیا رفت. در این هیئت بنا به آن مشربری که



انقلاب باعث شد که این هیئت‌ها سیاسی شوند و عزاداری‌ها بیشتر معنا و جهت روشن‌تری پیدا کنند



من در جوانی جزو هیئت جوانان محمدرضا در خیابان خراسان بودم

یکی از آقایانی که به هیئت پدر بزرگم می آمد و سخنرانی می کرد، آیت الله صالحی بود. ایشان از قم می آمد و جوان بود. پدر بزرگ من که علاقه مرا به امور مذهبی و معارف دینی می داشت به من می گفت که آقایانی در قم پیدا کردیم که منبر خوبی دارد و یک بار هم مرا دعوت کرد و من پای صحبت ایشان نشستم. این ماجرا حداقل مربوط به چهل سال پیش است. آنها با هم رفیق بودند و بعد از پیروزی انقلاب هم آقای صالحی یک بار همه دوستان هیئتی خودش را خدمت امام برد که مرحوم پدر بزرگ من که یک سال بعد از آن بیشتر زنده نبود جزء آنها بود. آقای صالحی هنوز هم که مرا می بیند به پدر بزرگم اشاره می کند و

ذکر خیر از ایشان می کند. نظیر این هیئت ها در تهران زیاد بود. ما در هر کوچه و محله ای که می رفتیم هیئت بود. از هیئت هایی که از هیئت ما قدیمی تر و معتبرتر و اصیل تر بود هیئت پیر عطا و بنی فاطمه بود. از جمله کسانی که در محله خودشان به نوحه خونی و هیئت داری معروف بود

از ۱۵ خرداد به بعد هیئت ها مثل براده های آهنی بودند که در جنبه یک آهنی باقی مانده گرفتند

نوحه خوان معروفی در قنات آباد بود به نام حاج اکبر ناظم. بچه بودم که هیئت ما یک شب به مهمانی هیئت قنات آبادی ها رفت و این دو هیئت روی بام مسجد با هم نشستند و عزاداری کردند. آداب و رسوم خاصی داشتند. مثلاً وقتی هیئت جدیدی می آمد عده ای از هیئت میزبان با یک پرچم می آمدند و از هیئت مهمان استقبال می کردند و نوحه های خاصی داشتند که در این زمان ها می خواندند. سینه می زدند و می گفتند:

سینه زن شاه دین بخوش آمدن خوش آمدین. در زمان رفتن هم بدرقه شان می کردند. شاید در تهران ۶۰ سال پیش صدها هیئت وجود داشت و یکی از محورهای که این هیئت ها در اطراف آن تشکیل می شد محور صنفی بود. مثلاً بزازها و نجارها و فرش فروش ها و ملند اینها هر کدام یک شب در هفته جمع می شدند. باشگاه های اجتماعی اصناف و باشگاه های اجتماعی محله ها هیئت ها بودند که هنوز هم هستند. من همین عصر امروز که به منزل مادرم تلفن کردم، منزل نبود و با پیگیری متوجه شدم که به روزه رفته است. پدرم فوت کرده و بچه ها همه ازدواج کرده اند. مادر من در هشتاد و چند سالگی اوقات فراغت زندگی اش را در این روزه ها می گذراند.

■ معلوم شد که شهادت هیئتی تمام عیار هستند. فکر می کنید آنچه که نوابی های هیئت ها را به بدید می کند چیست؟

یکی غلبه شکل بر محتواست. غلبه ظرف بر مضمون است. همواره ظرفی باید باشد تا مضمون حفظ شود ولی نباید غافل شویم که ظرف برای مضمون است نه ظرف برای ظرف. آسیب وقتی است که این مضمون های ظاهری اصل شود و آن محتوا و پیام تحت الشعاع این صورت های ظاهر قرار بگیرد

■ در سبک زندگی گذشته، هیئتی اردو رفتن و با هم دیدار دانشمن هم وجود داشت که الان کمتر است.

بله. در ایام فاطمیه و محرم و صفر و ماه رمضان در این محله های ما عده ای خاتم هستند که با هم دوست هستند و هر روز جلسه یا روضه

دارند و ختمی یا آقایی هم صحبت می کند و آنها عزاداری می کنند. عصر اینجا هستند و شب جای دیگر یا به مسجد می روند. من گاهی به عنوان کسی که مختصری جمع شناسی خوانده است فراتر از شرکت در این مراسم از دید یک ناظر بیرونی نگاه می کنم و می بینم که کارکردهای این اجتماعات عزاداری و هیئت ها و روضه کاملاً برآورنده نیاز جماعتی از قشر متدین جامعه است.

■ شما رسیده به زمان انقلاب که به این فکر می کردید که کارکردهای هیئت همین باید باشند یا نباشند؟

اگر یک کنیلی یا تحقیق دانشگاهی راجع به این هیئت ها صورت بگیرد خیلی خوب است. در این تحقیق یکی به این نکته باید پرداخت که این هیئت ها صنفی بوده اند. مثلاً در دوره قاجار رسته و صنف بزاز و نجار و عطار اصطلاحی داشتند که به آنها می گفتند بزازخانه و نجارخانه و مرادشان صنف بزاز و نجار بوده است. نجارخانه و کفاش خانه و ملند اینها همه هیئت داشتند. نکته دیگر هم هیئت های محله ای است. مثلاً قنات آبادی ها. چالهمیدانی ها و جز اینها و حتی جوانان وقتی عده ای جوان متدین هیئت جدیدی راه می انداختند نامش را می گذاشتند هیئت جوانان؛ مثلاً هیئت جوانان محمدی. من در جوانی جزو هیئت جوانان محمدی در خیابان خراسان بودم امام خمینی (ره) به این ظرفیت توجه داشت و این ظرفیت را می شناخت. انقلاب باعث شد که این هیئت ها سبک شوند و عزاداری هایشان معنا و جهت روشن تری پیدا کند. این هیئت ها عموماً با دستگاه دولت خوب نبودند. یعنی از حکومت پهلوی دل پری داشتند. اگر گاهی در علو راه در برابر مراسم عزاداری برپا شد مردم معتقد بودند که اینها تظاهر و دروغ و مردم فریبی است.

■ مثلاً اگر شاه به مسجد می رفت و فلان منبری هم حضور پیدا می کرد فرمایشی بود.

بله مردم کاری با آن نداشتند. گاهی در کاخ گلستان یا گاهی در مسجد سپهسالار روضه خوانده می شد. ولی مردم به صداقت آنان شک داشتند. اما از ۱۵ خرداد به بعد هیئت ها مثل براده های آهنی بودند که در جنبه یک آهنی باقی مانده گرفتند و به همه آنها جهت داده شد. همه اینها هماهنگ شدند و در میدان مغناطیسی انقلابی قرار گرفتند.

■ یعنی اگر ما در بافت اجتماعی خودمان هیئت نداشتیم شاید اصلاً انقلاب شکل نمی گرفت.





چون ما حزب سیاسی نداشته‌ایم، ورزش‌های هیئت‌ها در راه‌اندازی دسته‌جات بسیار به آن فضا کمک کرد

افتادیم. از شاه‌آباد که خپیلان جمهوری اسلامی فعلی است به میدان مخبرالدوله آمدیم. از خپیلان سعدی آمدیم به خپیلان انقلاب فعلی و از جلوی پلیس تهران در تقاطع سعدی تا جلوی دانشگاه تهران این جمعیت صدهزار نفری شعار می‌دادند.

■ شعارها را یاد دلتان هست؟

بله. «مرگ بر اسرائیل»، «اسرائیل رسوا شد»، و «نهضت ما حسینیه رهبر ما خمینیه». جلو دانشگاه هم دانشگاهی اصفهانی جوانی به نام آقای زهتاب که الان پیرمردی شده است و بازنشسته و جزو متدین‌هاست روی سر در دانشگاه رفت و نطقی کرد و باز جمعیت از جلو دانشگاه تهران راه افتاد و به مسیر خودش ادامه داد و من از جلوی دانشگاه به منزل برگشتم. در سال‌های بعد از آن، دیگر ادبیات نوحه‌های مذهبی در ایام محرم عوض شد و سمت و سوی انقلابی پیدا کرد و این یک تحول انقلابی بود. این زمینه گسترده تا سال ۵۶ و

هروقت می‌خواهند
نمونه‌ای از کار
بی‌نظمی بی‌حساب
و کتاب‌های امثال
بزنند می‌گویند کار
هیئت‌ها این‌ها هیئت‌ها
را نمی‌شناسند

۵۷ وجود داشت. مثل آتشفشان نیمه‌مخفیه‌ای که گلهی بخار و دودی از دهانش متصاعد می‌شود که معلوم می‌شود در اعماقش خبرهایی است، و این آتشفشان سرانجام در سال ۵۶ و ۵۷ فوران کرد. اینکه آن دستگاه یکبار غفلت‌گیر شد و راهپیمایی‌های عظیم راه افتاد نقطه شروع آن در جامعه ما سلیقه‌ای دورینه داشت که تبلور پیدا کرد و رشد کرد. چون ما حزب سیاسی نداشته‌ایم، ورزش‌های هیئت‌ها در راه‌اندازی دسته‌جات بسیار به آن فضا کمک کرد. گاهی می‌شنویم که مدیران و دوستان ما در مقام انتقاد می‌گویند کار هیئت‌ها نکنید و هروقت می‌خواهند نمونه‌ای از کار بی‌نظم و بی‌حساب و کتاب را مثال بزنند می‌گویند کار هیئت‌ها. اینها هیئت‌ها را نمی‌شناسند. درست است که هیئت‌ها در این چهارچوب مدرن سازمان‌یافته امروزی عمل نمی‌کردند، ولی آداب و رسوم و ارزش‌های دقیقی برای خودشان داشتند. الان اگر شما هیئت اداره کنید می‌فهمید چه کار سختی است. در اداره یک هیئت حداقل ده وظیفه دقیق وجود دارد و یک گروه معین و منسجم زیر نظر یک مدیر هیئت را اداره می‌کنند. این کار را اقتصادی هم می‌کنند. ما بعدها جلوه بارز این هیئت‌ها را

بستر اجتماعی و پشتوانه مردمی این انقلاب‌همین تشکلهای مذهبی موسوم به هیئت و روضه بود و ما همه عضوی از آن بودیم و این درست در آغاز جوانی من بود. وقتی امام در سال ۴۱ مبارزه را شروع کرد، من سال آخر دبیرستان بودم و کمالاً در جریان فعلی‌ها و موضع‌گیری‌های امام بودم. اعلامیه‌ها را می‌خواندم و در مجالس و محفل شرکت می‌کردم. راهپیمایی هیئت‌های مذهبی در علشورای سال ۴۲ دقیقه ۲ روز قبل از ۱۵ خرداد یکی از خاطرات من است. در دوم فروردین ماه سال ۴۲ حادثه مدرسه فیضیه رخ داد و عید مردم را عزا کرد. دو ماه بعد ماه محرم تقریباً هر خرداد منطبق شد. روز اول محرم سوم خرداد بود. برنامه امام این بود که ضربه را به حکومت پهلوی در محرم و از طریق روضه‌ها و مجالس عزاداری و هیئت‌ها بزند. مقام معظم رهبری برای بنده و جمع دیگری که در جلسه‌ای بودیم نقل کرد گفت که در آن سال‌ها امام مراسم اصداء زدن و گفتند در شهرها منبر بروید. به رسم معمول حوزه که طلبه‌ها را در ماه محرم به شهرها می‌فرستاد. امام فرمودند که به منبر بروید ولی تا شب هفتم محرم حمله به دستگاه را شروع نکنید. از شب هفتم به بعد که اجتماعات زیاد می‌شود، انتقاد به دستگاه را شروع کنید و فجایع را بیان کنید. چون می‌دانستند دستگاه نمی‌تواند در شکل وسیع هیئت‌ها را تعطیل کند و باواکنش توده‌های مردم مواجه خواهد شد. بنده در آن سال گاهی سر راه برگشت از دبیرستان به مسجد حاج ابوالفتح در میدان قیام امروز و میدان شاه آن روز می‌رفتم و در روضه شرکت می‌کردم. در این روضه مرحوم خوشدل که شاعری انقلابی بود و شعرهای انقلابی می‌گفت با صدای رسا علیه دستگاه انتقاد می‌کرد و شعر می‌خواند و در همان روزهای ششم یا هفتم محرم خوشدل خطاب به دستگاه شاه در مسجد حاج ابوالفتح خطاب به شاه می‌گفت: «تو کجا اسلام را دادی پناه ای بی‌پناه». فضا اینگونه بود و باز در یک شدن علشورا اعلام کردند که صبح روز علشورا هیئت‌های مذهبی مسیرهای سنتی متعارف خودشان را ترک نکنند. همه جلوی این مسجد جمع شوند و بدون پرچم و تابلوهای خودشان همه با هم در یک مسیر حرکت کنند. بنده جلوی مسجد آمدم و دیدم بسیار شلوغ است. ده سال از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ می‌گذشت. در این ده سال ساواک به احدی اجازه نفس کشیدن نداده بود. تخمین من از آن جمعیت حدود صد هزار نفر بود. همه هیئت‌ها به این دعوت امام لبیک گفته بودند و جلوی مسجد جمع شده بودند. از آنجا به سمت میدان بهارستان به راه

در جنگ دیدیم. آن وقتی وارد همان مسجد حضرت ابوالفضل در خپیلان شهید حدّاد عادل می‌شوید سه ردیف عکس جوانان این هیئت است که همه در جنگ تحمیلی به شهادت رسیده‌اند. یک درجه‌دار نیروی هوایی حدود ۵۰ سال پیش در این هیئت عضو بود. با لباس آبی نیروی هوایی هم می‌آمد و موقع روضه‌خوانی بلند بلند گریه می‌کرد. الان عکس ایشان را جزو شهدا در هیئت می‌بینیم. ناصر فرج‌اللهی در جنگ‌های نامنظم شهید چمران شهید شد و من یادم هست که شهید چمران در همین مسجد برای شهادت ایشان سخنرانی کرد. مرحوم پدر من یکی از کارهایی که می‌کرد این بود که بعد از هر عملیاتی، ماشین سردخانه‌دار به جبهه می‌فرستاد و پیکر شهیدها را به تهران می‌آورد. یعنی وسعت عملیات اجازه نمی‌داد ارتش یا سپاه همه کارها را بکنند. مردم در قالب فرهنگ عزاداری سیدالشهدا جنگ را چه از لحاظ میدانی و چه از لحاظ پشتیبانی اداره کردند. این سیم‌زنی‌ها و عزاداری‌ها مدرسه‌ای بود برای

اینکه روزی این درس‌ها را پس بدهند. ما در جوانی نمی‌دانستیم که این درسی است که روزی از آن استفاده می‌شود.

—الآن شما که جیگادهای مختلف سبسی و فرهنگی را تجربه کرده‌اید از آن تجربه هیئت‌های خودتان استفاده کرده‌اید؟

امام (ره) سال اول بعد از پیروزی انقلاب در چهارچوب سخنرانی کردند و فرمودند مبادا عزاداری‌های سنتی خودتان را کنار بگذارید با همان شکل عزاداری را ادامه دهید. امام این را مصلحت‌اندیشانه نمی‌گفتند. آن چیزی که فرهنگی‌ها به آن دینامیسم (تحرك) می‌گویند از نظر اجتماعی، در قالب این تشکلهای خودجوش مردمی به نام روضه و هیئت در منازل و مساجد و تکیا و حسینیه‌ها شکل گرفته بود. ما باید این جوهر را حفظ کنیم. ما می‌توانیم متناسب با انقلاب خودمان هم در شکل آنها و هم در محتوای آنها تغییر و اصلاح و پیشرفت ایجاد کنیم. اما این جوهر را باید حفظ کنیم. این نکته‌ای است که برای حفظ انقلاب نباید آن را رها کرد. باید توجه کرد که سازوکاری که این انقلاب بر اساس آن شکل گرفته باید ادامه پیدا کند.

نگاهی به رویدادهای نیمه دوم شعبان و
نیمه اول رمضان

بوی مهمانی خدایم آید

رمضان از مصدر «رمض» به معنای شدت گرما و تابش آفتاب بر رمل معنا شده است، انتخاب چنین واژه‌ای به راستی از دقت نظر و لطافت خاصی برخوردار است. چرا که سخن از گداخته شدن است و شاید به تعبیری دیگر گون شدن در زیر آفتاب گرم و سوزان نفس و تحمل ضربات بی امانش، چرا که رمضان ماه تحمل شدائد و عطش است، عطشی ناشی از آفتاب سوزان یا گرمای شدید روزهای طولانی تابستان و عطش دیگر حاصل از نفس سرکشی که پیوسته می‌گذارد. از هشام بن سالم نقل شده است: ما هشت نفر از رجال در محضر امام باقر علیه السلام بودیم، پس سخن از رمضان به میان آوردیم. امام علیه السلام فرمودند: نگویید این است رمضان، و نگوئید رمضان رفت یا آمد، زیرا رمضان نامی از اسماء الله است که نمی‌رود و نمی‌آید که شمی زائل و ناپود شدنی می‌رود و می‌آید، بلکه بگوئید ماه رمضان، پس ماه را اضافه کنید در تلفظ به اسم، که اسم اسم الله است، و ماه رمضان ماهی است، که قرآن در او نازل شده و خداوند آن را مثل و عید قرار داده است همچنانکه پروردگار بزرگ عیسی بن مریم سلام الله علیه را برای بنی اسرائیل مثل قرار داده است، و از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده که حضرت فرمود: شما به راستی نمی‌دانید که رمضان چیست و چه فضائلی در او نهفته است.

وفات حسین بن روح نوبختی ۱۸ شعبان

ما حسین بن روح را می‌شناسیم

مریم لایق
بوالقلم حسین بن روح نوبختی از صحابه مخصوص امام عسکری علیه السلام و وکیل و کارگزار محمد بن عثمان بود و در سال ۳۰۵ ه. ق به امر امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، به نیابت برگزیده شد. حسین، ایرلی نژاد و از خاندان «نوبخت» بود. هنگام عبادت نایب دوم از سوی حضرت انتخاب شد. وقتی محمد بن عثمان وفات یافت، حسین بن روح بقیه روز را در خانه او ماند. خادم محمد بن عثمان، عصا صندوقچه و کتلی را، که از محمد مده بود، به وی سپرد. حسین بن روح وقتی آنها را دید، گفت: این عصا از آن مولایم امام عسکری است، صندوقچه حاوی انگشتر امامان است و قنوت نامه در کتاب ثبت شده است. پس از مدتی، اولین نامه در یکشنبه پنجم شوال سیصد و پنج هجری قمری، از ناحیه مقدس امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به وی رسید. در آن نامه چنین نوشته بود: «ماوی (حسین بن روح) را می‌شناسیم، خدوند تمل خوبی‌ها و خشنودی‌های خود را به او بشناسند و با عنایات خود او را خوشحال کنند. از نامه او آگاه شدیم و به او در مسئولیتی که به او واگذار کرده ایم، اطمینان داریم. او نزد ما مقامی دارد که سبب خشنودی او است. خدوند احساسش را به او قزونتر کند»
حسین بن روح، که بیست و یک سال نیابت امام را بر عهده داشت، از مقام علمی والایی برخوردار بود. او کتبی در فقه به نام «التأدیب» نوشت که علمای آن روز حوزه علمیه قم محتولش را تأیید کرده بودند. حسین بن روح پایگاه اجتماعی و موقعیت دینی والایی کسب کرد تا آنجا که همه مخالفان و موافقان او را خرمندترین مرد زنده می‌دانستند. او در برابر متعصبان و قدرتمندان روزگارش مأمور به تقیه بود. با این همه، از سال ۳۱۲-۳۱۷ هجری قمری گرفتار زندان خلیفه مقتدر عباسی شد. اما در این مدت هم به وسیله چند وکیل کارهای شیعیان را سر و سامان می‌داد
بوالقلم حسین بن روح نوبختی سرانجام در ۱۸ شعبان سال ۳۲۶ وفات یافت و در محله نوبختیه بغداد به خاک سپرده شد.

مرگ مغیره بن شعبه ۲۹ شعبان

نابودکننده اسلام

سمیه وظیفه خواه
مغیره، فرزند شعبه، از قبیله بنی ثقیف، اهل طائف حجاز بود و از حيله گران و زیرکان عرب محسوب می‌شد. زندگی او، سراسر شگفتی توأم با پدیده زد و بند و بیشتر ناراستی است. در زمان خلافت عمر، والی بصره بود؛ اما به فسق و فجور روی آورد. مردم از وی به خلیفه شکایت بردند و شهادت بر زناي مستمر او دادند. پس از رسوا شدن مغیره در بصره، خلیفه او را به فرمانداری کوفه فرستاد. مغیره در جنگ علی علیه السلام با معاویه مداخله نکرد. وی در روزگار معاویه بار دیگر والی کوفه شد و در همین پام به همراه چند تن دیگر از جمله ولید و عتبّه، جهت احضار حسن بن علی علیه السلام به دربار توطئه‌ای ترتیب داد و به خواست معاویه برای تحقیر حسن بن علی علیه السلام سخنانی اهانت آمیز در سب علی علیه السلام و اتهام قتل عثمان اظهار داشت که البته پلخ آن امام ممام گویای حقیق فراوانی است.
«حقا تو دشمن خدا، تکذیب کننده قرآن و رسول صلی هستی. تو زناکاری و واجب است که حدّ خدا بر تو جاری شود؛ زیرا شهود نیکوکاری بر زناکاری تو شهادت داده‌اند، ولی سنگباران نمودن توبه تأخیر افتاد و حق به وسیله باطل و صداقت به وسیله غلط اندازی پیمال شد... تو بودی که فاطمه زهرا را کشت زدی و بدن او را خون آلود کردی آن چنان آن مظلومه چنین خود را سقط کرد. تو برای هتک احترام و مخالفت با پیامبر این کار را کردی، در صورتی که پیامبر فرمود: زهرا بزرگترین زنان بهشتی است. به خدا قسم که سرانجام تو آتش است و وزر و وبال این سخنان که گفتی علیه تو خواهد بود. دیگرین که علی قاتل عثمان نیست، ولی اگر این گونه هم بود به تو مربوط نمی‌شد؛ زیرا تو عثمان را در وقت زندگی یاری نکردی و پس از مرگ او هم هیچ تعصبی نسبت به او نداشتی. خانه تو همیشه در طائف بود و تو همیشه خوانمان زنان زناکار و طرفدار زمان جاهلیت و نابود کننده اسلام بوده‌ای؛ تا این که هر چه نباید بشود شد»



وفات حضرت خدیجه سلام الله علیه

۱۰ رمضان

بانوی اسلام

محمد طه عساری

حضرت خدیجه سلام الله علیها یکی از چهار زن بزرگ دنیا، اولین و بهترین همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم و مادر فاطمه زهرا سلام الله علیه است. جریان خولستگاری و ازدواج رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم با خدیجه خواندنی و مفصل است. خدیجه به رسول خدا گفت: «من برای شما زنی را در نظر گرفته‌ام.»

رسول خدا فرمود: «او کیست؟»

خدیجه عرض کرد: «او کنیز شما خدیجه است.» خدیجه بعد از ازدواج با رسول خدا به عمویش، ورقه فرمود: «این اموال مرا بگیر و نزد محمد ببر و به او بگو من تمام اموال و بردگن و آنچه را در اختیار من است به او هدیه می‌کنم.»

ورقه این خبر را در بین زمزم و مقام پراهمیم با صدای بلند به گوش همه مردم رسانید و آنها را شامد گرفت. خدیجه علیه السلام در هنگام زیمان فاطمه علیه السلام تنها بود و زن‌های مکه و قریش از او کناره گرفته بودند. خدیجه را غم و اندوه فرا گرفته بود که ناگهان چهار زن بلند قامت شبیه زن‌های بنی هاشم وارد اتاقش شدند.

خدیجه ترسید. آنها عرضه داشتند: «محزون مباش ای خدیجه، ما فرستادگن پروردگار توایم. ما خواهران توایم؛ ساره و آسیه و مریم و صفرا آمده ایم تا تو را کمک کنیم.»

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی خدیجه علیه السلام وفات کرد، فاطمه علیه السلام به رسول خدا پناه برد. به دور پیامبر می‌چرخید و می‌گفت: «پدر جان، مادر من کیجاست؟»

جبرئیل علیه السلام نازل شد و عرضه داشت: «ای رسول خدا، پروردگارت امر فرمود به فاطمه سلام برسان و بگو مادرش در خانه ای است از یاقوت و زبرجد که اطلاق هایش از طلا و ستون هایش از یاقوت قرمز ساخته شده و با آسیه و مریم هم‌نشین است.» لحظه ای که شیخ مرگ بر چهره خدیجه سایه افکند، بود به پیامبر چنین گفت: «ای رسول خدا! من در حق تو کوتاهی کردم و آنچه شایسته تو بود، انجام ندادم. از من در گذر و اگر اکنون، دل در طلب چیزی داشته باشم، خشنودی توست.»

مرگ زیاد بن ابیه

۴ رمضان

این کارها با دست چپم بود

فاطمه منتظر قائم

زیاد بن ابیه در سال ۵۳ هجری در کوفه به هلاکت رسید. او مشهور به زیاد بن ابیه، زیاد بن امیه، زیاد بن عبید و زیاد بن سمیه است، و چون پدر زیاد از کثرت معلوم نبود به او زیاد بن ابیه می‌گفتند.

مادرش سمیه کنیز حارث بن کلدی طیب بود. حارث او را به چراندن گوسفندان وادار کرده بود ولی طبع زشت و شهوانی سمیه آنقدر در صحرائنگ به بار آورد که حارث او را از خود راند.

زیاد هنگامی که به معاویه پیوست به او زیاد بن ابی سفیان گفتند و برادر معاویه شد و زنی مادر خود را قبول کرد.

زیاد بعد از برادری با معاویه برائت از حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام و قتل شیعیان حضرت و غارت اموال آنان را شروع کرد. دست بریدن، شکم پاره کرد، به دار آویختن، زنده به گور کردن، میل سرخ شده به چشمان شیعیان کشیدن، فرزندان را سر بریدن، خفه خراب کردن و آتش زدن از جمله کارهای او بود. او عبدالرحمان بن حسان را به جرم محبت علی بن ابی طالب زنده به گور کرد.

در بصره و کوفه سیزده هزار نفر را به جرم شیعه بودن یا احتمال شیعه بودن کشت، و بعد به معاویه نوشت: من تا این حد خولسته تو را انجام دادم و این کارها با دست چپم بود. اگر حکومت حجاز به من واگذار شود با دست راستم که بیکار است همین عمل را انجام می‌دهم و تصمیم دارم از مردم عراق در مسجد بخوام که برائت از علی و مدح خاندان امیه را علنی نمایند و هر کس قبول نکند او را بکشم و خانه او را خراب کنم.

چون این خبر منتشر شد امام حسن علیه السلام و شیعیان نفرین کردند و بعضی امیرالمومنین علیه السلام را در خواب دیدند که او را نفرین کرد و آن ملعون قبل از عملی کردن تصمیمش به مرض طاعون مبتلا و به درکات جحیم واصل شد.

ولایتعهدی امام رضا علیه السلام

۱ رمضان

راهی غربت می‌شوم

وجیهه محمد طاهری

فرمود: «به همین دلیل که جدم داخل شدن در شورای شش نفره را پذیرفت، من نیز ولایتعهدی را پذیرفتم.»

اما این حرف لول امام نبود

هنگامی که برای نخستین بار پیغام مأمون به امام رضا علیه السلام رسید، پیغمبی که در آن گفته بود: «من، در آل عباس و آل علی علیه السلام تملک کردم و هیچ کس را فضل به امر خلافت از علی بن موسی علیه السلام ندیدم پس می‌خواهم خلافت را از خود خلع و به ایشان تفویض کنم.» حرف امام چیز دیگری بود. آن هنگام حضرت از پذیرش این پیشنهاد سر باز زده و فرمود: «اگر خدای متعال، خلافت را برای تو قرار داده، جلیز نیست آن را به دیگری واگذاری و خود را بر کنار سازی و اما اگر از تو نیست، اختیاری نداری که آن را به دیگری تفویض کنی.»

امام این را گفته بود تا همه بداند که خلافت مأمون از هر نوع مشروعیتی تهی است؛ اما خلیفه عباسی دست بردار نبوده پیشنهاد خلافت جواب نداد، پیشنهاد ولایتعهدی را وسط کشید؛ با پیغام و پیغام نتیجه نگرفته کل را به اعراب و تهدید رساند.

حالا دیگر فقط مسئله خلافت نبود؛ امام متدنه بود و مسئله مربوط به مسلمین. نه راضی بود به اینکه کار علویون به تنگنای بیشتری بکشد، نه طاقت اعراف شیعیان را داشت، و نه می‌خواست بازار شیعه‌ها داغتر شود؛ شایعاتی که می‌گفتند کار امام دیانت مردم است و پس؛ شایعاتی که می‌گفتند: علمت و رهبری مردم به اقمه دخی ندارد. حالا امام متدنه بود و این همه.

پس تحمیل ولایتعهدی را پذیرفت؛ با اهل بیت خویش وداع جنگ‌دازی کرد؛ آنچنان که صدای گریه پشیل بلند شد؛ فرزندش جواد را در مدینه؛ شهر پیغمبر، باقی گذاشت و به همگان اعلام کرد که از وطن خویش رو به غربت می‌رود؛ و به همه گفت که دیگر هیچ گاه به سوی یار و دیار خویش باز نمی‌گردد؛ این همه را گفت و سرانجام، در نخستین روز رمضان سال ۲۰۱ هجری قمری راهی ایران؛ راهی خراسان؛ راهی غربت شد.

عملیاتی شدن طرح دو طبقه کردن بین الحرمین



حسین پلار که رئیس ستاد بازسازی عتبات عالیات با اشاره به فضای یکر و معنوی بین الحرمین گفت: به علت متبرک بودن زمین بین الحرمین همواره به دنبال ایجاد فضایی برای تهجد و بیتوته زائرین در این مکان مقدس بودیم.

وی با اشاره به طرح‌های اولیه و ساخت امکانات برای زائرین که بالا در بین الحرمین خاطر نشان کرد: نصب وسایل گرمایشی، سرمایشی و نیز سقف‌دار کردن این منطقه در حد ایجاد سوله‌ای از اقدامات اولیه ایجاد فضایی مناسب زیارت کنندگان شریف بود ولی با طرح دو طبقه کردن بین الحرمین از امکانات موجود به نحو احسن بهره‌برداری می‌کنیم.

پلار با اشاره به چگونگی عملیات اجرایی این طرح افزود: زیر سطح موجود با عملیات حفاری طبقه دوم احداث می‌شود که در آن شبستان‌ها و حجره‌هایی تعبیه شده است.

وی درباره نحوه عقد قرارداد با طرف عراقی در این پروژه تصریح کرد: در اکثر قراردادها طراحی، ساخت و تامین اعتبار و زمان‌بندی برای اتمام پروژه‌ها بر عهده طرف ایرانی است و تنها در عملیات اجرایی از برخی ظرفیت‌های موجود در کشور عراق استفاده می‌شود.

بانگ اذان ۳ میلیون مؤذن در مدارس کشور

رویکردی جدید امسال در مدارس کشور در موعد شرعی نماز به طور زنده بانگ اذان را سر می‌دهند بنیادی با اشاره به لزوم هرچه بیشتر ترویج فرهنگ نماز و اذان در کشور خاطر نشان کرد: باید اذان‌گویی در میان مردم به یک فرهنگ تبدیل و قریضه واجب نماز هر چه پر شورتر برگزار شود

محمد بنیادی، مشاور قرآنی وزیر آموزش و پرورش و مدیرکل قرآن، عثرت و نماز آموزش و پرورش با اشاره به برگزاری ۲۰ سال مسابقات اذان دانش‌آموزی و تربیت مؤذنین منتخب گفت: امید است امسال اذان ۳ میلیون مؤذن در ۱۲۰ هزار مدرسه کشور طنین‌انداز شود و ی افزود: مؤذنین منتخب کشور با

رونمایی از دوره ۱۲ جلدی سیره صحیح پیامبر اعظم

این دوره ۱۲ جلدی نتیجه تحقیق ۲۰ ساله علامه سیدجعفر مرتضی علملی بوده و تحت اشراف گروه تاریخ و تمدن پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و به قلم توانای دکتر محمد سپهری ترجمه شده است. این اثر با رویکردی اجتهادی سیر شگاری پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم را مبتنی بر اجتهاد به قلم آورده و نمونه‌ای کامل از نگاه اجتهادی به تاریخ است.

این مجموعه ارزشمند مورد استقبال گسترده جامعه علمی کشور و فرهیختگان قرار گرفته و بالاترین سطح فروش را در آخرین نمایشگاه بین‌المللی کتاب (اردیبهشت ۹۱) به خود اختصاص داد.



■ اخبار کوتاه ■

■ مفتاح الحیات به چاپ

بیست و سوم رسید تازه‌ترین اثر آیت‌الله جوادی آملی که با عنوان «مفتاح الحیات» در بیست و چهارمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران ارائه شد در کمتر از دو ماه پس از انتشار خود به دلیل استقبال قلیل توجه مخاطبان به چاپ بیست و سوم رسید.

مفتاح الحیات در پنج بخش به شرح رابطه انسان با خود و محیط پیرامون خود می‌پردازد که از شرح تعامل انسان با آغاز و در ادامه به شرح تعامل انسان با هم‌نوعان، هم‌کیشان و شهروندان پیرامون خود می‌پردازد.

■ آیین‌نامه تأسیس مدارس

تخصصی قرآن ابلاغ شد آیین‌نامه تأسیس «مدارس تخصصی قرآن کریم» از سوی وزیر آموزش و پرورش ابلاغ شد. این مدارس با هدف فراگیری معارف، شایستگی‌ها و مهارت‌های قرآنی برای دانش‌آموزان مستعد و علاقه‌مند تأسیس می‌شود.

■ اولین جلسه هماهنگی همایش

«پیرغلامان» اولین جلسه هماهنگی همایش «پیرغلامان» بین بنیاد دعبل، کانون مداحان و بسیج مداحان برگزار شد. این جلسه در خانه مداحان و با حضور مداحان پیشکسوت همراه بود و در آن درباره نحوه برپایی این همایش بحث و تبادل نظر شد.

■ باغ قرآن در قم راه‌اندازی

می‌شود سالم احمدی‌پور، مسئول خانه علوم و فتن وابسته به سازمان آموزش و پرورش استان قم از راه‌اندازی باغ قرآن برای نخستین بار در سطح کشور خبر داد.

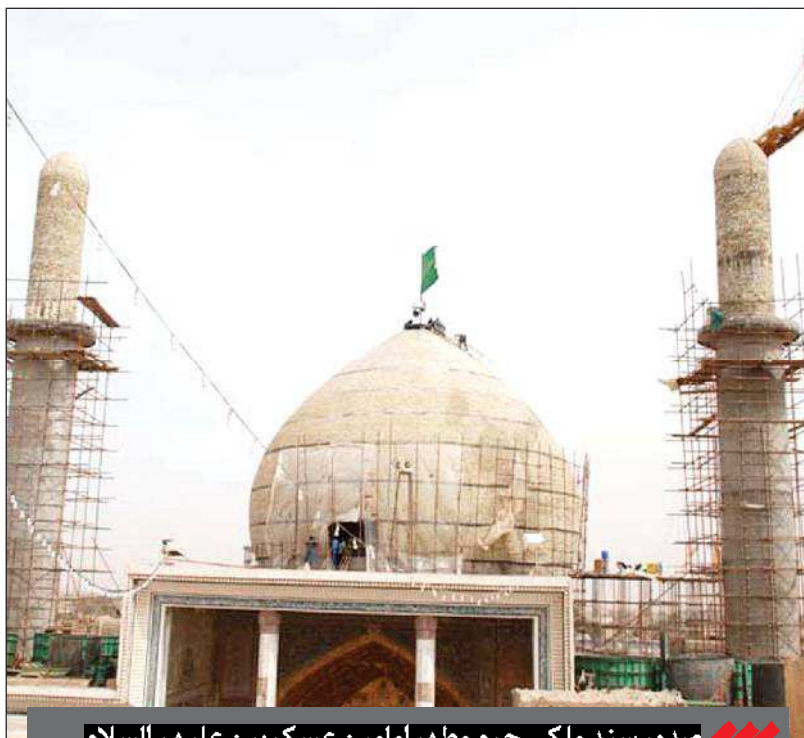
برگزاری کلاس‌های مداحی برای کودکان و نوجوانان



برای نخستین بار، دوره‌های آموزشی مداحی برای کودکان و نوجوانان (گروه سنی ۷ تا ۱۶ سال) از ماه مبارک رمضان آغاز می‌شود.

جواد احمدی، مدیر روابط عمومی خانه مداحان کشور با اعلام این خبر گفت: این کلاس‌های مداحی به مدت سه ترم در تابستان یعنی ماهی یک ترم در خانه مداحان کشور برگزار می‌شود.

وی تصریح کرد: در این کلاس‌ها آداب مداحی، شعرشناسی، مباحث ابتدایی مقتل، مباحث قرآنی آموزش داده می‌شود. در پایان دوره‌های آموزشی مداحی به شرکت‌کننده‌ها از سوی خانه مداحان مدرک داده می‌شود. کلاس‌های مداحی سه روز در هفته و به مدت ۲ ساعت در هر روز برگزار می‌شود.



صدور سند ملکی حرم مطهر امامین عسکریین علیهم السلام

مدعی زمین آن شود.

سال گذشته نیز در خبری تحت عنوان «حرم امام حسین علیه السلام سنددار شد» اعلام شد که سند رسمی زمین حرم مطهر سید و سالار شهیدان، ابا عبد الله الحسین علیه السلام نیز پس از ۱۴۴۰ سال از ساخته شدن آن، صادر شد.

«بوان الوقف الشیعی» یعنی سازمان اوقاف شیعیان مالک حرم مطهر امامین عسکریین علیهم السلام معرفی شده است. مساحت قطعه زمین این حرم مطهر، بیش از ۳۰ هکتار است.

این سند رسمی، در اداره ثبت املاک عمومی عراق به ثبت رسیده تا کسی نتواند

فروش بازی رایانه‌ای توهین به قرآن در عربستان

اخبار رسیده از عربستان سعودی حاکی از آن است که اخیراً در بسیاری از بازارهای عربستان سعودی، فروش بازی رایانه‌ای توهین به قرآن کریم آغاز شده است.

این اقدام در حالی انجام می‌گیرد که حکومت وهابی سعودی تا بدین لحظه هیچ گونه اقدامی برای جمع‌آوری این بازی از بازار یا شناسایی و برخورد با عاملان ورود چنین بازی رایانه‌ای به عربستان سعودی نکرده است.

شهروندان سعودی خشمگین، در واکنش به انتشار این بازی در بازارهای سعودی، "هیأت امر به معروف و نهی از منکر سعودی" را مسئول این رخداد دانسته و معتقدند که این هیأت باید هر چه سریع‌تر اقدام به جمع‌آوری این بازی از بازار کند.

در این بازی علاوه بر اینکه قرآن کریم در صحنه‌های مختلف بر روی زمین می‌افتد یا توسط بازی‌کننده بر روی زمین پرتاب می‌شود، در برخی مراحل بازی نیز بازی‌کننده ناگزیر است برای گذشتن از برخی قسمت‌های قرآن را مورد هدف قرار دهد و به آن تیراندازی کند.

تخریب مسجد سید یحیی در جمهوری مالی توسط وهابیون

گروه سلفی مالی که خود را «انصار دین» می‌خواند و کنترل شمال کشور را به دست گرفته است، پس از تخریب تعدادی از اماکن بستانی و بقاع متبرکه در شهر تومبکتو، که در فهرست میراث جهانی یونسکو قرار دارد به مسجد قدیمی سیدیحیی حمله و بخشی از ورودی این مکان عبادی را تخریب کرد. یکی از شاهدان عینی در گفت‌وگو با رسانه‌ها عنوان کرد: اعضای گروه انصار دین دیروز به مسجد سیدیحیی متعلق به قرن پانزدهم میلادی حمله کردند و درب ورودی آن را که هیچ‌کس حق گشودن آن را نداشت، به طور کامل تخریب کردند. این گروه افراط‌گرا که زیارت بقاع متبرکه را بر اساس آموزه‌های وهابیت، بدعت می‌دانند، تاکنون هشت مکان بستانی از مجموع شانزده قبر دینی شهر تومبکتو را ویران کرده‌اند که این امر نگرانی کشورهای اسلامی و سازمان یونسکو را در پی داشته است.

اعضای این گروه افراط‌گرا که حدود چهار ماه پیش بخشی از شمال مالی را تصرف کرده‌اند از دهیم تیرماه، عملیات تخریب اماکن دینی و زیارتی شهر تومبکتو را به این بهانه که زیارت قبور، نوعی بدعت و خلاف اسلام است، آغاز کرده‌اند.

رهبر شیعیان عربستان بازداشت شد



اخبار رسیده از عربستان سعودی حاکی از آن است که نیروهای امنیتی آل سعود، حجت الاسلام و المسلمین شیخ «نمر باقر النمر» رهبر شیعیان عربستان را بازداشت و به محل نامعلومی منتقل کرد.

در پی بازداشت این چهره سرشناس شیعی، پایگاه خبری میدل ایست آنلاین نیز در گزارشی به نقل از مسئولان عربستان تأکید کرد که این

روحانی شیعی هنگام حضور در منزل دوست خود در استان قطیف بازداشت و ساعت ۴ صبح به شهر دمام منتقل شد.

گفته می‌شود شیخ «نمر باقر النمر» توسط نیروهای وابسته به وزارت کشور سعودی بازداشت شده و احتمالاً در زندانی «دمام»، همان زندانی که ۱۸ ایرانی در دو ماه گذشته در آن اعدام شدند، زندانی شده است.

وزارت کشور عربستان سعودی در پی باره تا به این لحظه واکنشی از خود نشان نداده اما به نظر می‌رسد شاهزاده «احمد بن عبدالعزیز» وزیر کشور جدید سعودی که سلهای سال معاون اول شاهزاده «تلیف» ولیعهد متوفی بود، تصمیم گرفته تا در آغاز کار خود، بر فعالان سیاسی و مذهبی عربستان سعودی سخت گرفته و جای پای خود را محکم کند.

در همین حال شاهدان عینی از لستان قطیف می‌گویند، برای بازداشت حجت الاسلام و المسلمین شیخ «نمر باقر النمر» یک گردان نیرو به پین استان اعزام شدند. اکنون نیروهای امنیتی و پلیس استان شیعه‌نشین قطیف در حال آمادهاش کامل هستند و کل این استان و ورودی‌ها و خروجی‌های آن را محاصره کرده‌اند.

شیخ «نمر باقر النمر» از روحانیون سرشناس شیعه عربستان است که در سال ۱۹۵۹ میلادی در روستای «العوامیه» متولد شد. او تحصیل کرده حوزه علمیه حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف در تهران و قم است.

چاپ تصویر حرم امیرالمومنین علیه السلام روی پول عراق



عبدالحسین عبطان، نماینده پارلمان عراق طی اظهاراتی از بانک مرکزی این کشور خواست که در پول جدیدی که قرار است طراحی و تولید شود، عکس حرم مولای متقیان، حضرت علی علیه السلام را چاپ کنند.

وی در ادامه افزود: حرم مطهر امام علی علیه السلام، یک نماد دینی عظیم در جهان است زیرا امیرالمؤمنین علیه السلام، خلیفه و نایب رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم و پدر همه ائمه علیهم السلام بوده است.

عبدالحسین عبطان همچنین گفت: شخصیت ایشان دارای ابعاد مختلف انسانی، سیاسی و تاریخی است که می‌تواند افتخار هر مسلمان و عربی است. شخصیت عظیم ایشان بیش از این نیاز به معرفی ندارد زیرا جایگاه علمی ایشان، بی‌انگویی این مسأله است که در تاریخ اسلامی سخن بسیاری در مورد آن شده است.



هیأت



خاکریزی برای جنگ نرم
اعضای هیأت شهدای گمنام
لعل کتابخوانی هم هستند



امام جماعت اندازه یک
رییس جمهور مشغله دارد
حجت الاسلام والمسلمین
ابوالقاسمی از سختی های کار
یک روحانی مسجد می گوید



جهان را دینو ندید
حاج حسین محمدی، مداح
روشن دلی که دست به آچار هم
بود



شاگرد استادش را پیدا می کند
باحاج احمد واعظی از خاطرات
نوحه خوانی در جنگ تا حضور
در انجمن های ادبی مشهد





با حاج احمد واعظی از خاطرات نوحه خوانی در جنگ تا حضور در انجمن های ادبی مشهد

شاگرد استادش راپیدامی کند

محمد رسولی

به قول احمد واعظی، افتخار یک مداح مشهدی این است که به هر شهری که می رود، می گویند بوی امام رضا علیه السلام آمد! گفتگوی ماهم ناخود آگاه بارها به طرف حال و هوای حرم سلطان توس کشیده شد و لابه لای صحبت ها به بهانه های مختلف نامی از آقا برده می شد و در نهایت ما ماندیم و دلنگی حرم!

ممکن است خیلی از خوانندگان این گفت و گو حاج احمد واعظی را با بر نامه هایی که در مسجد بلال برگزار می شد، بشناسند، اما پایگاه اصلی او، زادگاهش مشهد است. او جزو مداحان میانسال به حساب می آید و به قول خودش نماینده ای از هر دو نسل پیشکسوت و جوان است. حاج احمد، شاعر و شعر شناس هم هست و ورود او به این بحث باعث شد که بخشی از گفتگو به شعر اختصاص یابد. او معتقد است که از نظر بحث فنی مداحی، سالهاست که دیگر تفاوت زیادی بین جلسات وجود ندارد. رسانه ای شدن جلسات مختلف باعث شده که سبک و سیاق ها نزدیک به هم شوند. واعظی همچنین از بعضی شاعران - که حرمت ائمه اطهار سلام الله علیهم، به ویژه علویات را حفظ نمی کنند - انتقاد می کند و می پرسد: آیا برای ناموس خودتان هم اینجوری شعر می گوید؟!

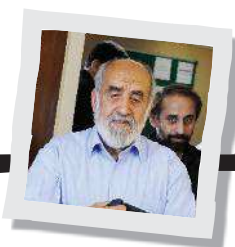
شعرها بحث تلسوعا و عاشورا بر نامه پخش مستقیم شد و مرا برای این کار دعوت کردند. پخش زنده هم ویژگی ها و حساسیت های خاص خودش را دارد. شب های محرم در قم بر نامه داشتم و صبح تاسوعا می آمدم تهران برای بر نامه مسجد بلال. استقبال مردمی هم خیلی خوب بود. اگر چه ما در آن مسجد مخاطب عام داشتیم، یعنی به قول خودمان عموم مخاطبمان بچه هیأتی های خبره نبودند و مردم از همه جا می آمدند.

که چند سال تلسوعا و عاشورا بر نامه پخش مستقیم از مسجد بلال داشته باشم، با توجه به مخاطبی که رسانه ملی دارد، آن جلسات هم حال و هوای خاص خودش را داشت. آن روزها در زمان مسئولیت حاج آقای ادیب شب شعرهایی برگزار می شد؛ شب شعر انتظار، شب شعر علوی و ... ما هم از مشهد به همراه حاج آقای اکبرزاده، استاد سیدرضا مویید، استاد محمدجواد غفورزاده (شفق)، استاد قانع و دوستان دیگر به این شب شعر دعوت شده بودیم. در آن شب

بسیاری از مردم شمارا بواسطه برنامه هایی که چند سال پیش در مسجد بلال برگزار و بصورت زنده از تلویزیون پخش می شد، می شناسند. آن جلسات بطور شکل گرفت و جرا الان دیگر نیست؟

شاید بهتر باشد این سوال را از مسئولان آن مسجد و دوستان صدا و سیما بپرسید. توفیقی بود برای من





در این گفتگو پدر حاج احمد هم حضور داشتند. ایشان هم مداح و شاعر اهل بیت علیهم‌السلام هستند و حاج احمد می‌گوید که از گذشته از اشعار او استفاده می‌کرده. اولین نوحه‌ای را که احمد واعظی در کودکی خواند پدرش به او داده بود.

از میاز گفته‌ها

رسانه‌ها کار را سخت کرده‌اند!

خود اهل بیت علیهم‌السلام فرموده‌اند به ما خدا نگویند و غیر از آن هرچه در مدح ما بگویند باز شأن ما را بیان نکردند. من مداح باید این را بفهمم که رسانه‌ای شدن کار حلیت را زیاده‌تر کرده است. دیشب در جلسه‌ای خوانده‌ام و الان CD اش حاضر است. الان خیلی از جلسات به صورت آنلاین از اینترنت پخش می‌شود. این‌ها کار را خیلی مشکل‌تر می‌کند. زمینی که سی - چهل نفر حاضر در جلسه فقط مخاطب مداح بودند؛ گذشت. شاید آن جماعتی که در جلسه می‌نشستند، حرف و احساس مداح را می‌فهمیدند و با او همراه بودند، اما مطالب از آن جلسه بیرون نمی‌رفت. درست است که همه حرف‌های ما احسسی است، اما این احساس باید عاقلانه باشد. مرزها مشخص است. ما نباید دست کسی مستمک بدهیم که بخواند علیه خودمان استفاده کنند.

این را هم بدانی که اهل بیت علیهم‌السلام در همه جوانب زندگی حرف داشته‌اند؛ حتی در علوم که آن زمان هنوز مطرح نشده بود. شاید به یک جوان بگوییم امام صادق علیه‌السلام کیست، ذهنش سمت رساله احکام برود، اما او نمی‌داند که جابر بن حیان، پدر علم شیمی، شاگرد امام صادق علیه‌السلام است. در سایر علوم هم بزرگانی از این دست داریم که از شاگردان ائمه ما بوده‌اند. این‌ها همه حجت است که فردای قیامت دیگر نتوانیم بگوییم که آقا این را نگفته بودند و من از این راه منحرف شدم. ما چقدر رفته‌ایم دنبالش؟ از من و رفقای دیگرم بپرسید که روزگه چقدر مطالعه داریم؟ چند بار به اصول کافی نگاه کرده‌ایم تا بعدش برسند به بحار الانوار؟ فقط بلدیم قبل جلسه که می‌شود زنگ بزنیم به فلان دوست شاعرمان که تو چی گفتی، یا اینکه اگر از خودمان بپرسید یک چیزی بسازیم و همان شب بخوانیم.

بله می‌شد. یک وقت‌هایی پیش می‌آمد که هیچ وسیله‌ای مثل توسل به معصومین علیهم‌السلام به بچه‌ها نرزی و آرایش نمی‌داد. شب‌های عملیات هم به همین صورت بود. البته تا قبل از ورود به عملیات و خط‌شکنی باید سکوت رعیت شود تا عملیات لو نرود اما بعدش حتماً همه دنبال فرصتی بودند که متوسل شوند.

برویم سراغ مشهد و فضای مداحی در آن خطه از کشور. با توجه به اینکه مشهد پایگاه اصلی شمس و در عین حال تجربه خواندن در شهرهای دیگری از جمله تهران و قم را هم فراوان دارد، چه تفاوت‌هایی در سبک و سبک‌ها در آن بین مشهد و سایر شهرها احساس می‌کنید؟

تفاوت اختصاصی مشهد با سایر جاه‌ها، همجاری حضرت رضا سلام‌الله علیه است. البته به قول حضرت امام رحمه‌الله علیه، پایتخت معنوی این کشور حرم امام رضا سلام‌الله علیه است و همه ایران از وجود ایشان بهره‌مندند. یکی از افتخارات خیلی مهمی که نصیب من و دوستان دیگر مشهدی شده این است که هرچا برویم نام امام رضا علیه‌السلام هم می‌آید. مثلاً اگر وقتی تهران بیاییم و در جلسات دیگر دوستان شرکت کنیم، جلسه بی‌اختیار می‌رود سمت حال و هوای حرم امام رضا علیه‌السلام؛ با تعبیری مثل اینکه کتور آستان حضرت آمده است یا بوی امام رضا می‌آید و ... البته این‌ها هیچ کدام در باره بنده صدق نمی‌کند و عرض ادب دوستان به حضرت رضا سلام‌الله علیه را نشان می‌دهد. از آن طرف هم انسان عنایت و ویرای را احساس می‌کند. نه اینکه دیگران نداشته باشند ولی خب ما بچه‌های مشهد احساس می‌کنیم که از ناحیه حضرت یک حمایت و ویرای می‌شویم.

اما از نظر بحث فنی مداحی، به نظر من سال‌هاست که دیگر تفاوت زیادی بین جلسات وجود ندارد. رسانه‌ای شدن جلسات مختلف باعث شده که سبک و سیاق‌ها نزدیک به هم شوند؛ مگر در تفاوت‌های اساسی مثلاً از قدیم در مشهد مطالعه شعرهای متقدمین و بزرگان شعر مرسوم بوده و هنوز هم رسم بر این است؛ مثل صائب خوانی که آقا هم به آن اشاره کرده‌اند. اصلاً به لطف حضرت رضا علیه‌السلام مشهد یکی از نقاط شعرخیز ایران است و دغدغه و توصیه بزرگترهای ما هم تمرکز بر همین اشعار بوده است. هنوز هم به همین متوال است. اگر شما در جلسات مداحی مشهد بیایید، خواهید دید که چندتا از دوستان حتماً ابیاتی را از صائب یا کلیم یا حتی بیدل می‌خوانند. صائب اشعار اهل بیت زیادی دارد، بد نیست حالا که فضای گفتگو امام رضایی شده چند بیت از شعری که صائب در مدح حضرت

لما اینکه چه شد برنامه‌ها تعطیل شد را خودم هم نمی‌دانم.

شما جزو مداحان جبهه دیده هستید. اگر اشتباه نکنم در گردان غواص‌ها هم بوده‌اید. برای ما از حال و هوای مداحی‌های جبهه و افتضالات آن دوران بگویند.

اولین اعزامم سال ۶۱ بود که حدوداً ۱۴ سال داشتم. ما هم مثل همه بچه‌هایی که سانشان کم بود و با زور گریه، دست بردن در شناسنامه و پنهان شدن خودشان را به جبهه می‌رسانند به منطقه رفتیم. بحث غواصی هم متعلق به سال‌های قبل از کربلای چهار و پنج است. توی تشکیلات لشکر پنج نصر که در آن دوران محمدباقر قالیباف فرماندهی لشکر بود، چند محور بود که این محور نام پندگی ستاد فرماندهی را در خط داشتند. مادر یکی از این محورها به نام محور مقداد مشغول بودیم. برای کسانی که در کادر لشکر مشغول خدمت بودند برنامه آموزشی گذاشتند. آموزش‌های مختلفی می‌دادند؛ اسلحه، زرهی، بلدوزر، تلک و از جمله غواصی. شاید به خاطر عکس‌هایی که از من در لباس غواصی دیده شده گمان کنند جزو گردان غواص‌ها بودم، اما این طور نبود. فقط یک سری آموزش بود.

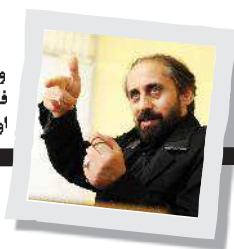
خواندنتان را از جبهه شروع کردید؟

خیر! شروع خواندن من برمی‌گردد به قبل از مقطع ابتدایی. پدرم هم در این وادی هستند و اولین لغزهای مداحی را ایشان به من یاد دادند. خودشان هم مداح هستند. پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله فرمودند: گریه‌کنندگان حسین من اصفیاء من عبادالله هستند. انتخاب شده‌اند. بنابراین هر کسی در تشکیلات آقا سیدالشهدا علیه‌السلام عرض ادبی بکند، انگار از قبل برای آن کار انتخاب شده است؛ از مداحی، منبر، سینه زدن، کفش جفت کردن و هر نوکری دیگری. باید عنایت خود حضرات نصیب انسان شود.

سال‌های جنگ هم فضای خاصی داشت. آن حال و هوا را نه می‌توان به تصویر کشید و نه به زبان آورد. یادم هست که شب‌های عملیات دفترچه نوحه‌ام را توی کوله پشتی‌ام می‌گذاشتم. وضعیت شب عملیات به گونه‌ای است که کسی وسایل شخصی با خودش نمی‌برد چون این احتمال را می‌دهی که ممکن است دیگر برنگردی و فقط وسایل ضروری یک رزمنده را باید همراه خودت ببری. ولی بین همان وسایل اولیه مورد نیاز یک چیزی که من حتماً همراه خود می‌بردم، دفترچه نوحه‌ام بود.

بمعنی ممکن بود وسط بحبوحه عملیات مداحی هم بکنید؟

وضعیت نسب عملیات به گولهای است که کسی وسایل شخصی با خودش نمی برد؛ فقط وسایل ضروری یک رزمنده را باید همراه خودش ببرد. ولی بین همان وسایل اولیه مورد نیاز یک چیزی که من حتما همراه خود می بردم، دفترچه لوحام بود.



ملاح

شعرشان که می گویند «یاران خراسانی» شماره ای هم به همین جمع داشتند.

■ در برداشتهای فقهی، عرفانی و... تفاوت نگاهی خصوصا در حوزه مشهد نسبت به سایر حوزه ها هست که بین علما بحثهای علمی ای را ایجاد کرده است. مثلا می دانیم از نگاه حوزه مشهد به کاربردن خیلی از الفاظ مثل می، پیاله، مستی و تعبیری از این دست در شعر پذیرفته نیست. این نگاه جعفر در مداحی و شعر در این شهر تأثیر گذاشته است؟ وجود فقها و مراجع در مشهد و قم، حساسیت کار را بالا برده است. الان در شهرهای دیگر برخی تعبیر در شعر آیینی به وفور به کار برده می شود، اما در مشهد این ها را به راحتی نمی پذیرند. ما هنوز سر تعبیری مثل میخانه و شراب و این چیزها بحث داریم. حرف بزرگان از علما گرفته تا شعرادر شهری مثل مشهد این است که ما مجاز

نیستیم از هر کلمه و هر وسیله ای حول محور اهل بیت علیهم السلام استفاده کنیم. مخصوصا الفاظ مضامین و هر چیزی که با حال و هوای اهل بیت علیهم السلام بیگانه است. چیزهایی که نه تنها با شان آنها سخیت ندارد بلکه در مقابله با آنهاست. فکر نمی کنم تعبیری از یکی از اهل بیت علیهم السلام داشته باشیم که من با شراب الهی مست می شوم یا اینکه من علی در میخانه الهی سر به مستی می گذارم چنین تعبیری از امیرالمومنین علیه السلام که سرآمد عبارات عرفانی و عاشقانه هستند نداریم. مثل این است که

من بگویم، اقامن به بیلیارد عشق تو خودم را باختیم! معلوم است که این حرف بی ربط است. خوب آن روز شعرا با زبان خودشان سخن گفتند، امروز هم اگر من بخواهم نوآوری کنم باید این چیزها را بگویم. صائب هم گفته است اما آنقدر ظریف است که شاید هر شنونده ای متوجه نشود. در بازی ترد بهترین حالت این بوده که هر دو تاس بر بیاید. ببینید صائب چقدر زیبا می گوید:

ز پیروان شریعت درین سرای سه پنج
دو شش زد آن که به اثنا عشر تولا کرد
منظور از سه پنج، چند روزه دنیا است. دو تا شش می شود دوازده و معنی اثنا عشر هم دوازده است که منظور دوازده امام است. این دارد می گوید کسی برده است و دو شش زده است که ولایت اثنا عشر را دارد. این کار هنر است. ولی ما که قرار است به تعبیر امروز

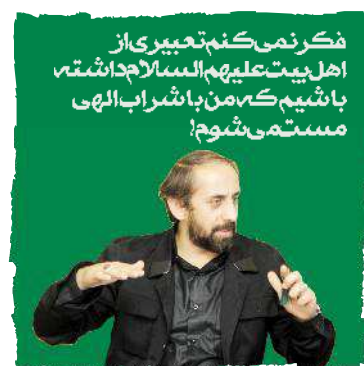
وقتی که کوچکتر بودم با انجمن شعر سرخند مشهد آشنا شدم. همان انجمنی که آقایان به آن اشاره داشتند. کوچکترین عضو آن انجمن بنده بودم و صبحهای جمعه به آنجامی رفتم

می توان به ایشان ربط داد طبق فرمایش حضرت آقا، هنر مداحی مجموعه ای از چند هنر است. شاعری و شعر شناسی هر کدام یک هنر است. آشنایی با صدا و دستگاههای موسیقی خودش یک هنر است. روانشناسی مخاطب و خیلی چیزهای دیگر هر کدامشان یک هنرند. حالا ممکن است من با دوتا از این هنرها آشنا باشم و یکی با ده تا از آنها. قدیمی های ما با بسیاری از این هنرها آشنا بودند.

■ از صحبت هایتان اینطور بر می آید که ورود خوبی به بحث شعر دارید و خصوصا در سبک هندی مطالعه داشتید. ظاهرا خودتان هم شعر می گوید. مجموعه ای هم به جاب رسانده اید؟ پدرم شعر می گفتند و من هم از همان سیزده - چهارده سالگی و فضای جبهه چیزهایی می نوشتم. البته اگر بشود به آنها شعر گفت. بولد کارها یک بازبینی بشود و با چندتا از دوستان هم مشورتی بکنم تا به امید خدا مجموعه ای جمع آوری کنیم. قرار است برای چاپ اول یک مجموعه برای چهارده معصوم علیهم السلام تهیه شود.

■ مشهد همیشه در زمینه شعر، جزو سرآمدان بوده و هست. به گونه ای که اکنون هم در شعر آیینی اساتیدی مثل آقای شفق و آقای موبد در مشهد فعال هستند. الان فضای شعر در این شهر به چه صورت است؟

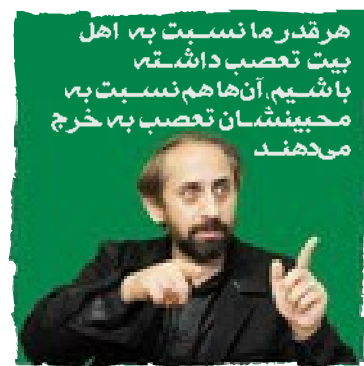
وقتی که کوچکتر بودم با انجمن شعر فرخ در مشهد آشنا شدم. همان انجمنی که آقا هم به آن اشاره داشته اند. کوچکترین عضو آن انجمن بنده بودم و صبحهای جمعه به آنجامی رفتم. فضای آنجا هم لزوما شعر آیینی نبود و همه نوع شعری خوانده می شد. از کسانی که به آن انجمن رفت و آمد داشتند می توان به مرحوم کمال، صاحب کار، قدسی، میر خدیوی، دکتر بقرزاده متخلص به بقا، ابراهیم صهباء و استاد محمد قهرمان که اشعار صائب را چاپ کرده اند اشاره کرد. این ها بیشتر روی سبک هندی کار می کردند. شعرای جوانی هم در آن جلسات می آمدند که الان هر کدامشان نمی دارند؛ مثل غلامرضا شکوهی که در آن مجموعه نوپرداز جمع بود و شعرش جنس متفاوتی نسبت به فضای سبک هندی داشت. یا مرتضی امیری اسفندقه جوئی بود که به آن جلسات می آمد. شاید آقا در آن



گفته است را بخوانم. از فشار قبر تا روز جزا آسوده است هر که اینجا از هجوم زلزلان بیند فشار می کند با اسب چوب از آتش دوزخ گذر هر که را تلوت گردانند گرد این مزار

■ گویا بیشتر شعر شعرای سبک هندی خوانده می شد.

همین طور است. اصلا سبک هندی اصفهانی فضای خاصی دارد. الان هم شعرای جوئی که با این سبک آشنا هستند، موفق ترند، چون این سبک حلاوت خاصی دارد. دکتر شفیع کدکنی در مقدمه کتاب «شعر آیینی ها» که درباره بیدل و شعرش نوشته اند، می گویند شاید با نگاه اول از شعر بیدل لذتی نبرید، اما اگر کلید ورود به شعرش را پیدا کنید، حظی می برید که از خواندن شعر دیگران کمتر آن حظ را پیدا می کنید. یا مرحوم امیری فیروزکوهی در مقدمه صائبشان می گویند که شما در شعر صائب گاهی حرفهای حکیمانه یا صحبت های عاشقانه یا پندهای اخلاقی ای را می بینید که اگر بخواهید در خصوص آنها چند صفحه می نویسید حرف بزنید، اما صائب همان حرف را در قلب یک بیت آورده است. من حتی از صائب شعری برای حضرت رباب سلام الله علیه هم دارم. نه اینکه او برای بی بی گفته باشد، اما مضامینی که به کار برده به گونه ای است که



هر قدر ما نسبت به اهل بیت تعصب داشته باشیم، آنها هم نسبت به ما محبتشان تعصب به خرج می دهند

یکی از افتخارات خیلی مهمی که نصیب من و دوستان دیگر شده، این است که هر جا برویم نام امام رضا علیه السلام هم می آید



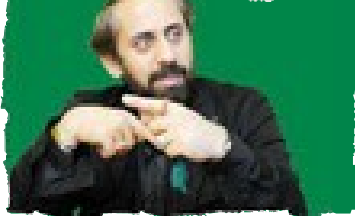
رسانه‌ای شدن جلسات مختلف باعث شده که سبک و سیاق و سبک ما هم شوند



که در اکثر شهرهایمان داریم می‌رفتیم، این ارتباط باعث شد که ما دوستان عرب زیادی پیدا کنیم و تکلم با این‌ها و خواندن‌ها سبب شد که در این زمینه مقداری ورود داشته باشیم. کربلا هم دعوت شده بودیم و برایشان خواندم.

■ یکی دو قطعه فیلم از حضور شما در زورخانه و ضرب مرشدی و ورزش کردن در اینترنت بخش شده است. رابطه‌تان با گود زورخانه چطور است؟ خیلی خوب! الحمدلله توفیق داریم و زیاد می‌رویم. زورخانه‌های ما حسینی‌های دیگر این مرز و بوم است. حتی خود ما در قدیم برخی از مرسم‌های مولودی‌مان را در زورخانه می‌گرفتیم. قدیم‌ها در زورخانه موقع شنیدن مرشد شعرهایی را می‌خواند و آن‌هایی که توی گود بودند، گریه می‌کردند. مثلاً امروز این سنت‌ها کم‌رنگ شده. ما بعد از گذشتن قرن‌ها هنوز با قدیمی‌هایمان پز می‌دهیم. این یعنی رو به صعود نبوده‌ایم. هنوز یک حافظ و صاحب داریم. کو حافظ دیگرمان؟ البته فرهنگ و دین ما مورد هجوم و دست‌بردهای فراوان در طول تاریخ قرار گرفته است. یک زمانی در همین خاکه شعر بیدل را در قهوه‌خانه‌ها می‌خواندند و همه می‌فهمیدند. یعنی زبان محوره مردم بود. اما الان اگر کسی بخواند معنای یک بیت از شعر بیدل را بفهمد، باید تلاش کند

از بعضی دوستان باید پرسید که آیا شما برای مادر خودتان هم همین گونه شعر می‌گوئید؟



را می‌خوانم. اما از هر کسی که با ذوق و سلیقه‌ام جور در بیاید هم استفاده کرده‌ام. از بزرگترهایی مثل حاج علی انصاری، حاج غلامرضا سازگار، حاج سیدرضا موید، حاج محمدجواد غفورزاده، حاج محمود اکبرزاده، حاج سیدمحمدعلی مجاهدی و همه بزرگوارها استفاده کرده‌ایم. از دیگران هم با هر کسی که با سلیقه‌ام هماهنگ بوده، بهره برده‌ام و برایشان فرقی نمی‌کند. پدر بزرگوارم هم که صاحب شعر هستند و از کودکی از آثار ایشان استفاده کرده‌ام.

■ در نوحه‌ها و ارجوزها چطور؟ خودتان هم سبک می‌سازید؟

بله. البته نه به آن معنا که با موسیقی آشنایی داشته باشیم، اما مثل خیلی از دوستان به صورت تجربی چیزهایی را می‌سازم. یکی از نکاتی که مرحوم علامه شوشتری در خصائص و مرحوم میرجهانی در لبیکه به آن اشاره کرده‌اند، این است که می‌گویند اگر شما هزار ختم قرآن کنید هر کدامش از نظر جنس برکاتش با قبلی متفاوت است و هر کدام اثرات خاصی خودش را دارد. شرکت کردن در مجالس روضه سیدالشهدا علیه السلام هم همین ویژگی را دارد. یعنی هر دفعه‌اش برکات و اثرات خاص مادی و معنوی همان نوبت را دارد. ما یک وقعه کربلا که پیشتر نداریم، اما یکی از این برکات آن است که بعد از ۱۴۰۰ سال از این اتفاق، روز به روز مضامین نوتر در این داستان کشف می‌شود. این از برکات مجلس آقا است.

■ شنیده‌ایم که گویا شما به زبان عربی و انگلیسی تسلط دارید. این موضوع صحت دارد؟

مسلط که نه، ولی مقداری آشنایی دارم. عربی را بیشتر پدرم دوره دبستان مرا در مدرسه ملی حجت ثبت‌نام کردند. فضای آن دبستان با دبستان‌های دولتی متفاوت بود. بزرگاری در آن مدرسه بودند به نام آقای حسینی، یکی از کارهایی که ایشان کرد این بود که در آن مقطع برای ما کلاس قرآن و عربی گذاشتند. شکل‌گیری این قصه از آنجا بود. سال‌های جنگ هم، قبل از عملیات والفجر ۳ با یک گروهان از پهلایان عراقی که جزو رزمندگان ایرانی بودند، رفیق شدیم. این‌ها کتاب‌ها و شعرهای نوحه‌شان را آوردند که من برایشان بخوانم. بعدها هم به هیأت‌های کلامی‌ها، کربلایی‌ها و نجفی‌ها

آیینی کار بکنیم و برای هیأت‌ها شعر بسازیم خیلی از موارد را باید بیشتر دقت کنیم من دیدم که بعضی‌ها در قالب سبک گفته بودند ما شب‌ها با آقلمان چت می‌کنیم یا پیامک می‌زنیم! آخر این چه حرفی است؟ ممکن است بعضی‌هاش زیاده‌بایی هم داشته باشد، اما باید خطوط قرمز را مدنظر داشت. شما دیوان کمیت، تنبل، فرزدق و تاریخ شعرای ولایی را زیر و رو کنید. فکر نمی‌کنم چنین تعبیری پیدا کنید.

این‌ها را من می‌گویم که خودم بسیاری از این شعرها را خوانده‌ام، اما بعد از توصیه علما و بزرگان دیدم که حق با آن‌هاست و انتقاداتشان بجاست و این کارها را گذاشتم کنار. اگر قرار است عرض ادب کنیم باید با جنس حرف زدن خود اهل بیت علیه السلام عرض ادب کنیم. مخصوصاً در رابطه با علویات، یعنی حضرت زهرا، حضرت زینب، حضرت رقیه سلام الله علیهم و دیگر بتوان این خلدان از بعضی دوستان باید پرسید که آیا شما برای مادر خودتان هم همین گونه شعر می‌گویید؟ خود ائمه سلام الله علیهم هم نسبت به این قضیه تعصب دارند. این را هم باید بدانیم که هر قدر ما نسبت به این بزرگواران تعصب داشته باشیم، آن‌ها هم نسبت به محبت‌شان تعصب به خرج می‌دهند. منتها فرقی این است که مشیت من به اندازه همین یک مشیت است، اما مشیت حضرت زهرا سلام الله علیها فراتر از وسعت عالم است. این‌ها دغدغه بزرگترهاست. یکی از مشکلات ویژه جوانان امروز، استناد نداشتن است.

■ بزرگترها جعفر استادی کرده‌اند؟ اصلاً پیش بزرگترها رفت‌اند که آن‌ها استادی نکنند؟ این حرف را من می‌زنم که خودم سن زیادی ندارم و به نوعی در دو طرف ماجرا هستم. البته ممکن است بعضی جلای بزرگترها صبورانه برخورد نکرده باشند، اما واقعیت این است که اگر کسی دنبال شاگردی کردن باشد، استادش پیدا می‌شود.

■ باوردی که شما به شعر دارید و از آن طرف با وجود حساسیت‌هایی که برشمرده‌اید برای انتخاب شعر چه معیارهایی دارید؟ چون به لطف امام رضا علیه السلام خودم هم در این بخش کارهایی می‌کنم، گاهی اوقات شعرهای خودم

ما یک واقعه کربلا بیشتر نداریم، اما بعد از ۱۴۰۰ سال از این اتفاق، روز به روز مضامین نوتری در این داستان کشف می‌شود

حاج حسین محمدی، مداح
روشندلی که دست به آچار هم بود

جهان را دید و ندید

علیرضا ابوالحسنی

توی همین شهری که امروز
گر بهما هم جایی ندارند، گرگ
دیده بود. حیوان‌ها در سرمای
استخوان‌سوز زمستان سال ۲۶
توی برقه‌های یخ‌زده پایتخت
لول می‌خوردند و از پوزهاشان
بخار برمی‌خاست. گر سینه بودند.
دویده باشند سمت خانه و خودش
را انداخته باشد توی بغل مادرش.
نمی‌شناخت گرگ‌ها را: «سگ
دیدم تو کوچه، نزدیک بود منو
پگیرن.»

و این آخرین تصویری بود که
در این دنیا دید شاید. بعدها از آن
حال و روز کشور، فقط ایستادن
در صف‌های طولانی نان را به یاد
آورد و قحطی و گرسنگی مردم را.
آن هم از اصوات و حالات مردم
و پاهای خسته‌اش که از صبح تا
شب در صف‌نان سنگکی خیابان
«گوته» ایستاده بود و عاقبت یکی
— دو قرص نان انداخته بودند
در آغوشش فهمیده بود. چشم
نداشت. یعنی بینایی نداشت و
حصبه، یکی از نتایج درد آور
جنگ جهانی دوم در ایران بود
که کشتار می‌کرد و آدم‌ها را
می‌فرستاد سینه قبرستان، امانور
دیده را از او گرفت.





عارف، امتیاز دهما غزل و قصیده اختصاصی را به این مداح روشتند داد. با این وعده که شعرها را به کسی نخواهد داد



حصبه گرفت. تشخیص ندادند. هفت ساله بود که دنیا تاریک شد برایش. چشمها را از دست داد، اما امید رانه. که اگر این آخری را هم از دست داده بود، روزی یک قصیده لستخوان دار از عارف یکدل حفظ نمی کرد. بعدها و با آن تحریرهای ریز و صدای ملیح اش نمی شد «ایرج مداحها». حصبه، کم مانده بود جلش را بگیرد. تضرع و زاری و نذر و نیاز مادر سیده اش لو را از مرگ نجات داد و فقط دو چشمش را بست تا چشم دلش باز شود؛ تا بعدها بشود یکی از آدمهای عجیب روزگار ما - که چشم صورت ندارند، اما ظرفیت ترین تعمیر یک اتومبیل را بدون داشتن یک دستیار بینا انجام می دهند. به قول ظریفی: «اینها اگر چشم داشتند جهان را فتح می کردند» حسین محمدی در زمستان سال ۱۳۲۰ حوالی دروازه دولاب تهران به دنیا آمد، ۵۰ سال با آبرو نوکری کرد و در چهارم رمضان سال ۸۹ دنیا را بدرود گفت.

به راه مرشد

مرشد ها در مداحی ایران اغلب نلبینا بوده اند. مردم هم از این دسته مداحان بیش تر لستقبالی می کردند؛ چون دیرپاترین روضه های پایتخت، مجالس زنده از نوع خلگی بوده لست و چه بهتر که مداح نلبینا بلشد! مرشد غلامرضا، مرشد اسماعیل، مرشد باقر، مرشد عباس، مرشد نصرالله و اغلب که نه، بل همه مرشد های روزگار قدیم بی چشم بوده اند؛ یکی مادر زاد و یکی بر اثر بیماری پیرغلام در گذشته ما اما مرشد نبود. مداحی بود زحمت کشیده و لستاده دیده که جلسات سفشنبه های حاجی آهی در دهه ۴۰ و ۵۰ را درک کرده بود و عارف یکدل را به خفه آورده بود تا برایش شعر نلب و دست اول بگوید. پای منبر حاج اکبر محبی آشتیانی و حاج سید حسن وحید راه افتاده بود و خفته بود. حسادت ها را شکسته بود و ایستاده بود

روضه ها را از همان محله قدیمی زادگاهش شروع کرد. ۱۸ ساله و مجرد بود که با قامتی بلند و ظلمتی آراسته، پا به مجالس خلگی گذاشت و اندکی پلید تا بلبیان فراوانی در روضه ها پیدا کند. خواندن در مجالس مختلف، جلی که افراد خوشخوئی چون حاج رضا فرشچی، حاج ذبیح الله تربلی، حاج رضا مهاجرانی، حاج رضا صادقی و شمار دیگری از مداحان پا لو - کمی جلوتر و کمی عقبتر - هم ردیف بودند، کار ساده ای نبود. اما در میلن همه آنها او با یک خواننده آواز ایران

مقایسه می شد و لقب او را به وی نسبت می دادند؛ هر چند از این لقب خوشش نمی آمد و هیچ وقت نمی خولست «ایرج مداحان» بلشد

آب و نان یک شاعر

یکی از رموز موفقیت مداحان در طول تاریخ ستایشگری، داشتن شعر و محتوای خوب برای ارائه به مردم بوده لست. شاعران مقتدر و قوی پنجگای در دوره رشد مداحی حاج حسین محمدی، کتاب و دیوان بیرون دادند که بدون رعایت تقدم و تأخر می توان به فؤاد کرمانی، اختر طوسی، صغیر اصفهانی، دکتر قاسم رسا، شیخ محمد حسین غروی کمپانی، صابر همدانی، خوشدل تهرانی، جودی خراسانی، تلح، علی آهی، محمد علی مردانی و ... اشاره کرد. با اینکه مداح جوان با حاج علی آهی به عنوان لستاد خود مأنوس بود و امکان حضور و همنشینی در محفل شاعرانه کسلنی چون مرحوم مردانی را داشت، اما به شاعری بسیار بزرگ اما گمنام دل بست و یکدل را برگزید

عارف یکدل، چنان که از سرودهای پرمعنایش برمی آید، به اخبار، رویت و احادیث تسلط داشته و زبان عربی را نیک می دانسته لست. قصاید او هیچ گاه به شکل کامل روی کاغذ چاپ نشده و دیوانی از سرودهای او سر و شکل نگرفته لست. اما تک شعرهایی از او در آثاری از حسین باقری، مهدی آصفی یا محسن حفظی گردآوری شده لست.

حاج حسین محمدی، عارف را به خفه خویش دعوت کرد. به قول خودش، آب و نان و سیگارش را داد و شعر ستند به قیمتی گزاف. بل شعرها مال خودش بلشد و هیچ کس دیگر آن راندلشته بلشد. بل وقتی می خواند بخواند، پای منبرش کسلنی این شعرها را از قبل حفظ نبلشد و پا او همخوئی نکنند. از این کار خیلی بیزار بود که مداح بخواند و مستمع دهن به تکرار شعر باز کند. می گفت: شعر باید بکر و شنیده نشده بلشد.

عارف امتیاز دهما غزل و قصیده اختصاصی را به این مداح روشتند داد. با این وعده که شعرها را به کسی نخواهد داد. و لاپد توی دلش گفته بلشد: غیر از یکی - دو مداح در گوشه های دیگر شهر که هیچ وقت با تو روپرو نخواهند شد! یکی در غرب و دیگری در خزانة بخاری شعرهای عارف جوهری در کلام او شد. بسیاری پی این بودند که شعرها را از او بگیرند، اما اتهام «خولست» را به جان خرید و شعرها را انداد تا همچنان مال خودش بلشد. خب مال خودش بود. پولش را داده بود!

از نگاه فرزند

چقدر از ضبط صوت سانبو کار کشیدی مرد!

حمید محمدی محمدی

اول - از ۶ سالگی دستش را می گرفتیم و عصرها به روضه می پردم؛ زمانی که هنوز مدرسه نرفته بودم و پاهایم برای دویدن دنبال پدر ۳۶ ساله ای - که به تند راه رفتن شهرت داشت - ناتوان بود.

کنار آدمی با چشم های نلبینا که قلب پر امید داشت، بار می آمدم و می دیدم که هیچ یک از نملایمات روزگار، قامت او را خم نخواهد کرد. حتی وقتی عصرها که از روضه به خفه برمی گشتیم و به او می گفتم که خسته شده ام و پدر مرا روی دوشش سوار می کرد و من از آن بالا می گفتم که به کدام سمت بپچید و مراقب چاله ها بلشد و یک بار فراموش کردم جوی خیابان پنجم نیروی هوایی را علامت بدهم و دو نفری افتادیم وسطش، قد خم نکرد. پیشانی اش شکافت و خونین شد و من شرمندم. اما چیزی نگفت. عتاب نکرد. برخولست. لباس هایش را تکلند و دوباره مرا روی دوشش گرفت. آن شب حکومت نظامی بود و باید زودتر می رسیدیم خفه.

دوم - شعر حفظ دادن پدر، یکی از کارهای اهل خفه بود. قدیم ها مادر بزرگ سیده ام، بعدها عموها، بعدتر مادرم و از زمانی که خواندن و نوشتن آموختم، من او را حفظ می دادم. دفتر شعر عارف را ورق می زدم و آن شعری را که گفته بود، پیدا می کردم. قدیم ها حفظ دانش از راه شنیدن و تکرار کردن بود و زمان من، یک ضبط صوت سانبوی کوچک داشت که من شعر را روی آن می خواندم و او آنقدر دکمه های ضبط را می زد که پیر دستگاه در آمده بود این اواخر سوم - نیمه هوشیار، اما ناآرام بود. دستش را به تخت بسته بودند. کنار گوشش گفتم: شغلایت را از ارباب بگیر. سرش را بالا برد. تعجب کردم. پرسیدم: شفا نمی خواهی؟ باز سرش را به علامت نفی تکان داد. فردا، دست هایش را باز کردند.



یادمان

اگر روضهای دعوتش می‌کردند که بیرون از نقشه کار او بود، یا قبول نمی‌کرد یا قول نمی‌داد به وقت دلخواه صاحبخانه به آنجا برود.

«ارباب»، کلمه آشنایی است برای مداخلی که سیدالشهدا علیه‌السلام را یک عمر نوکری می‌کنند.

خواستگاری مردانه

آدم محتاطی بود و هر چیزی به زبانش نمی‌آمد، اما پیش‌تر از آن به حلال و حرام توجه داشت و همین شد که در جوانی به او لقب «شیخ حسین» دادند. اصلاً همین شد که از بنگاه گلدن سیتی زد بیرون و نملد آنجا. پس که حلال و حرام می‌کردند جماعت بنگاهی و ملشین چپی و تاکسی‌پرگشت را به جای ملشین سر پا و تمیز می‌فروختند به مشتری. پس که آنجا با پخر - بفروش‌ها دعوت‌های شده بود سر آن همه دروغی که می‌گفتند به مردم و مال حرام می‌زدند سر سفره زن و بچه.

وقتی دختر شیخ علی را گرفت، تقریباً چیزی نداشت. حدود ۳۰ سال از خدا عمر گرفته بود و یک ماله بود. از آن بندهای حسرت‌لغز آلمانی بالاسنیکهای دوسفید، صندلی‌های چرمی، آگروز زنبوری و بوق‌های اصل، چیزی نمانده بود. تقریباً داده بود سر رفیق‌یازی برادرها. اعتبار قبلی را داشت اما با این حال، خوش نداشت پا بگذارد به آن کارهایی که سراسر دروغ و نیرنگ حرف لول و آخر را می‌زد.

شیخ علی روئین‌نژاد، مبشر آیت‌الله تقوی شیرازی و قهوه‌چی چند میات از جمله اطلاق‌سازان تهران بود. مداح جوان و خوش‌لباس و خوش‌صدا را دوست داشت و این شد که خواستگاری کرد از او لول سر حرف را باز کرد که چرا زن نمی‌گیرد و بعد گفت که دختری پاک و باحیا سراغ دارد و دست آخر، وقتی داماد با خانواده‌اش راهی خانه دختر شد، مداح جوان فهمید که آن دختر، فرزند خود شیخ علی است. ازدواج او در سال ۴۹ ثبت شد.

گل‌جیب یا جمال شورجه

روضهای خلگی را ترجیح می‌داد. از مداحی سر

رو می‌شد. به خنده می‌گفت: «این ملشین خسته شده، یه کمی با سقف راه رفته! چپیه، به درد من نمی‌خوره»

مداحی که نقشه داشت!

آدمی با این دست و پا و با این همه زرنگی و تیزهوشی، برای خودش محدوده داشت. روضه‌هایش فقط در یک منطقه تعریف می‌شد و در دفاع از این نقشه جغرافیایی می‌گفت: «شاید یه روز کسی نباشه منو بهره روضه»

محدوده روضه‌هایش به شرق تهران، آن هم نه همه شرق، بل به اندازه جایی که بشود در یک عصر برود و برگردد، خلاصه می‌شد. شاید اگر بخواهیم ملموس‌تر بگوییم، چیزی بین خیابان‌های ۱۷ شهرپور از غرب، دملوند از شمال، منطقه تهران‌نو از شرق و خیابان خوران از جنوب. شاید مناطق ۱۳ و ۱۴ کنونی تهران.

این قاعده به او کمک می‌کرد تا در روزهای کوتاه زمستان، متکی به پاهای تولای خودش باشد. سرعشش در پیاده‌روی، مثال‌زدنی بود و بیش‌تر روضه‌ها را با پای پیاده، یا با برادرش یا با پسرش می‌رفت. حتی زمینی که تهران با حکومت نظامی در سال ۵۷ غرق در اعتراضات خونین بود، او پیش از تارپک شدن هوا به خانه برمی‌گشت و در محله پرکنش انقلاب اسلامی، یعنی نیروی هوایی کنار زن و بچه‌اش قرار می‌گرفت.

بنابراین اگر روضهای دعوتش می‌کردند که بیرون از نقشه کار او بود، یا قبول نمی‌کرد یا قول نمی‌داد به وقت دلخواه صاحب‌خانه به آنجا برود. برای خودش ریتم و ترتیبی قائل بود. باید از یک جا شروع می‌کرد و یک جا تمام. حتی در تعطیلات نوروز، روضه‌ها را ترک نمی‌کرد و می‌گفت: «مردم چشم‌پتظارن. ارباب روضه‌خوان رو چوب می‌زنه آگه خلیف وعده کنه»

تابستانی هست به آچار

در سال‌های جوانی، قبل از آنکه دختر شیخ علی، مبشر آیت‌الله تقوی شیرازی را به همسری اختیار کند، سعی کرد با همان دو چشم نلینا، مدیریت اقتصادی خانه‌ای را که پدر از راه‌بندی اداره‌اش می‌کرد، عهده‌دار شود. مفت برادر بودند و همه از نوجوانی دستشان به زلفی خودشان. «معمار» نمی‌توانست زندگی‌اش را خوب و دلخواه بچرخاند و حسین، فرزند ارشد و نلینا با خریدن اتومبیل‌های کرلیه، سعی کرد برادرش را به رانندگی روی ملشین‌ها وادارد.

ورود او به این کار و ذهن جستجوگر و حافظه حیرت‌انگیزش موجب شد تا سر از مسلل فنی اتومبیل هم درآورد و خودش دست به آچار شود. وقتی هم‌زمان صاحب دو دستگاه بنز کرلیه ۱۹۰ و ۱۸۰ بود و برادرش در جاده‌های شمال با آن ملشین‌های آلمانی مسافر جله‌جا می‌کردند، حسین هم مداحی می‌کرد و هم عیب و نقص ملشین‌هایش را می‌گرفت. وقتی کسی پای صحبت‌های ین مداح می‌نست، می‌فهمید که او چه یار و قارمیی در گاراژهای قدیمی تهران دارد و «حبیب آهنگر» یا «کاظم باتری‌ساز»، «محمود نقاش» یا «شکرالله» هر یک، وقتی او را می‌بینند، دستش را به گرمی می‌فشارند و می‌گویند: «آ شیخ حسین! بفرما چلی!»

کسی نمی‌توانست برایش حقه سوار کند. می‌گرفت. ملشین چپی و گلگیر عوض شده یا در و پیکر رنگ شده را تشخیص می‌داد و در رسته شهناز یا همان ۱۷ شهرپور شمالی امروز، هیچ پنگاه‌داری از آدم‌های «گلدن سیتی» تا «اتو بهروز» نمی‌توانستند به او ملشین «جمع شده» یا «تاکسی‌پرگشت» بیندازند. لب‌نودانی سقف ملشین دست می‌کشید یا چند تا کف دست روی گلگیر هر ملشینی می‌زد فوری پرونده‌اش

بین المللی

سیدحسن وحید

حدود ۱۸ سال داشت که مادرش او را پیش من آورد. می‌گفت که می‌خواهد از او یک مداح زبده بسازم. گفتم که قبلاً او را نزد مداحی برده و آن استاد گفته که این کار خرج دارد. خرجش گویا آنقدر زیاد بوده که مادر حسین آقا او را پیش من آورد و گفت که خودش را هوش بینداز.

جراغ زنبوری را روشن می‌کردم و می‌نستیم به شعر حفظ دادن او. از کارهای سطحی و معمولی خوشش نمی‌آمد. نوحه‌خوانی را یک کار معمولی می‌دانست و علاقه‌ای به آن نداشت. به جای آن، قصیده را خیلی دوست داشت و شعرهایی را می‌بستند که مضامین

علاقه یا پندآموز داشتند. شعرهای آموخته به کلمات عربی را هم می‌بستند و برای همین بود که عارف بکدل را از بین همه شاعران انتخاب کرده بود و شعرهای اختصاصی از او می‌گرفت.

ورود حسین محمدی به فضای مداحی، برای جوانان آن روزگار رستگراکنج بود و حتی عده‌ای از بزرگان را فکری می‌کرد که با آموختن، بازار آن‌ها از سکه می‌افتد. خوش‌صدایی و حفظ بودن شعرهای خوب از یک طرف و جاذبه ظاهری از طرف دیگر باعث شده بود که خیلی زود او شناخته و از طرف این و آن به دیگران توصیه شود. برای همین حضور او در آن زمان باعث حسادت می‌شد.



شرح عکس: حاج حسین محمدی (وسط)
حاج ذبیح الله نرایی (سمت چپ) و حاج اصغر
احمدی (سمت راست عکس) / مشهد مقدس

می‌گویند: رضا کار داره، رضا کار داره سال آخر عمرش اما مشهد نرفته بود. ۶۸ ساله بود و این، عمر زیادی نیست. ولی می‌گفت که مادرش هم در ۶۸ سالگی مرده است و او بیش‌تر از این عمر نمی‌کند. روز چهارم شعبان دو سال پیش، روضه‌هایش را به سختی رفت. رمق از جانش رفته بود. همان شب به بغیان پنجم ماه زنگ زد و گفت که فردا منتظرش نباشند. نگفت که هیچ وقت منتظرش نباشند.

فردا راهی بیمارستان شد. قندش بالا رفته بود. به این امید که طی دو سه روز آن را کنترل می‌کنند و به خله برش می‌گردانند، بستری‌اش کردند، اما ضایعه مغزی، بیماری اصلی او بود و پزشکان، یک هفته بعد آن را در تصویب مغز دریافتند. دیر شده بود. شب نیمه شعبان که همه میلاد امام عصر عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف را به شادمانی می‌گذراندند، او آماده ورود به انصا می‌شد. به کما رفت و در سحرگاهن چهارم رمضان، آذکی پس از اذان صبح پدرود جهان گفت.

گوشه‌ای از «روضه‌الحسین» بهشت زهرا، قطعه اختصاصی مدیحه‌سرایان ین گورستان بزرگ نصیب او نشد. حاج حسین محمدی، حاج علی نکویی و چند مداح دیگر که با فاصله کمی از یکدیگر از دنیا رفته بودند، همانند هزاران ذاکر دیگر از هم دور افتادند و دو ماه بعد، روضه‌الحسین به همت مشترک خله مداحان و شهرداری تهران تأسیس شد.

از آن جمله بود. با یکی از مداحان رفت و آمد خلوادگی داشت. شبی از شبها تلفن منزل آن مداح زنگ زد. کسی از آن سوی خط می‌خواست مداح معروف تهران را برای مجلس ختم پدرش دعوت کند. آقای مداح گفت: «ظهر فردا ملشین بفرستید پی من تا مرا به چلو کبابی شمشیری ببرد. آنجا یک پرس برگ به حساب شما بخورم و پیایم مجلس ختم پدرت را آباد کنم. حق‌القدم ما هم می‌شود فلان قدر».

حاج حسین، دیگر پایه خله آن مداح نگذاشت. بدش آمد از این رفتار زننده و نلر دم‌داره او. حتی اگر به روضه‌ای می‌رفت و پول خیلی کمی به او می‌دادند، گلایه نمی‌کرد. می‌گفت: «چند ساله خونه این بنده خدا روضه می‌خونم. لایذ نداره بیشتر از این بده».

با همان روضه‌های زنله و خلگی، زندگی آبرومندی داشت و دستش به زلوی خودش بود. در عوض، همان مداحی که با مردم درباره پول چله‌زنی می‌کرد و آبروی سیدالشهدا علیه‌السلام را هم با این کار خود می‌رد، بعدها دچار مشکلات زیادی در خلواده شد و احترام خود را در جمع مداحان نیز از دست داد.

رضا کار داره

سالی یک بار می‌رفت مشهد. عهده داشت فگار با حضرت. تلبستان که می‌شد، می‌گفته این کبوترچاهی‌ها پشت پنجره پیغام امام رضا علیه‌السلام را می‌آورند. تند و تند، پشت سر هم

مزار یا در مرلسم ترحیم هیچ خوشش نمی‌آمد. می‌گفت: «مداح وقتی سر مزار بخونه، اربلش صاحب عزاست. باید برای دل اون بخونه. ین پول‌ها کراحت داره».

از اینکه شعری بخواند که گریه مردم در بیاید و بر سینه و سر بزنند، بدش می‌آمد. به جای اینها تا آخرین روزی که روی پا بود، روضه‌های مله‌مله و خانگی را ترک نکرد. از اول تا آخر ماه، روضه داشت. صبح چهارشنبه صبح اول ماه صبح جمعه آخر ماه و عصر پنج‌شنبه‌ها را هم به آن اضافه کنید. از منزل «کل حبیب» تا «سوری خانم»، از خانه «سرهنگ کوه» تا «خانم دکتر» و از روضه حاج اسماعیل نیک‌بخت تا گرد مرشد بقدر تا ذکر مصیبت در خانه یک کارگردان سینما، همه را به یک چشم می‌دید. یک روز از منزل یکی از بلیش بیرون آمده بلند و به پدرش گفته بلند که: «این آقا جمال رو می‌شناسی؟ من که نمی‌دونم، اما مادرش بهش می‌گه آقا جمال. مث که فرهنگیه» تنها پدرش از شهرت آقا جمال می‌پرسد اما پدر فامیلی صاحب‌خله را به سختی ادا می‌کند: «نمی‌دونم، چیزی شبیه شارچا».

حاج حسین، بعد از سال‌ها روضه‌خوانی در منزل ساده جمال شورچه، کارگردان نامدار سینمای ایران در خیلین شکوفه تازه متوجه می‌شود هم او که هر ماه، پای صندلی می‌نشیند و با شنیدن نام سیدالشهدا علیه‌السلام آرام آرام گریه می‌کند آدم معروفی است با این حال، برای او فرقی نمی‌کند که چه کسی پای منبرش نشسته باشد. گاهی وقتی خله‌بلی از دیر آمدن مداح گله می‌کند و به او می‌گوید که زن‌ها همه رفتند، با تبسم می‌گوید: «شما هم که نباشید، صاحب مجلس هست».

آنها که دوستان نداشت

با چند گروه معشرت نداشت که مداحهای ریاکار



حسین محمدی، مدنی هم در کنار حاج اکبر محبی آستین‌های ساگرد کرد و آنقدر از آن مرحوم تأثیر گرفته بود که گاهی عینا مثل او می‌خواند. طوری که حتی برای ما به عنوان دوستان نزدیک او قابل تشخیص نبود و نمی‌دانستیم که حاج محبی دارد مداحی می‌کند یا حسین آقا.

یکی دیگر از خصلت‌های او، جوشش با همه و رفت و آمد به تمام جلسات مداحان در شرق تهران بود. همیشه می‌گفت: من «بین‌المللی» هستم و همه جا می‌روم.

* مداح پیشکسوت

و یکی از استادان مرحوم حسین محمدی

حجت الاسلام ابوالقاسمی از سختی های کاریکرو حانی مسجد می گوید

امام جماعت انداز هیك رییس جمهوری مشغله دارد!

محمد رسولی

در گذشته زندگی مردم، محله محور بود و همه امورشان در محل زندگی شان می گذشت. معمولاً هر کدام از این محله ها یک روحانی داشت که هم امام جماعت مسجد محل به حساب می آمد و هم معتمد مردم محله بود. اما از زمانی که فرهنگ آپارتمان نشینی در شهرها گسترش یافت، جمعیت محله ها هم زیاد شد و از طرفی هم مردم در روز بیشتر وقتشان را در فضایی دور از محل زندگی شان می گذارند. در این میان نقش روحانی محل هم کم رنگ باخت به گونه ای که شاید در خیلی از محله ها امام جماعتشان از جای دیگری برای اقامه نماز به آنجا بیاید و خیلی رابطه نزدیکی با مردم محل نداشته باشند. وقتی که امروزه امام جماعت برای مسجدش می گذارد، شاید فقط در حد اقامه یک نماز و اندکی هم قبل و پس از آن باشد.

اما در همین دوره هنوز عده ای هستند که به کار مسجدی اعتقاد دارند و برای جذب قشر جوان به مسجد تلاش می کنند. یکی از کسانی که در سال های گذشته در این راه گام های موثری برداشته است، حجت الاسلام محمود ابوالقاسمی، امام جماعت مسجد حضرت زینب سلام الله علیها واقع در منطقه ده تهران است، مسجدی که از ۲۰۰ متر زیر بنای آن تنها ۱۶۰ متر فضا برای اقامه نماز، برپایی مجالس دعا، تشکیل کلاس های مختلف و دیگر فعالیت های متنوع خود دارد. این مسجد تا دو دهه قبل، یعنی تا پیش از تصدی امام جماعتی مسجد توسط حاج آقای ابوالقاسمی خیلی مورد توجه نبود ولی امروز به نام مسجد فعالی شناخته می شود که جمعیت عمده آن را جوانان و نوجوانان تشکیل می دهند. فرصتی فراهم شد که با حجت الاسلام ابوالقاسمی به گفتگو بنشینیم و درباره ریزه کاری های کاریکرو امام جماعت صحبت کنیم. او در بین صحبت های خود می گفت: بعد از گذشت سال ها فعالیت در مسجد، بعضی اوقات می شود کسی مرا در خیابان می بیند و می گوید: حاج آقا مرا می شناسید؟ من فلان سال با شما در مسجد آشنا شدم و یا با شما به اردوی مشهد آمده بودم! این سخن وقتی جالب تر شد که عکاس جوان مجله ماهم از راه رسید و بعد از سلام و علیک عیناً همین جمله را به حاج آقا گفت!

پنجاه و شش سال ۴۶ در همین محل متولد شدم و در سال ۶۱ که به نظرم اول دبیرستان بودم، عضو بسیج مسجد محل شدم. سال ۶۴ به جبهه رفتم و تا اواخر جنگ مدتی در جبهه بودم. لایحی جنگ برای ادامه تحصیل می آمدم و می رفتم، از همان موقع به تبلیغ دینی علاقمند بودم، بنابراین می خواستم وارد حوزه شوم. از طرف دیگر معتقد بودم که باید برای کار تبلیغ از هنر استفاده کرد لذا به رشته های هنری مثل کارگردانی سینما هم علاقه داشتم و در نهایت با مشورتی که با حضرت آیت الله حق شناس رحمه الله علیه داشتم به این نتیجه رسیدم که ابتدا وارد حوزه شوم و بعد از گذشت چند سال که پیه اعتقادی و طلبگی محکم شد اقدام به تحصیل کارگردانی

شما نمونه یک روحانی موفق هستید که در سطح تهران و حتی سایر نقاط کشور از فعالیت هایی که شما در مسجدها دانشید تقلید کردند. این کارها باعث شده تا نام شما و مسجدها سر زبان ها بیفتد. کمی از حال و هوای آن روزهای مسجد حضرت زینب سلام الله علیها و هدفتان از انجام آن برنامه های پر سروصدا بگوئید.





من هم به رشته‌های هنری مثل کارگردانی سینما علاقه داشتم و هم به طلبگی! اما در نهایت با مشاورهایی که داشتیم وارد حوزه شدم

گوشه

اول ایمنی بعد کار!

از جلسه‌ای بیرون آمدم، کسی پرسید: حاج آقا مداحی گفت اگر علی را قبول نداشته باشی خدا را قبول نداری! این حرف درست است؟ گفتم بله درست است گفت او نتوانست اثبات کند، گفتم من برایت ثابت می‌کنم، معلومه می‌گوید خدای علی هم می‌گوید خدای گفت بله، گفتم تو خدای کدام‌شان را قبول داری؟ گفت خدای علی را! گفتم اگر خود علی را قبول نکنی چطور می‌توانی خدای علی را قبول کنی؟! خندید و گفت جوبه را گرفتم، منکر علی منکر خدای علی است. پس قبول داشتن امیرالمومنین علیه السلام مقدم بر قبول داشتن خداست. پذیرش اهل بیت علیهم السلام با ایمان، تقوا، یقین، توحید و... ارتباط تلر و پودی دارد. مشکلی که در جامعه داریم این است که این ارتباط را پیدا نمی‌کنیم. الان به لطف خدا و دین کارهای دیگر دوستان می‌توانم هر موضوعی را که طرح می‌کنم ارتباطش را با وجود اهل بیت علیهم السلام پیدا کنم. مثلاً شما بگو ایمان با اهل بیت علیهم السلام چه ارتباطی دارد؟ ایمان از ایمنی و امنیت می‌آید، این ایمنی را چه کسی می‌دهد؟ خدا! کسی که لبه بلندی ایستاده اگر ایمان نداشته باشد سقوط می‌کند، کافر کسی است که ایمن نیست و سقوط می‌کند. وقتی می‌گویند با بی ایمان رفیق نشو به خاطر همین است، چون او ایمنی ندارد تو را هم با خودش به پرتگاه می‌برد، این عبارتی هم که می‌گویند اول ایمنی بعدا کار، معنای کلام قرآن است، خدا هم می‌گوید اول ایمان، بعد عمل صالح! خوب من این ایمنی را باید از خدا بگیرم، خدا می‌گوید حبل الله را بگیر تا ایمن باشی، لذا می‌فرماید حب علی ایمان است. حب علی یعنی اتصال به حبل الله، بغض به علی هم علت سقوط است چون کسی که این رشته را بگیرد طبیعتاً می‌افتد پایین! پس ببینید تا ر و پود بحث ایمان، امیرالمومنین علیه السلام است. ایمان را با علی تعریف می‌کنم، نه اینکه ایمان یک تعریفی داشته باشد و علی یک تعریف دیگر، این دو به هم تنیده‌اند، ایمان یعنی علی و علی یعنی ایمان!

و به پنده محبت داشتند. محبت آن‌ها هم چندین برابر شده بود، چون می‌دیدند که با آمدن من به مسجد بتوان امام جماعت جمعیت جوان به صورت چشم‌گیری رو به افزایش است، به شکلی که هر کس در مسجد وارد می‌شد تصور می‌کرد وارد نماز خفته یک دبیرستان شده! این اتفاق برای ناظران بیرونی عجیب بود ولی دلیلش آن بود که من تقریباً از دوسال قبل به مدارس می‌رفتم و در هر مدرسه‌ای یک عده از بچه‌ها با من دوست می‌شدند و حالا که جای ثلثی پیدا کرده بودم برای دیدن به مسجد می‌آمدند، کم‌کم مشتری دائم مسجد می‌شدند و آرام آرام جمعیت جوان مسجد زیاد شد

جالب این بود که امور مساجد من را به عنوان امام جماعت نمی‌پذیرفت چون در آن زمان یکی از شرایط طلبه برای تصدی امام جماعتی مسجد داشتن حداقل ۳۰ سال سن بود. من هم ۲۴ یا ۲۵ سال بیشتر سن نداشتم. البته به لطف خدا امام جماعت دو مسجد اطراف ما که هر دو از سادات بزرگوار بودند از من حمایت کردند و معتقد بودند که باید با حمایت از بنده، من هم می‌توانم از توانم برای جذب جوان‌ها به مسجد استفاده کنم. دیگری هم که نمی‌توانند ین کار را بکنند اگر کمکی نمی‌کنند لااقل مانع نشوند. با لطف خدو اهل بیت علیهم السلام و بوسطه دفاع این عزیزان امور مساجد یک مقداری کوتاه آمد.

سینما در دانشگاه کنم، چندسال بعد هم در همان رشته در دانشگاه هنر قبول شدم ولی استفتائی از مقام‌معلم‌رهبری دیدم که در پاسخ به سوالی درباره تحصیل طلاب در رشته‌هایی مثل کارگردانی سینما و یا موسیقی (به ین مضمون) فرموده بودند که بهتر است طلبه‌ها به ادامه تحصیل دروس خود بپردازند و تحصیل این دروس را به دانشجویان واگذار کنند. پس بوسطه این استفتاء از تحصیل در رشته کارگردانی منصرف شدم و دروس حوزوی را ادامه دادم.

پنده کارهای تربیتی را از مدرسه شروع کردم. قبل از اینکه امام جماعت بشوم به مدارس مختلف می‌رفتم و سر صف و یا بعد از نماز ظهر و عصر صحبت می‌کردم. در بعضی از مدارس (نه همه آن‌ها) مسئولین مدرسه وقتی می‌دیدند نفرات زیادی دور جمع می‌شوند، یک جور هییی

احساس خطر می‌کردند؛ چون بچه‌ها به شدت علاقمند می‌شدند و دورم را می‌گرفتند و به صحبت‌هام گوش می‌کردند. این اتفاق به عنوان یک پدیده شناخته نشده به حساب می‌آمد. گاهی از روی حسادت، گاهی برای احتیاط که مبدا تأثیرگذاری من در مدیریت آن‌ها اثر بگذارد به یک بهانه‌ای عذر می‌خواستند. حتی یادم است یکی از این مدارس بود که مدیر آن مدرسه خودش هم سخنرانی داشت و موعظه می‌کرد اما وقتی دید مشتری‌های من بیش‌تر است و

اصالتاً کلام
دانش آموزی است.
دانشجویی ماهم
اکثر اگر چیز
ارزشی بی داشته
باشند از دوران
دانش آموزیشان
برایشان نموده است

■ ارتباط برقرار کردن و رفیق شدن با جوان و نوجوان حساسیت‌ها و فنی‌های خاص خودش را دارد. برای برقراری این ارتباط چه می‌کردید؟ در پاسخ به این سوال باید ابتدا به لطف خدو و عنایت اهل بیت علیهم السلام اشاره کنم که آن را در جزء جزء این مسیر مشاهده می‌کردم. برای شکر این نعمت به آیه ۶۳ انفال توجه می‌دهم که خطاب به پیامبر خود می‌فرماید: «اگر تمام آنچه را روی زمین است مصرف می‌کردی که میان دل‌های آنان الفت دهی، نمی‌توانستی! ولی خدووند در میان آن‌ها الفت ایجاد کرد» پس باز خدا را شاکرم که با دست خالی و هیچ، ولی با لطف او توانستیم دل‌ها را بدست آوریم و به او و اهل بیت علیهم السلام کمی نزدیک‌تر کنیم. بعد از اشاره به لطف خدا اشاره می‌کنم به سه نکته

کمتر به جلسات او اعتنا می‌شود، برایش سنگین تمام شد و به من گفتند که دیگر نیا! البته بعدا در جواب بچه‌ها که چرا از حاج آقا دعوت نمی‌شود، سر صف اعلام کرده بود فلاتی از ما بابت زحمتی که می‌کنند پول خولسته است و ما هم از نظر مالی ضعیف هستیم پس به همین دلیل ایشان دیگر نمی‌آید. در حالی که آنچه اصلاً به آن فکر نمی‌کردم بحث درآمد بود. به هر حال این روند پیش می‌رفت و من دیدم اینطوری برهم پد تمام می‌شود و نیاز به یک پیگاه ثلث را احساس می‌کردم؛ جایی که اختیارش دست خودم باشد. به همین دلیل وقتی به من پیشنهاد شد که امام جماعت مسجد حضرت زینب سلام‌الله‌علیها باشم با خیال راحت پذیرفتم

سال ۷۱ امام جماعت مسجدی شدم که سال ۶۱ عضو بسیجش بودم و با اهالی آنجا آشنا بودیم

ابتدایی که ما در جذب مراعات می‌کردیم، تحت عنوان سه بخش از یک ارتباط کامل (رفتاری، عاطفی و فکری)

اولین بخش ارتباطمان با بچه‌ها را ارتباط رفتاری نام گذاشتیم. معنی خلاصه و روان ارتباط رفتاری همان وقت گذاشتن است. ما برای بچه‌ها وقت می‌گذاشتیم. مصداق وقت گذاشتن‌ها را می‌توان از یک تماس تلفنی ساده و احوالپرسی چند دقیقه‌ای بیان کرد تا شرکت کردن با بچه‌ها در اردو که یک هفته وقت می‌گرفت. به هر حال وقت

و زمان قالب اولیه کار ما بود. اگر پول نداشتیم خرج بچه‌ها کنیم وقت خرج می‌کردیم که از پول قیمتی‌تر بود و خرج کردنش نشانه محبت ما به بچه‌ها بود.

دومین بخش ارتباط ما که به تعبیری از دو بخش دیگر ارتباطی مهم‌تر بود را ارتباط عاطفی نام گذاشتیم و معنای ساده آن دوست شدن و رفیق شدن با بچه‌ها بود. رفقت

یعنی مدارا و رفیق در لغت به کسی می‌گویند که با دیگری از سر دوستی مدارا کند و با ملایمت با او رفتار کند. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌آله فرمودند جبرئیل بر من نازل نشد الا اینکه از جانب خداوند مسرتوصیه به مدارا با امت نمود. ما هم با مدارا آغاز می‌کردیم با بچه‌ها قاطی می‌شدیم پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌آله فرمودند «الشباب شعبه من الجنون» یعنی جوانی بخشی از جنون است، مجنون به کسی می‌گویند که عقل ندارد و جوان هم به دلیل اینکه احساسات و عواطف در او غلبه می‌کند عقلانیت در او کمتر مشاهده می‌شود. لذا شاید رفتاری انجام دهد، حرفی بزند، برخوردی کند که تحملش برای ما سنگین باشد و حتی ما آن را توهین به خود احساس کنیم. ولی اگر برایش خودمان را نگه داریم و با او راحت باشیم و برخی رفتارهایش را به عنوان توهین تلقی نکنیم می‌توانیم ارتباط خود را با او محکم کنیم. اگر جوان یعنی فردی سرشار از احساس که عقلش مشاهده نمی‌شود، پس باید در ارتباط با او احساس خرج کرد و در دوستی و محبت با او کم نگذاشت و حساب و کتاب نکرد.

در جامعه وقتی می‌خواهند توجوهی را جذب کنند، همان اول حساب و کتاب می‌کنند و می‌گویند بیا بنشین پای قرآن، کلاس اعتقادات

و منبر و حدیثا تا برای تو این امکانات را قرار دهیم، در حالی که این راهش نیست. متأسفانه ما در خیلی از کارهای تربیتی مان گروکشی می‌کنیم، به طرف می‌گوییم اگر کلاس قرآن بیایی استخر هم می‌توانی بیایی. این غلط است. من می‌گویم کار تبلیغی در همان زمین فوتبال و استخر است، اول من باید با او رفیق شوم. در همان فضای بازی و تفریح و ورزش هم می‌توان او را با فکر و اندیشه خود آشنا کرد. مثلاً ممکن است یک حرف بی‌ربطی بزند یا شوخی ناچالایی انجام دهد،

خیلی ملایم تذکر می‌دهم که خودش متوجه شود کار اشتباهی کرده و دیگر نباید آن را انجام دهد. ولی خیلی ملایم! یعنی همان معنی مدارا. لذا ما اصلاً دنبال این نبودیم که گروکشی کنیم، به جمع بچه‌ها می‌رفتیم و بگو بخند می‌کردیم تا جایی که بچه‌ها بین ما و رفقایشان هیچ تفولتی احساس نمی‌کردند و حتی در قلب رفاقت با ما شوخی هم می‌کردند ولی در همان چارچوبی که گفتیم.

حالا وقتی که رفیق شدیم، اگر پای صحبت من می‌نشست انگار پای صحبت دوستش نشسته بود و حرف هم گوش می‌کرد. بعدها همین روش را هنگام سخنرانی و منبر هم تجربه کردم؛ چگونه می‌توان با مخاطبی که تا به حال پای صحبتش ننشسته، با من اردو نیلیده و من را نمی‌شناسد سریع ارتباط را برقرار کنم؟ به این نتیجه رسیدم که اول باید با جمع انس بگیرم و رفیق شوم ولی چگونه؟ دیدم این نتیجه را بر راحتی می‌توان در قالب بیان دو - سه جمله طنز بدست آورد. عباراتی که با رعایت اخلاق و ادب لبخند را به لبان مخاطب می‌نشانند، می‌تواند وسیله‌ای برای ایجاد ارتباط دوستانه بین من و مخاطب باشد و مقدمه‌ای برای پیاده کردن یک منبر موفق!

سومین بخش از ارتباط را هم ارتباط فکری نامیدیم، یعنی همان بخش محتوایی که هدف

هم باید درست
خنداند و هم
درست گویاند
اما این‌ها هیچ
کدام هدف
نیست



از دعای ندبه
بر می‌آید که
ندبه باید بر مبنای
تاریخ باشد و
نتیجه‌اش هم به
همراه منجر
شود



از یک ارتباط را مشخص می‌کند. پس هرچند بخش اول و دوم برای یک ارتباط موفق باید صورت پذیرد تا مقدمه برای بخش سوم فراهم شود، ولی اگر بخش سوم یک ارتباط، یعنی انتقال محتوا صورت نپذیرد دیگر نمی‌شود آن را یک ارتباط موفق نامید. اگر چه هنوز در جامعه ما هنر دوستی کردن و رفیق شدن با جوانان را کمتر می‌بینیم ولی ما توانستیم از این امتیاز بهره‌مند شویم و رفقت را برقرار کنیم اما هدفمان این نبود که فقط عده‌ای را دور خودمان جمع کنیم، بلکه باید آن‌ها را تغذیه می‌کردیم. لذا از این جا کار اصلی ما آغاز می‌شد که البته باید برای آن زحمت می‌کشیدیم. یاد می‌آید غیر از ماه محرم و صفر، ماه مبارک رمضان، فاطمیها، شب‌های جمعه که جلسات هفتگی ما بود و با بچه‌ها دور هم جمع می‌شدیم... هر شب هم بعد از نماز عشاء در مسجد صحبت می‌کردم. بعد از نماز عشاء این کار را می‌کردم که هرکس می‌خواهد برود مشکل نداشته باشد، هرچند عموماً می‌نشستند ولی به این موضوع دقت داشتیم که گروکشی نکنیم. معتقد بودم حرف‌ها باید درست باشد با استناد به آیت و روایت، در عین حال به موقع هم باشد یعنی با سن مخاطب و حال و هوا و نیازهای او مطابقت داشته باشد. علاوه بر آن باید قانع کننده هم باشد و تردیدهای جوان را برطرف کند و در نهایت در او میل و رغبت ایجاد کند و او را وادار به حرکت کند. باز خداوند را شاکرم که لطف خود را شامل حال من نمود که بتوانم با آشنایی از مفاهیم دین آن را به صورتی تأثیرگذار به مخاطبم انتقال دهم.

■ پس با این حساب شما هم منبر را حفظ کردید و هم مسجد را، آیا جمع این دو سخت نبود؟

همانطور که اشاره کردید

معمولاً جمع بین محراب و منبر، خصوصاً در این زمان کار بسیار سختی می‌باشد. اگر کسی بتواند مسئولیت یک امام جماعت را در یک مسجد مورد بررسی قرار دهد می‌بیند که کار او شاید کمتر از بار مسئولیتی یک رئیس جمهور نباشد و اندازه او مشغله دارد با این تفاوت که یک رئیس جمهور با هیأت وزیران و استندارتش در ارتباط است دستوراتی می‌دهد، امر و نهی می‌کند و آن‌ها موظفند گوش کنند و اگر به دستورات عمل



تاسال ۷۶ کار دولتی هم می کردم و چندجا مسئولیت داشتم. در نهادهای فرهنگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها مسئولیت داشتم، در عقیدتی سپاه بودم، به فرهنگسرا هم می رفتم. اما سال ۷۶ به این نتیجه رسیدم کار دولتی برای یک مبلغ مناسب نیست

در راس کار قرار می گیرم، فکر می کند هر چه او می گوید درست است. این ها همه باید رفع شود

قبول دارید در زمینه کارهای فرهنگی تا وقتی که کار خودجوش است و حتی از جایی حمایت هم نمی شود موفق تر است تا وقتی که نهادی می آید پشت کار و هزینه می کند و فعالیتها آیین نامه های می شود؟

البته من اعتقادم بر این است که همیشه اینطور نیست. سال ۷۱ که امام جماعت شدم تا سال

۷۶ کار دولتی هم می کردم و چندجا مسئولیت داشتم. در نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها مسئولیت داشتم، در عقیدتی سپاه بودم، به فرهنگسرا هم می رفتم. اما سال ۷۶ به این نتیجه رسیدم کار دولتی برای یک مبلغ کار مناسبی نیست. در عین حال دیدم شایسته سازی هم وجود ندارد، یعنی آن کسی که

بالا سر من است، متوجه نمی شود من دارم چه کار می کنم و باید کلی برایش توضیح بدهم. به این نتیجه رسیدم که باید در مسجد متمرکز شوم. دوم اینکه اگر هم در مسجد موفق بودم دلایل این نبود که چون کار دولتی نیست، موفق است، بلکه چون فکر درستی داشتم، به کارمان اعتقاد داشتم و لطف خدا هم شلیمان شد، در کارمان توفیق پیدا کردیم. لزوماً این نیست که کار شخصی موفق باشد و ناموفقی کار دولتی هم به خاطر دولتی بودنش باشد. ناموفقی ها دلایل این است که آنهایی که بالا سر کار هستند این کاره نیستند. اگر کسی از ما حمایت می کرد، چه دولت یا هر مجموعه ای که دارای قدرت بود، قطعاً موفق تر بودیم.

الان هم حمایتی نیست اما خودم به این کار علاقه دارم. من هنوز به مدارس می روم، مثلاً الان در مدرسه علامه حلی مشغولم. ۷۰۰ - ۸۰۰ دانش آموز دبیرستانی و ۳۰۰ - ۴۰۰ دانش آموز راهنمایی تیزهوش تهران جمع می کنند و داریم با این مجموع کار می کنیم. بنده اصلاً به کار دانشجویی و دانشگاهی اعتقادی ندارم. هر چند دعوت هم می شوم، اما نظرم این است که نوع دانشجوی دوره تربیتش گذشته و کشش ندارد. مرا برای اردوی ورودی چندین دانشگاه شریف به مشهد دعوت کردند، گفتم انگیزه ای ندارم، اما چون زیارت امام

مدارس می روند و نیرو تربیت می کنند. حمایت هم می شوند. ابتدا همه مدیران را جمع می کنند و با خانواده هایشان می روند کربلا، بعد توجیهشان می کنند و به مدارس نیرو می فرستند، مدرسه هم نیروهای این ها را تحویل می گیرد. این نیروها در مدارس شروع می کنند به کار کردن و جذب نیرو. اتفاقاً جلسه ای هم با ما گذاشتند و من هم یک مدت به کرج می رفتم و با آن ها همفکری می کردم. طرح دیگری هم به نام صالحین هست که الان در بسیج اجرا می شود. این طرح را هم

ابتدا ما در مسجد اجرا می کردیم. به این نتیجه رسیده بودیم باید جمع بچه ها را حلقه حلقه بکنیم چون جمعیت زیاد بود و نمی شد همه برای همه کارها مستقیم با من در ارتباط باشند. چند نفر را تعیین می کردم و می گفتم شما هر کدام یک حلقه تشکیل دهید و بقیه را دور خودتان جمع کنید. هم تقسیم کار بود

هم اینکه کار بین حلقه ها پخش می شد. بعداً هم اگر کاری داشتیم به سرگروه می گفتم، تو هفت نفر را بردار بپارا کم کم در همین حلقه های کوچک بچه ها با هم صمیمی تر می شدند و از اوضاع هم خبر داشتند. در همین حلقه ها مسائل درسی و اعتقادی بچه ها جلو می رفت یا اگر کسی مشکلی داشت راحت تر با رفقای پیش در میان می گذاشت. الان هم طرح صالحینی که اجرا می شود همین کاری است که ما در آن سال ها انجام می دادیم

این همان است که من به بچه ها می گفتم، شما در سطح مسجد زمینه کار انجام دهید اما فکرتان در سطح کل ایران باشد. توصیه من به دوستی که در حوزه تربیتی فعالیت می کنند، این است که این ها همه سخت افزار است، متأسفانه نرم افزار ضعیف است. باید فکر پشت کار باشد. ما الان ایده ها مان نسبت به گذشته خیلی قوی تر و قرانی تر شده است. طبق این ایده ها بعضی از رفتارها باید تغییر پیدا کنند. متأسفانه این ایراد هم همه جا هست که کسی که

نکنند، مرخص می شوند. اما مشکلی که ما در مسجد داریم این است که کسانی دور ما جمع می شوند که اولاً حقوق بگیر ما نیستند بعد هم رابطه ما با آن ها همگانه است که عرض کردم. یک امام جماعت با مرد و زن، چه کوچک و چه بزرگ، چه فقیر و چه توانمند، چه سالم و چه ناسالم و مریض، چه با تربیت و چه بی تربیت و... در ارتباط است و همه این ها هم از او توقع دارند. به همین دلیل خیلی ها حاضر نیستند مسئولیت امامت جماعت را بپذیرند. خیلی ها هم می گویند که ما می پذیریم اما فقط در این حد که یک نماز بخوانیم و برویم. متأسفانه ما امام جماعت را درست در جملعه تعریف نکرده ایم. حضرت امام فرمودند که مسجد سنگر است. واقعاً یکی از سنگرها که از همان ابتدا پلنگی برای همه فعالیت های فرهنگی، تربیتی، اجتماعی، سیلی و و نظمی بوده مسجد است.

جدای از محله خودتان جقدر توانستید تأثیرگذار باشید؟ فعالیت خاصی در ذهنتان هست که الان فراگیر نشده باشند و شروع از مسجد شما باشد؟

جاهای دیگر خیلی از ما لگو می گرفتند. یک دفعه می دیدی در چند نقطه از تهران دارند همین برنامه ها را پیاده می کنند. مثلاً ما برنامه های اقله عزاداشیم؟ اولین جایی که غیر از محرم و صفر در خیابان اقله عزادای کرد، مسجد ما بود. اولین بار هم از شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها شروع کردیم و دسته راه می بردیم. آرام آرام ادامه پیدا کرد تا جایی که شب های شهادت همه ائمه علیهم السلام دسته داشتیم. اگر روز شهادت هم تعطیل بود باز برنامه خیلی داشتیم. وقت اذان که می شد در همین دسته ها بچه ها چند

متر چند متر می ایستادند و اذان می گفتند. این ها لگو می شد. توی لوج همین کارها بود که به قول معروف مسجد ما لسم در کرد.

جالب اینجاست جاهای دیگر از یک سری کارهای ما لگو گرفتند و آن کارها الان به لوج رسیده است. ما هم دیگر در فکر یک فعالیت بالاتری هستیم. مثلاً مجموعه ای در کرج به نام دوره معرفت راه افتاد که عین همین کارها را با یک سری اصلاحات دارند انجام می دهند. به



رضا علیه السلام است می‌آیم و یک سخنرانی هم برای شما می‌کنم. وقتی به اردوگاه رفتم دیدم که تمام گردانندگان کار، دانش‌آموزهایی بودند که ما قبلاً در علامه حلی باهانشان سروکار داشتیم. گفتم اگر می‌دانستم کار دست شملت، کل اردو را می‌ماندم، چون هم شما با فکر من آشنا هستید و هم من می‌توانستم در این اردو تأثیرگذار باشم. اینطوری که نگاه کنیم می‌بینیم که اصالت با کار دانش‌آموزی است. دانشجویهای ما هم اکثراً اگر چیز ارزشی‌ای داشته باشند از دوران دانش‌آموزیشان پریشان مانده. اگر روی دانش‌آموز خوب کار کنیم خودبخود دانشجوی خوب از آب در می‌آید. در بین دانش‌آموزها هم تمرکز زمان بیشتر روی دبیرستانی‌هاست و باید با استدلال با این‌ها کار کنیم. دبیرستانی زبان می‌فهمد و می‌شود روی اندیشه‌اش کار کرد.

■ اما امروز فعالیت‌های مسجد زنبیه دیگر مثل سابق نیست و احساس می‌کنم دیگر آن شور و شوق وجود ندارد. درست است؟

دهه ۷۰ را ما به همین شکل گذراندیم. با شروع دهه ۸۰ من دچار یک سری از مشکلات شدم و با گذشت هفت - هشت سال مشکلاتم به لوج رسید؛ به گونه‌ای که اصلاً متوقفم نکرد. روی همین حساب فعالیت‌هایم در مسجد را کم کردم، تا اندازه‌ای که به صفر رسید و اصلاً به این فکر افتادم که امام جماعتی را هم تحویل دهم. وقتی مسجد زنبیه لوج گرفت کار آنقدر قوی شده بود که تمام نیروهای مساجد اطراف را جذب کرده

بودیم. نه اینکه ما دنبال جذب آن‌ها باشیم، خودشان می‌آمدند. خیلی از مساجد اطراف به خاطر اینکه نیروهاشان را از دست ندهند، فتنه فعالیت‌هایشان را کشیدند بالا یک سری هم می‌گفتند برویم آنجا کار یاد بگیریم. یعنی مسجد ما عملی شد برای تکلان دادن یک محل.

اعتقاد من این بود که مسجد زنبیه ۲۰۰ متر بیشتر بنا ندارد ولی از همین جا می‌توان در کل ایران اثر گذاشت. به بچه‌ها می‌گفتم که ما باید در حد ایران فکر کنیم و در حد مسجد زنبیه عمل کنیم. آن‌هایی هم که از مساجد اطراف می‌آمدند، کار یاد می‌گرفتند و بعد از مدتی می‌رفتند مسجد خودشان

همان‌ها را پیاده کنند. ما دیدیم خیلی‌ها نحوه اردوهای ما را یاد گرفتند و بردند در مسجد خوشان اجرا کردند. فکرمان این بود که در کل تهران گذرانی داشته باشیم. ما در اردوهایمان از شمال و جنوب شهر نیرو داشتیم، مثلاً طرف فامیلشان اینجا بود و خودش هم آمده بود با ما رفیق شده بود. یک دفعه می‌دید ۴۰۰ نفر در اردوها شرکت کرده‌اند. با کمبود امکاناتی هم که داشتیم اداره این نفرات سخت بود و ما تمام کار را با خود بچه‌ها

اداره می‌کردیم؛ یعنی نیرویی از بیرون نداشتیم. حتی شده که تا ۱۰ تا اتوبوس به مشهد برده‌ایم! الان بعد از سال‌های سال یکی توی خیابان ما را می‌بینید، می‌گوید حاج آقا مرا می‌شناسی؟ ما فلان سال با شما مشهد آمده بودیم! اما دهه ۸۰ من به مشکل خوردم، کارم افت کرد و شرایطی طوری شد که نمی‌توانستم ادامه دهم. هیچ کس هم نیامد پرسد چه شده. و اخیر

برای منبر باید مقوله متعصبان جلد باشی یعنی شما نمی‌توانی بحث را روی یک خواب بنا کنی، اصل آن خواب هیچ بحث و مقوله نمی‌دارد. زنبیه بنای بحث بلند آیم و روی آب نباشد

دهه ۸۰ باز وضع من بهتر شد، اما نتوانستم مثل سابق در مسجد مستمر کز شوم، چون بعد از این مدت حس خوبی نداشتم و مسجد هم خیلی وقت می‌پرد. البته این مدتی هم که نبودم دیدم وسیع‌تر شد و سطح نگرش به فعالیت‌ها بالاتر رفت. دیدم اگر دوباره بخواهم وارد فعالیت‌های مسجدی شوم باید یکی - دو پله بالاتر از قبل کارم را شروع کنم، این هم امکانات و وقت بیشتری را می‌طلبد. طبیعتاً چون سنم هم بالاتر رفته، این امکان را در خودم کمتر می‌بینم، در عین حال حمایتی هم نمی‌بینم.

■ کمی هم وارد فضای منبر شویم. گفتید برای اینکه باب زرافت را با مخاطبان باز کنید دو تا شوخی با او می‌کنید و بعدش که با شما اخت شد مطلب را هم می‌گویید. مرز بین این شوخی‌های هدفدار شما با مطلب هجو که هیچ باری هم برای مخاطب ندارد، کجاست؟

ما دو ابزار برای تحریک احساسات داریم؛ یکی خنداندن و دیگری گریختن. «یا من أضحك و أبکی» ای کسی که می‌خندانی و می‌گریانی! هر دوی این‌ها کار خنداست. ما هم چون می‌خواهیم با مخاطبان ارتباط برقرار کنیم باید از این دو ابزار استفاده کنیم. بعضی‌ها خوب می‌خندند و بعضی‌ها هم خوب می‌گریزند. معمولاً هم هرکسی در یکی از این دو بعد قوی‌تر از دیگری است. اعتقاد من این است که هم باید درست خنداند و هم درست گریزند، اما این‌ها هیچ کدام هدف نیست. باید هذفت مشخص باشد و بدانی که برای چه می‌خندانی و می‌گریانی. اگر این دو ابزاری شدند برای یک هدف بالا آن موقع می‌توانند اثرگذار باشند اما اگر خودشان هدف شدند، انحراف پیش می‌آید.

■ جایی گفته بودید که موضوع همه منبرها نان به نوعی مربوط به اهل بیت علیهم السلام است.

را مسخره کنم تا همه به آن بخندند. مثلاً یکی از رفتارهایی که همیشه آن را مسخره می‌کنم این است که با حالت خواب آلوده می‌گویم ما هزار سال است نشسته‌ایم و می‌گوییم آقا بیایا آقا بیایا... این رفتار را مسخره می‌کنم و همه هم به آن می‌خندند، چون همه همینطورند و باید به این کار بخندند تا تحولی ایجاد شود. یک سری بی حال بی حس نشسته‌ایم و آقا را صدا می‌کنیم که بیایا در حالی که برای صدا زدن این آقا باید از

یک بار کسی به من گفت حاج آقا کمی منبرتان را سنگین‌تر اجرا کنید، گفتم روش من این است، بنده در قالب خنداندن مفاهیمی را انتقال می‌دهم که اگر بخواهم همینطوری خشک بیان کنم طرف گوش نمی‌کند. امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید «من کمل عقله لستهان بالشهوات» کسی که عقلش کامل شد به شهوات می‌خندد و آن‌ها را به مسخره می‌گیرد. هنر من باید این باشد که یک موضوع سخیف و سست و یک رفتار زشت

خارج از متن

برای صدا زدن باید از جا بلند شد

می‌شود کمی بیشتر توضیح دهید که منظور از این حرف چیست؟

هر بنایی یک نقشه مهندسی دارد و یک سری مصالح، منبر هم همین طور است. مصالحش آیه، روایت، حدیث، شعر، داستان و... است. خود این

خیلی بحث زیبایی است. شما برای یک منبر بپید مقاومت مصالح بلد بلشی، یعنی شما نمی‌توانی از یک قصه یا خواب استفاده کنی و روی آن بحث را بنا کنی. اصل آن خواب خودش هیچ حجت و مقاومتی ندارد. زهر بنای بحث باید آیه و روایت باشد. اما مهم‌تر از مصالح، مهندسی است. اعتقاد این است که تمام گویندگان یک مهندس هستند. باوجود اینکه در منبر هیچ نظامی حاکم نیست، نظام پزشکی داریم، نظام مهندسی داریم، اما نظام منبر نداریم. یک جیبی باید

باشد این کار را نظام‌مند کند. الان ممکن است هر کسی به سلیقه خودش آیات و روایت را قاطی کند و یک بنایی بسازد. برخی از منبری‌ها هم به مرور زمان مثل معماری می‌شوند که بدون گذراندن دوره‌های مهندسی و با تکیه بر تجربه بنایی را می‌سازند. ما باید برای منبر یک نظام مهندسی در نظر بگیریم، نظامی که بر آیات و روایات استوار باشد، مبنای منبر این دو رکن است.

چرا باید در جامعه ما موضوعی مثل عزاداری اینقدر لوچ بگیرد؟ الان بحث اقله عزامورد توجه بیشتری نسبت به نماز جماعت قرار گرفته، سؤال این است چرا اینطور شده؟ ما هم در زمینه اقله عزرا و هم اقله نماز جماعت در روایت مطلب داریم، اما چرا یکی‌اش بیشتر از دیگری تقویت

می‌شود؟ چون مبلغان با میل خودشان این را بیشتر تقویت می‌کنند. البته این کار را طبق آیه و روایت می‌کنند، ولی میل به اینکه اهتمام به مجلس عزاداری را در مخاطب بالاتر ببرند، بیشتر است تا در نماز جماعت. این سلیقه شخصی است.

ما برای اینکه از سلیقه شخصی نجات پیدا کنیم باید خودمان را تابع اهل بیت علیهم‌السلام کنیم. لذا مجموعه‌هایی مثل دعای ندبه، دعای کمیل، صحیفه سجاده، زیارت جامعه کبیره و... مجموعه‌هایی هستند که صفر تا صدش را اهل بیت علیهم‌السلام بسته‌اند، یعنی خودشان تمام مطالب را در کنار هم چیده‌اند. باید با این‌ها خودمان را وفق دهیم تا آرام آرام ذهنمان نظام مهندسی پیدا کند. مثلاً شما مساله عزاداری را در دعای ندبه هم می‌بینید.

در این دعا سه تا عنوان مهم مشهود است. یکی تاریخ است. که از حضرت آدم علی‌بنینوآل‌هوعلیه‌السلام شروع می‌شود تا می‌رسد به پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و بعد از ایشان از امیرالمومنین علی‌ه‌السلام می‌گوید که حق علی را پرداخت نکردند و ادامه پیدا می‌کند تا می‌رسد به «صالح بعد صالح»؛ تاریخ رابه این صورت بیان می‌کند. بعد از این مرحله می‌گوید «قالییک الیاباکون»

و بحث ندبه را مطرح می‌کند. بعد از این می‌گوید «این الحسن و این الحسین» یعنی بحث تبعیت. پس سه مرحله است که مرحله ندبه بین دوتای دیگر است سؤال این است که ندبه به چه اندازه‌ای باید پررنگ شود؟ از این دعا برمی‌آید که ندبه باید بر مبنای تاریخ باشد و نتیجه‌اش هم به هم‌رملی

باید با جوان مثل خودش رفتار کرد. اگر چیزی به شما گفتند ناراحت نشوی، حتی ممکن است تو همین هم بکنند، اما باید با آنها قاطی شوی

منجر شود. «این» یعنی کجاست، می‌خواهم بروم دنبالش می‌خواهم بگویم اگر جایگاه گریه و ندبه را در قالب دعای ندبه پیدا کردیم، آنوقت می‌توانیم بفهمیم که سطح این ندبه در جامعه بالاست یا پایین اما اگر خودت طبق سلیقه‌ات این بحث را مطرح کردی، ندبه‌ای را جامی‌اندازی که اثر ندارد چون من درآوردمی است.

پس بحث نظام مهندسی در منبر بحث مهمی است. اعتقاد بر این است در نظام منبر آن چیز که باید اصل قرار بگیرد، اهل بیت علیهم‌السلام هستند. برای این حرف هم آیه دارم و هم روایت بنده سعی می‌کنم تار و پود بحث را اهل بیت علیهم‌السلام قرار دهم. الان اینطور است که کسی می‌آید و موضوعی مثل صبر را مطرح می‌کند، بحث را همین طور ادامه می‌دهد و فقط آخرش می‌گوید السلام علیک یا ابا عبدالله! در حالی که این موضوع صبر تار و پودی دارد که همان اهل بیت علیهم‌السلام‌اند. هر موضوعی را که شما نام ببرید می‌توان به شکلی تعریف کرد که اتصال تار و پودی یا اهل بیت علیهم‌السلام داشته باشد.

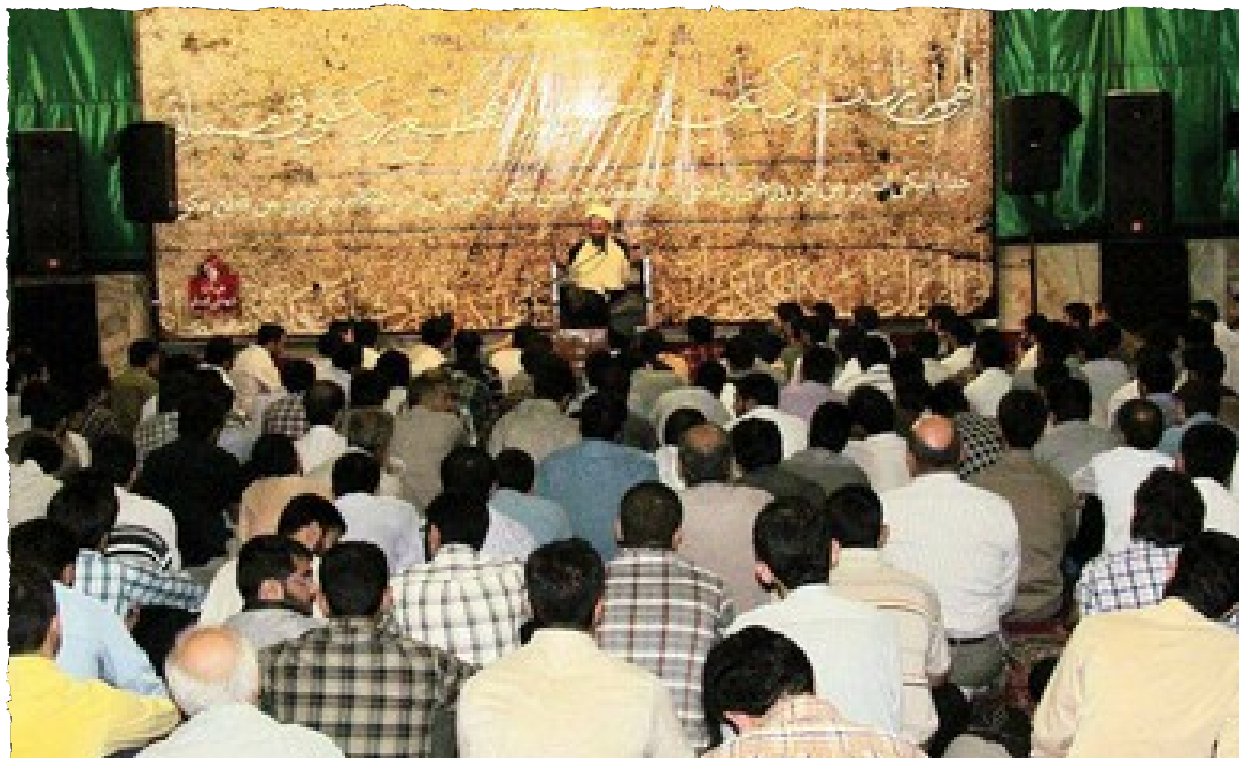


حتی در بعضی جلسات از مستمع سؤال می‌کنم. مثلاً می‌گویم این مطلب در جلد اول قرآن نوشته شده، خوب اگر واکنشی مثل تعجب یا لبخند از مستمع ببینم، معلوم است که حواسش با من است. اگر هم حرفی بزنم و ببینم که او یا پیش از حد خندیدند یا اصلاً نخندیدند، معلوم می‌شود که استاندارد نیست. به هر حال باید این قضیه تعریف شود که تحریک احساسات و عواطف یکی از ابزار کار ماست

در خلوت و جمع‌های خودملتی چیزهایی برای هم تعریف می‌کنند که خیلی جلف است. من شخصا اگر از کسی از این دست لطیفه‌ها بشنوم، آن طرف اصلاً از چشمم می‌افتد. یعنی پیش خودم می‌گویم پس تو چه روضای می‌خوانی که چنین جوکی هم تعریف می‌کنی؟ وقتی طرف توی مسجد، پای منبر نشسته و دارد چرت می‌زند، من باید چیزی بگویم که او را از جا بکند. مخاطب را باید تست کنی، یک حرفی بزنی و واکنشش را ببینی. من

جا بلند شد و ایستاد، نه این که نشست و چرت زد! می‌خواهم بگویم خنداندن هدف نیست، کسی که هدف را خنداندن بگیرد از حرف‌هاش چیزی در نمی‌آید، ممکن است به اراجیف هم کشیده می‌شود. ما اجازه نداریم برای خنداندن هر چیزی بگوییم.

یکی از چیزهایی که متأسفانه بین برخی از گویندگان و مداحان ما رایج است تعریف کردن لطیفه‌های سخیف است، منظورم در عموم نیست، بلکه بعضی‌ها



اعضای هیأت شهدای گمنام اهل کتابخوانی هم هستند

خاکریزی برای جنگ نرم

جواد شمس

«خیابان ولی عصر، خیابان فرهنگ، حسینیه قهرودی‌ها، هیأت شهدای گمنام»، این یک نشانی آشنای برای آنهایی است که هنوز نسبت به زنده نگه داشتن یاد و خاطره ایثارگران ۸ سال دفاع مقدس تعصب دارند؛ نشانی آشنایی برای آنهایی که شهید و به ویژه شهید گمنام را فراموش نکرده‌اند و نشانی آشنایی برای کسانی که خون شهدای انقلاب اسلامی را در امتداد خون سیدالشهدا علیه السلام می‌دانند. هیأت شهدای گمنام به این دلیل راهاندازی شد تا فرهنگ دفاع مقدس و شهادت پیش از پیش تبلیغ و گسترده شود و جوانان ولایی و انقلابی بتوانند راه سرخ شهادت را به دور از انحرافات عقیدتی جامعه بشناسند.

می‌یلم، ارتباط با خدا اولین و مهم‌ترین کار باید در مجالس حسینی باشد تا فعالیت‌های ما واقعاً رنگ و بوی حسینی به خود بگیرد. با اتمام نماز، آیات الهی قرائت می‌شود، دلنشین و تعمیق‌برانگیز. حالا نوبت روایت است، روایت حاج حسین یکتا از روزهای جنگ و جهاد، ایثار و فداکاری و جانبازی و شهادت. چند سطری

برنامه‌های هیأت روی پتر زیبایی طراحی شده و مقابل در ورودی خودنمایی می‌کند. «روای: حاج حسین یکتا، سخنران: حجت‌الاسلام پناهیان، مداحی: برادر میثم مطیعی» پیش از هر اقدامی، همراه با جوانان مذهبی حاضر در محوطه حسینیه، وضو می‌گیرم و لحظه‌ای بعد خود را در صفوف نماز جماعت

هنگام اقامه نماز مغرب و عشاء خود را مقابل حسینیه‌ای بزرگ و شایسته می‌بینم. گنبدی که الهام‌گر قلوب مؤمنین است و مناره‌هایی که همچون دست‌های افراشته به سوی درگاه الهی، سر به آسمان برداشته‌اند.



از کتاب «پایی که جا ماند» را می‌خواند و به هر نشانه‌ای که در کتاب می‌رسد، حاج حسین خاطره‌ای را برای جمعیت بیان و در خلال صحبت‌هایش نکته‌های از جمله امروز گوش‌زد می‌کند. وظیفه‌اش بیدار نگه داشتن نسل جوان است و آمادسازی نسل جوان برای مبارزه در جنگ نرمی که استکبار و صهیونیسم جهانی علیه انقلاب اسلامی ایران به راه انداخته‌اند.

روایت جنگ که به پایان می‌رسد، نوبت حجت‌الاسلام پناهپیان است تا با زبانی که زبان جوانان است، علوم تربیتی اسلامی و فرهنگ ولایت را تدریس کند. صحبت‌هایش سلسله‌وار است و هر هفته بحث‌های تکمیلی هفته قبل. استقبال از سخنان او زیاد است و اعضای هیأت شهدای گمنام و همین‌طور اعضای حسینیه قهرودی‌ها و ساکنان محله فرهنگ، همه آمده‌اند.

و دست آخر هم مداحی دلنشین میثم مطیعی که ذکر مصیبت خاندان عصمت و طهارت علیه‌السلام است. حضار در مرثیه، پذیرایی می‌شوند. خادماتی از هیأت شهدای گمنام و حسینیه قهرودی‌ها دست به دست هم می‌دهند تا میهمانان خانه امام حسین علیه‌السلام به شایستگی پذیرایی شوند.

در امتداد «امتداد»

فرصت مناسبی است تا به حاج حسین یکتا، بنیانگذار اصلی هیأت شهدای گمنام، نزدیک شوم و از این هیأت بپرسم. می‌گوید: «برای صحبت راجع به هیأت شهدای گمنام باید به سال ۱۳۸۵ برگردیم. سال‌هایی که مسئولیت ستاد مرکزی راهپیان نور را داشتیم؛ سال‌هایی که بچه‌های هیأت در ستاد راهپیان نور با عنوان خادمان و زائران شهدا، به نوکری شهدا می‌پرداختند. آن زمان در ستاد راهپیان نور نتیجه گرفتیم که با همه شور و صفا و زیبایی مناطق عملیاتی، باید برای بعد از این سفرها فکری کنیم. بعد از جلسات و همفکری‌های زیاد، طرحی نو در انداخته شد و مسئله امتداد شکل گرفت که همان بحث ارتباط با زائران راهپیان نور بود.»

این امتداد از دغدغه‌های رهبر معظم انقلاب حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای است. دغدغه‌ای که فضای پرشور و پرهیبت و تغییر و تحول جوانان همچنان در زائران راهپیان نور باقی بماند و این زائران سرزمین‌های پاک و آغشته به خون‌های حسینی، ارتباطشان با شهدا همچنان ادامه داشته باشد.

به همین خاطر اعضای ستاد راهپیان نور به کمک مؤسسه طلایه‌داران نور، شبکه فرهنگی امتداد را طراحی کردند که در آن راهاندازی یک سامانه پیامکی، یک مجله فرهنگ و جهاد و پایداری و یک پاتوق و محل گردمایی پوش پینی شده بود. چنین شد که هیأت شهدای گمنام از همان زمان تأسیس و راهاندازی شد.

دعوت‌نامه‌ای با امضای سیدالشهدا

یکتا در این خصوص توضیح می‌دهد: «خولستیم هیأتی برای جمع شدن زائران مناطق عملیاتی راهاندازی شود؛ جایی که جوانانی که هوای مناطق عملیاتی جبهه‌های جنگ را استشمام کرده‌اند، همچنان از برکت این سفر بهره‌مند شوند. هیأتی راهاندازی شد که ابتدا به نام «جوانان شهدای گمنام» بود و بعد از مدتی به «هیأت شهدای گمنام» تغییر نام داد.»

ارتباط با زائران از راه نشانی‌های پستی و نشانی‌های الکترونیکی و شماره تلفن‌هایی بود که ثبت شده بود. برای گام نخست، باید اطلاع‌رسانی می‌شد. نامه‌ای تهیه شد تا این جوانان و پیشکوتان و عاشقان شهدا به هیأت دعوت شوند. نامه مهور شد به مهر حسین بن علی علیه‌السلام و به همه نشانی‌هایی که در شبکه فرهنگی امتداد وجود داشت، ارسال شد. هر که نامه را دریافت کرد، در دلش آشوب بود.

امام حسین علیه‌السلام او را به هیأت دعوت کرده بود؛ جلسه اول با حضور جمعیت پرشور و شعوری برگزار شد. یکتا جلسه اول هیأت شهدای گمنام را اینگونه توصیف می‌کند: «یاد آن روزها بخیر! سخنران هیأت حجت‌الاسلام مرتضی آقاچه‌رانی بود و حاج مهدی سلحشور مداحی می‌کرد. یادم هست که بچه‌ها در جلسه اول سنگ تمام گذاشتند. یک طبقه از حسینیه بزرگ قهرودی‌ها، غرفه‌بندی شده بود. غرفه‌های کتاب و کودک و پاسخ به شبهات و سوالات و غرفه‌های مهدویت و حجاب و عفاف. یک طبقه از حسینیه مخصوص آقایان بود و یک طبقه هم به خانم‌ها اختصاص داده شد.»

یاد امام و شهدا، دل می‌ره کرب و بلا

با توجه به اقبالی که از سوی زائران مناطق

عملیاتی نشان داده شد و استفاده از امکاناتی که برخی نهادهای فرهنگی مانند ستاد راهپیان نور در اختیار هیأت شهدای گمنام گذاشتند، این حس می‌شد که راهاندازی هیأت شهدای گمنام مورد تأیید شهدای سال‌های دفاع مقدس است و به همین دلیل توجه به شهدا در رأس برنامه‌های هیأت قرار گرفت. چون با دلبستگی به خاک مناطق عملیاتی و تلاش برای تربیت اسلامی جوانان این روزهای ایران اسلامی، این هیأت شکل گرفته بود؛ برای آماده کردن جوانان این مرز و بوم در نبرد فردا؛ نبردهایی از جنس نرم و فرهنگی.

در این هیأت رسم گذاشته شد تا حتماً روایتگری از سال‌های دفاع مقدس در برنامه اصلی باشد و کلیپی از تصاویر جبهه جنگ و شهادت و ایثارگری برای حضار در هیأت پخش شود. این کار کوچک‌ترین نتیجه‌اش، زنده نگه داشتن یاد و خاطره شهدا خواهد بود؛ همان کاری که همیشه در بیان امام راحل (ره) و نایب فرزندش، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای وجود داشته است.

حاج حسین، زنده نگه داشتن یاد شهدا و محفاظت از جوانان مقابل همه‌های دشمنان را نقشه راه هیأت شهدای گمنام توصیف می‌کند و می‌گوید: «ما هیچگاه به دنبال این نبودیم که هیأت ما باید و حتماً از فلان هیأت و بهمان

جلسه بهتر باشد. نه، تنها به دنبال این هستیم که جلسات پررونقی داشته باشیم تا بتوانیم فرهنگ ایثار و شهادت را ترویج بدهیم. نیت ما خالصانه و خاکی و نگاه هیأتی‌های حسینی و باصفا و نگاه هیأت‌های ملنگ‌کار و بسایر اثرگذار در دستگاه ابي عبدالله علیه‌السلام است.»

اعضای هیأت همیشه به دنبال این هستند تا بتوانند خالصانه کار کنند و گام بردارند تا بلکه کمی شبیه به شهدای گمنام شوند. همان‌هایی که معنای اصیل و واقعی خالصانه گام برداشتن هستند.

بنیان مرموز از تعطیلی هیأت جلوگیری کرد با آنکه تنها ۶ سال از عمر هیأت شهدای گمنام می‌گذرد، فعالیت‌های این هیأت در یک دوره کوتاه متوقف شد. اتفاقی که تلخی آن در کام

روایت جنگ که به پایان می‌رسد
نوبت حجت‌الاسلام پناهپیان است تا با زبانی که زبان جوانان است، علوم تربیتی اسلامی و فرهنگ ولایت را تدریس کند

هر برنامه مداحی که در هیأت‌ها می‌شود، باید یادآور «ای لشگر صاحب زمان آماده باش، آماده باش» صادق آهنگران باشد



هیأت

بسیاری از عاشقان شهدای گمنام مزه کرد، یکتا در توضیح این اتفاق ناخوشایند می‌گوید: «متأسفانه به دلیل نوساناتی که وجود داشت و همچنین جبهه‌جایی مکان جلسات هیأت از حسینیه قهرودی‌ها به دانشگاه امیرکبیر و حضور اداره‌کنندگان هیأت در مأموریت‌های سازمانی، مدتی برنامه‌های هیأت نظم نداشت. البته با حضور دوباره در حسینیه قهرودی‌ها، دوباره به روزهای منظم خود بازگشته‌ایم» مسئولان هیأت برای آنکه بتوانند از ظرفیت دانشجویان برای تدویم هیأت استفاده کنند و همچنین پای دانشجویانی از فکر و اندیشه‌های مختلف را به هیأت باز کنند، محل برگزاری جلسات را از حسینیه قهرودی‌ها به دانشگاه امیرکبیر تغییر دادند. زمانی هم جلسات هیأت در معراج‌الشهداء برگزار شد تا انس و الفت بیشتری با شهدای گمنام برقرار شود. زمانی هم هیأت به دلیل حجم عملیاتی که مجریان و مسئولان هیأت داشتند، به کل تعطیل شد و بعد از چند ماه دوباره فعالیت خود را از سر گرفت.

فعالیت دوباره هیأت با نگاه جدیدی همراه شد که اعضای هیأت، آن را نتیجه «بنیان مرصوص» و سخنان اولیه حاج آقا تهرانی و مداحی سلحشور و روایتگری پچمه‌های جبهه می‌دانند.

اصل تربیت اسلامی در رأس هیأت

در حال حاضر هم با حضور روایان جبهه و جنگ و سخنرانی‌های حجت‌الاسلام پناهمیان، نگاه تربیتی در رأس برنامه‌های هیأت شهدای گمنام قرار دارد. یکتا در این خصوص تصریح می‌کند: «ما در تهران هیأت‌های زیادی داریم. با فعالیت‌های در خور توجه و عمیق - که همگی معنوی و باوجه هستند، اما در هیأت شهدای گمنام به دنبال بحث‌های تربیتی هستیم؛ مانند بحث‌هایی که در حال حاضر با عنوان «تربیت ولایی» به وسیله آقای پناهمیان به اعضای هیأت انتقال داده می‌شود. یا نوع سبک و سیاق مداحی آقای مطیعی و همچنین روایت از زندگی شهدا و آزادگان و رزمندگان که در تربیت اسلامی تدریس می‌شود.»

همین عوامل است که ثابت می‌کند هیأت شهدای گمنام به دنبال ایجاد رابطه‌ای گفت‌وگویی با جوانان است؛ هیأتی که رنگ و شکلی گفت‌وگویی دارد و خکریزی در جنگ نرم محسوب می‌شود و به دنبال آن است که یکی از پاتوق‌های جبهه فرهنگی جنگ نرم باشد و

نوجوانان با نگاه تربیتی، جوانان با نگاه گفت‌وگویی و بزرگترها با نگاه هیأتی در آن حضور یابند.

اشک‌هایی که سوخت موشک می‌شود

وجود چنین لسترژی گفت‌وگویی در هیأت شهدای گمنام، سبب شده تا مسئولان هیأت به دنبال ایجاد ارتباط با خولگامه‌های دانشجویی باشند و برنامه‌هایی برای دانشجویان در نظر بگیرند. همچنین برگزاری برنامه‌هایی برای پایگاه‌های بسیج که ظرفیت‌های تربیتی بالایی دارند، از دیگر برنامه‌های آینده این هیأت است. مسئولان طایفه‌داران نور که مجری و برپه‌کننده هیأت هستند، با هماهنگی‌ها و پشتیبانی سپاه تهران به دنبال آن هستند که هیأت شهدای گمنام را به پاتوقی برای جریان‌سازی انقلابی تبدیل سازند.

یکتا که رئیس هیأت انبوالی به نوعی مسئول این هیأت است، اعتقاد دارد: «هیأت‌ها در این زمانه باید جریان‌ساز، گفتمان‌محور و دارای جاذبه باشند. سخنرانی‌ها باید از گفت‌وگویی مشخص پیروی کنند و مداحی‌ها باید بر اساس گفتمان انقلاب باشند. هر برنامه مداحی که در هیأت‌ها می‌شود، باید یادآور «ای لشگر صاحب زمان آماده باش، آماده باش» صادق آهنگران باشد که در جبهه‌های جنگ شوری به پا می‌کرد.»

همین تفکر است که به جوانان

شهدای گمنام یک اعتقاد قوی بخشیده است: «اشک‌های ما در هیأت، سوخت موشک‌هایی است که در نبرد جنگ نرم به اردوگاه دشمن شلیک خواهد شد»

و در نهایت اینکه هیأت شهدای گمنام به دنبال تربیت شهدای گمنام برای عصر ظهور است.

وقتی جنگ نرم محور همه کارهاست

بزرگ‌ترهای هیأت شهدای گمنام معتقدند که جلسات هیأت علاوه بر ریخته شدن لشک به پای دستگاه امام حسین علیه‌السلام باید مدرسه‌ای برای تربیت نیرو در تراز انقلاب اسلامی باشد. حاج حسین یکتا بدون تعارف به جامعه کشورمان نقبی می‌زند و تأکید

می‌کند: «ما امروز در جامعه، مشکل بی‌تربیتی و کم‌تربیتی داریم. نبود نیروی تربیت شده بدجوری اذیتمان می‌کند. امروز مشکل اخلاقی داریم و به همین دلیل در این هیأت سخنرانی، گفتمان، ادب، راهبردهای مقام معظم رهبری درباره جنگ نرم و جبهه و جنگ نرم، محور است.»

همین لسترژی موجود است که هیأت شهدای گمنام را به قرارگاه تکتیکی و عملیاتی برای توجیه نقشه عملیات نیروهای آماده حضور در جنگ نرم تبدیل کرده است و در حقیقت ایفای صحیح و کامل این نقش، هدف اساسی و اصلی است که هیأت شهدای گمنام برای خود تعیین کرده است؛ هدفی که در نهایت به تربیت نیرو در تراز انقلاب اسلامی منجر خواهد شد.

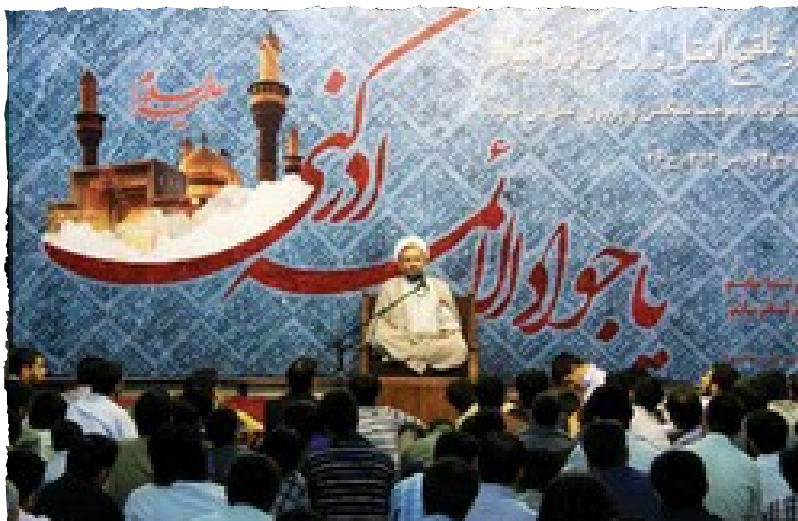
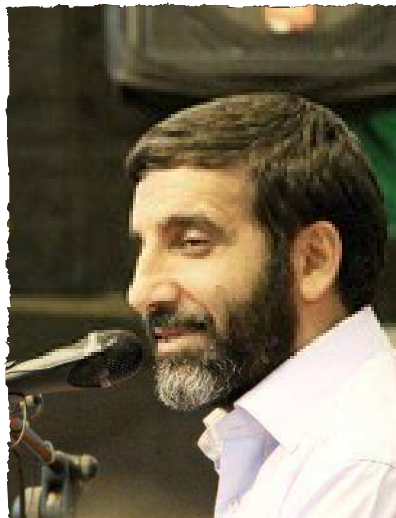
اتحاد با قهرودی‌ها

قهرود نام منطقه‌ای در کلان است. وقتی نام کلان به میان می‌آید، بی‌درنگ یاد دینداری و حسینیه بودن می‌افتیم. قهرودی‌های مقیم تهران، مانند دیگر اقوام مهاجر کشور، حسینیه‌ای را در پایتخت احداث کرده‌اند؛ حسینیه‌ای که مدتی است از هیأت شهدای گمنام پذیرایی می‌کند.

حاج حسین در این باره می‌گوید: «بعد از تأسیس هیأت شهدای گمنام دنبال مکان مناسب بودیم که جلسات هیأت را در آن برگزار کنیم. تا اینکه به ما پیشنهاد کردند جلسات خود را در حسینیه قهرودی‌ها برگزار کنیم. حسینیه‌ای مناسب با فضایی بزرگ که توان کفای برای برگزاری جلسات هیأت ما را دارد.»

هیأت انما و امام جماعت حسینیه قهرودی‌ها، با شناختی که از اهداف هیأت شهدای گمنام پیدا کردند، با آغوشی باز جوانان پیرو شهدای گمنام را پذیرا شدند و به توسعه هیأت کمک شایسته کردند. حالا هر پنجشنبه جلسات این هیأت در حسینیه زیبا و شایسته قهرودی‌ها برگزار می‌شود. وجود امکانات عالی مانند سیستم‌های بهداشتی، آشپزخانه مجهز، راهروهای مجزای آقایان و خانم‌ها و وجود طبقات مختلف سبب شده تا هیأت شهدای گمنام همچنان در همین حسینیه برگزار شود. هر چند برگزاری جلسات

فعالیت دوباره هیأت بانگه جدیدی همراه شد که اعضای هیأت آن را نتیجه «بنیان مرصوص» و سخنان اولیه حاج آقا تهرانی و مداحی سلحشور و روایتگری پچمه‌های جبهه می‌دانند



هیأت در مرکز تهران به دلیل دسترسی آسان برای اعضا، شاید دلیلی بر نقل مکان هیأت از حسینیه قهرودی‌ها در آینده باشد.

هیأت هم اسپانسر می‌خواهد اما...

هیأت شهدای گمنام هزینه‌های مصرفی بسیاری دارد؛ پذیرایی از خیل استقبال‌کنندگان از جلسات هیأت، انجام برنامه‌های فرهنگی، ارسال پیامک‌های فرهنگی و ... حسین یکتا درباره تأمین هزینه‌های هیأت می‌گوید: «خدا فرموده که «یرزق من یشاء» بغیر حساب» خدا فرموده که «از تو حرکت از من برکت» و من اعتقاد دارم که خرج هیأت به امضا و کرم قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام تأمین می‌شود و مطبخ و دستگاه هیأت دست اوست. حالا ما هم برای اینکه محتاج کسی نشویم، درخواست نیاز از دستگاه‌های فرهنگی می‌کنیم که با عنایت قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام به این درخواست‌ها جواب مثبت داده می‌شود.»

ستاد راهیان نور، بنیاد فرهنگی خاتمه‌الوصیاء، سپاه پاسداران، سازمان تبلیغات اسلامی و خیرین و کانون مساجد تأمین‌کننده هزینه‌های مالی هیأت شهدای گمنام در دوره‌های مختلف زمانی بوده‌اند و این هیأت هیچ وابستگی مالی به هیچ نهادی ندارد. مسئولان هیأت هرچند هدیه‌های طیب و طاهر و بدون شبهه را می‌پذیرند، اما مبالغی که احساس کنند با پذیرفتن آنها باید در مأموریتی که برای خود تعیین کرده‌اند، تغییر ایجاد می‌شود را بدون درنگ رد می‌کنند تا برنامه‌های گفتمان‌ساز خود را با صلاحت ادامه دهند.

تربیت نسلی از پیروان امام

شک نکنید که فعالیت هیأت‌هایی که دیدگاهی مانند هیأت شهدای گمنام دارند، به تربیت جدیدی در نسل جوان و نوجوان کشورمان خواهند انجامید؛ تربیتی که در سال‌های اول انقلاب اسلامی و با دم مسیحایی حضرت امام رحمه‌الله علیه شاهد آن بودیم و اثرگذاری آن را در ۸ سال دفاع مقدس و جنبازی‌ها و جهش‌هایی‌های فرزندان امام امت، دنیا آن را تحسین کرد. امروز در عصر فساد و فسوق و تباهی و عصر فتنه‌های آخرالزمانی، اگر شهدای ما «لتراب مقدمه الفداء» شدند، امروزه ما باید «مستشهدين بين يديه» تربیت کنیم که اعتقاد و ایمان و مرام و مسلکشان و سیر الی‌الله آنها به «يَايَا اَنْتَ وَاُمِّي وَنَفْسِي لَكَ الْوَقَاءُ وَ الْحَمِي يَلِيْنُ السَّادَةِ الْمُتَقَرَّبِينَ» منجر شود.

مرشد احمد صاحب‌مقتل

راوی: حاج سیداصغر موسوی

شاید حدود ۲۰۰ زن از اطراف و اکناف میدان خراسان به آن روضه می‌روند. مرشد که منبر رفت، حوالی ظهر بود و قرار بود او مجلس را ختم کند یا به اصطلاح «یا الله» بگوید. مرشد گریزش را به کرپلا زد و زن‌ها شیون و زاری سر دادند، که یک باره او فریاد زد: «بین صفا و مروءه، حرم آقا امام رضا رو زیارت کنی، بلند بگو یا حسین!»

خودش به آن ابتلا می‌یافت! مثلاً وقتی داشت روی منبر روضه می‌خواند، به یک باره چیزی می‌گفت که در هیچ مقتلی نیامده است! در واقع، چنان دچار هیجان می‌شد که رشته کار از دستش در می‌رفت. یک بار مرشد احمد در یک روضه شلوغ زنانه منبر رفت. این روضه در یکی از محله‌های جنوبی تهران هنوز هم پرپا می‌شود و هر هفته

یکی از مداحان قدیمی که هیبت خاصی داشت و در نوع خودش صاحب سبک بود، مرشد احمد عمادی معروف به «صاحب‌مقتل» بود. کلاه گرد و پرآمده‌ای به سر می‌گذاشت و با موتور رکس، از آن دنده اتوماتیک‌های قدیمی که به زور و ناله در خیابان‌ها حرکت می‌کرد، به روضه می‌رفت. اینکه چرا به مرشد احمد این لقب را داده بودند، هیچانی بود که پیش از مستمع،

چه چیزی نخوانده‌ام که بخوانم؟

راوی: حجت‌الاسلام سیداحمد ماجدی

برخاست و این پا و آن پا کرد که چه شعری بخواند. جیب‌هایش را گشت و چیزی نیافت. در همین حین از جمعیت کمک گرفت و از آنان که در جمع حضور داشتند پرسید: «خب، چه بخوانم برایتان که تا حالا نخوانده باشم؟» رندی از میان آن جمع، جواب بسیار ظریف و طنزآمیزی به او داد و گفت: «لستادا نماز بخوانید!»

علیه‌السلام حلال مشکلات» بود که سمنشبه شب‌ها با مدیریت زنده‌یاد عزیزالله مبارکی پا می‌گرفت یا تجمعی بود که از سال‌های دور در منزل مرحوم لستاد محمدعلی مردانی برگزار می‌شد. این جلسات اکنون نیز با حضور لستاد عباس عنقا در مسجد حسین بن علی علیه‌السلام در شرق تهران به صورت هفتگی برگزار می‌شود. می‌گویند که در یکی از جلسات تجمعی‌ها شاعری

انجمن‌های ادبی، یکی از مجامع مورد علاقه مداحان قدیمی بود. شعر به این شکلی که در دسترس هست، در آن زمان به دست مداحان نمی‌رسید و آنان مجبور بودند یا به صورت بی‌واسطه شعر را از شاعر تهیه کنند و یا با حضور در انجمن‌ها و محافل ادبی، شعر مورد نیاز خود را به دست آورند. از این دست تجمعی‌ها، تجمعی ادبی «علی

مداح بازیگر نیست، اما همه او را می‌شناسند

نزدیک آمد و پس از سلام و علیک پرسید: «حاج آقا محمدی! امروز چندم ماه است؟» این مداح نلبینا با خجالت جواب آن زن را داد و بلافاصله به چادر برگشت، لباس‌هایش را عوض کرد و به پچه‌هایش گفت: «نگفتم، هر جا برویم ما را می‌شناسند و باید لباس مناسب بپوشیم.» بعد برای آنها گفت که حتی وقتی برای معالجه چشمش به لندن رفته بوده است، یک نفر را در قطار استتیبول دیده که از او درباره روضه‌های تهران پرسیده و وقتی خوب جواب داده است، فهمیده که طرف یکی از بانین خودش است. که حالا سر از تجارت در آورده است.

خلوادهاش در مسیر عزیمت به شهر مقدس مشهد و زیارت حرم نورانی حضرت رضا علیه‌السلام در پارک «بها امان» در حوالی پنج‌نورد از توابع خراسان شمالی اتراق کردند. فرزندان او از این مداح نابینا خواستند که لباس‌های راحت بپوشد، اما او زیر بار نمی‌رفت. از این کار اکراه داشت، اما از طرفی دشوار بود که با لباس رسمی در بوستان رفت و آمد کند. سرانجام قبول کرد که پیژمه بپوشد و برای گشت و گذار در حوالی این پارک، خلوادهاش را همراهی کند. هنگامی که فرزندان دست او را گرفته بودند و می‌خواستند به کنار نهری بروند، خاتم‌محببه‌ای

مداحان خلگی، چهارمهای شناخته شده‌ای بین مردم هستند. چون دست کم مامی یک بار به خانه عده‌ای از بانینشان می‌روند و در جمع بتوان روضه می‌خوانند. البته بگذاریم که روضه‌های خلگی دیگر آن شور و حال سابق را ندارد و جمعیت گذشته از آن استقبال نمی‌کند. مداحان امروزی هم به خاطر حضور در هیأت‌های بزرگ و پرجمعیت در انتظار عمومی و مجامع مردمی شناخته شده هستند. مرحوم حاج حسین محمدی، یکی از مداحان قدیمی بود که در همین شماره در صفحه یادمان مطلبی از او خوانده‌اید. شبی او و

راهنمای هیئات تهران

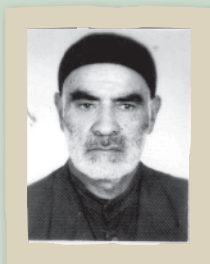
روز	ساعت	عنوان برنامه	سخنران و مداح	آدرس
هر شب ماه رمضان	۲۳ شب ای ۳ بامداد	مناجات خوانی	حاج منصور ارضی	میدان پانزده خرداد مسجد ارک
هر شب ماه رمضان	۱۲ الی ۳ بامداد	مناجات خوانی	حاج مهدی سماواتی و حاج ماشاءالله عابدی	مسجد شهدا بزرگراه شهید محلاتی نبش خیابان زارع پور
هر شب ماه رمضان	۱۰ الی ۱۲ شب	مناجات خوانی	حاج حسین سازور	مسجد موسی بن جعفر علیه السلام خیابان ۱۷ شهریور، خیابان شهید آیت الله سعیدی
چهارشنبه	بعد از نماز مغرب و عشا	سخنرانی و مداحی	حاج منصور ارضی	حسینیه چمنی خیابان دماوند ایستگاه فرودگاه کوچه شهید محمودی
هر شب ماه رمضان	۱۲ شب الی ۳ بامداد	مناجات خوانی	حاج محمد طلهری	خیابان ۱۷ شهریور، نرسیده به میدان خراسان، خیابان شهید عجب گل حسینیه پیروان حضرت مهدی (عج)
دهه اول ماه رمضان	۹ شب	مناجات خوانی	محمود کریمی	حرم مطهر رضوی
از ۱۵ مرداد	۱۰ شب	مناجات خوانی	محمود کریمی	چینر امام زاده علی اکبر
شب اول شب دهم و شب بیست و دوم هر ماه	۶ ماه اول سال قبل از نماز مغرب: ۶ ماه دوم سال بعد از نماز	سخنرانی و مداحی	حاج حسن خلج	ماتمکده حسن خلج خیابان وحدت اسلامی، خیابان فرهنگ، کوچه هفتم
هر شب ماه رمضان	۱ الی ۳ بامداد	مناجات خوانی	حاج علیرضا بکایی	مسجد امام حسین علیه السلام میدان امام حسین، مسجد امام حسین
پنجشنبه	بعد از نماز مغرب و عشا	سخنرانی و مداحی	حجت الاسلام والمسلمین پناهیان و حاج میثم مطیعی	حسینیه شهدای گمنام خ ولیعصر، پایین تر از میدان منیریه، خیابان فرهنگ
یکشنبه	صبح ها	مداحی	جامعه مداحان	خانه مداحان خ مصطفی خمینی، خ فخرآباد، عمارت فخرالدوله
هر شب ماه رمضان	۱۰ الی ۱۲ شب	مناجات خوانی	حاج سعید حدادیان	مهدیه امام حسن مجتبی علیه السلام خیابان آزادی بعد از یادگار امام
هر شب ماه رمضان	۱۰ شب	درس اخلاق و مناجات	آیت الله مجتبی تهرانی	میدان شهدا، خیابان مجاهدین اسلام، خیابان ایران، بن بست ملکی
هر شب ماه رمضان	۱۲ شب الی ۳ بامداد	مناجات خوانی و روژه خوانی	مجمع الذاکرین	حسینیه دلریش خیابان جمهوری، چهارراه مخبرالدوله (سعدی) کوچه ممتاز

علاقه مندان می توانند با اعلام برنامه هیأت هفتگی و ماهانه خود در جدول تقویم هیأت

ماهنامه خیمه سهیم باشند

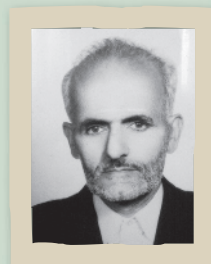
تلفن تماس: ۸۸۹۳۴۹۷۰

قال الحسين عليه السلام: من دلائل العالم إنتقاده لحديثه و
علمه بحقائق فنون النظر
از نشانه های عالم، پذیرفتن نقد سخن و اندیشه خود و آگاهی
از نظرات مختلف است



ثواب نشر این حدیث نورانی را تقدیم می کنیم به روح
خادم الحسین مرحوم حاج رحمت الله حاج علی بیگی
امید است معبان سیدالشهدا علیه السلام روح این عزیز را
با ذکر صلوات و قرائت فاتحه شاد کنند.
از طرف فرزندان

قال الحسين عليه السلام: إنَّ حوائج الناس إليكم من نعم الله
عليكم فلا تغفلوا التَّعَمُّ
نیاز مردم به شما از نعمت های خدا بر شما است؛ از این نعمت
افسرده و بیزار نباشید



ثواب نشر این حدیث نورانی را تقدیم می کنیم به روح
خادم الحسین مرحوم حاج ابوالقاسم میرزایی
امید است معبان سیدالشهدا علیه السلام روح این عزیز را
با ذکر صلوات و قرائت فاتحه شاد کنند.
از طرف فرزندان

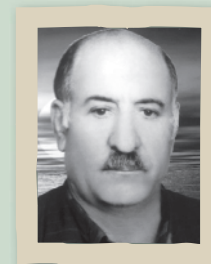


قال الحسين عليه السلام: من سرّة أن يستأ في آجله و يزاد
في رزقه فليصل رحمة
هر که خوش دارد مرگش به تأخیر افتد و روزی اش افزون شود با
خویشانش پیوند برقرار کند



ثواب نشر این حدیث نورانی را تقدیم می کنیم به روح
خادم الحسین مرحوم حاج حسین محمدی
امید است معبان سیدالشهدا علیه السلام روح این عزیز را
با ذکر صلوات و قرائت فاتحه شاد کنند.
از طرف فرزندان

قال الحسين عليه السلام: إنَّ شيعتنا من سلمت قلوبهم من
كلّ عثرٍ و غلٍّ و دغلٍ
بدرستی که شیعیان ما قلبشان از هر ناخالصی و حیل و تزویر
پاک است



ثواب نشر این حدیث نورانی را تقدیم می کنیم به روح
خادم الحسین مرحوم خسرو کریمی
امید است معبان سیدالشهدا علیه السلام روح این عزیز را
با ذکر صلوات و قرائت فاتحه شاد کنند.
از طرف فرزندان

قرآن



به سر آغاز تلاوت مجلسی
خواهم رفت
گفت و گو با قلم مقدمی نفراول
مسابقات قرآن در رشته قرئت



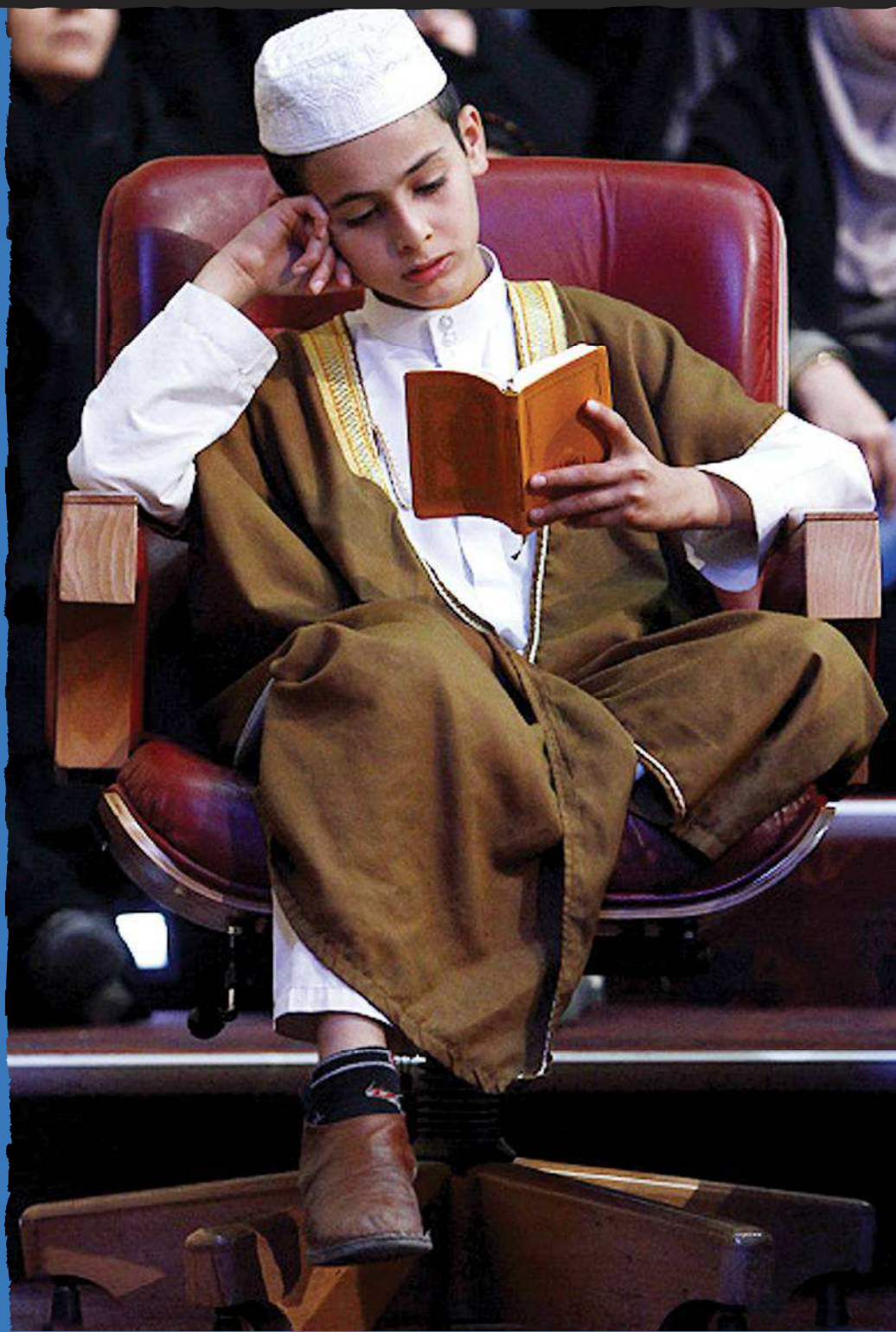
گفتن صلیق الله، شیرین ترین
لحظه زندگیم بود
حسین معتمدی برترین حافظ
مسابقات قرآن شد



ترجمه، تفسیر و حفظ در یک
کلاس
موسسه زبان آموزی قرآن
بشارت با همه رسم و رسمش
هنوز در یک زیر زمین فعالیت
می کند



حفظ یک ساله خوب است اما
برای بعضی ها
قهرودی هادریین حافظان قرآن
مهر و فتند



حسین معتمدی برترین حافظ
مسابقات قرآن شد

گفتن صدق الله، شیرین ترین لحظه زندگیم بود

سید میلاد اوصیاء

حسین معتمدی، نفر اول بیست و نهمین دوره مسابقات بین المللی قرآن کریم است که از ۲۸ خرداد تا دوم تیر ماه در محل سالن همایش های بین المللی برج میلاد برگزار شد. بعد از اتمام رقابت ها با وی گفت و گویی داشتیم که در آن نکات جالبی را برای علاقه مندان به حفظ قرآن کریم بیان کرد. می گوید: به جرات می توان گفت که سطح کیفی این دوره از مسابقات بین المللی قرآن کریم از دوره های قبل خیلی بالاتر بود. وقتی من مسابقات را سال گذشته از تلویزیون دنبال می کردم حدس می زدم که در صورت راه یابی به دوره بیست و نهم می توانم به راحتی رتبه نخست را به دست بیاورم اما سطح رقابت ها خیلی بالا بود و من به سختی توانستم رتبه اول را کسب کنم و سطح شرکت کنندگان راه یافته به مراحل فینال به هم خیلی نزدیک بود.



نظر شما درباره ترکیب هیأت داوران چگونه بود؟
به نظر من در بقیه کشورها اینگونه نیست که ۶ نفر از کشور خودشان و ۱۰ نفر از

با بقیه کشورها انتخاب کنند بلکه بیشتر اعضای هیئت داوران را از کشور خودشان انتخاب می کنند. ولی در کشور ایران به منظور حفظ نهایت عدالت و بی طرفی این نکته ظریف رعایت می شود. افرادی هم که در ترکیب هیأت داوران حضور داشتند از بهترین داوران بین المللی بودند.

■ شما حفظ قرآن کریم را از چه سالی آغاز کردید و چه شیوه ای در حفظ داشتید؟
من حدود ۱۰ ساله بودم که حفظ قرآن کریم را آغاز کردم و برادر بزرگترم، حاج مهدی معتمدی نخستین مشوق من بود و به صورت نیمه تخصصی هفتای یک صفحه از قرآن را حفظ می کردم اما به شیوه تخصصی در مدت ۱۰ ماه در موسسه جامعہ القرآن توانستم کل قرآن کریم را در سن ۱۷ سالگی حفظ کنم. من مسابقات را ابتدا از حفظ ۵ جزء و سپس ۱۰ جزء، ۱۵، ۲۰ و حفظ کل دنبال کردم و در این مسیر از محضر استاد امام جمع هم استفاده کردم.

■ برنامه آینده شما برای ارتقای سطح تلاوت و محفوظات چیست؟
از آنجا که زکات علم نشر آن است من می خواهم حافظان خوبی را تربیت کنم و برنامه دیگر من آشنایی بیشتر با تفسیر قرآن کریم است تا بتوانم در نقش یک مبلغ قرآنی انجام وظیفه کنم.

■ علاقه مندانی که می خواهند حفظ قرآن کریم شوند باید از کجا آغاز کنند و هر روز چه مقدار حفظ کنند؟
حفظ قرآن کریم باید روی اصول دقیق باشد و علاقه مندان باید ابتدا روان خوانی خود را کامل کنند و سپس تا حدی با تجوید آشنا شوند و در صورت امکان قبل از حفظ قرآن تا حدی با مفاهیم آیات آشنا شوند و با طی این مراحل حفظ قرآن کریم امری جذاب می شود.

■ آبا شنبه حفظ یک ساله قرآن به صورت فشرده برای هر شخصی فیلد اجرا است؟
خیر. کسی که می خواهد قرآن کریم را در یک سال حفظ کند باید کمالاً متمرکز در این کار شود و بعد از حفظ



باید تلاش زیادی کند تا محفوظات خود را نگه دارد. متأسفانه افرادی موفق می شوند که قرآن کریم را در یک سال حفظ کنند ولی به خاطر عدم تکرار، به مرور زمان محفوظات خود را از دست می دهند. کارآمدی شیوه حفظ یک ساله کمالاً بستگی به استعداد و توانایی طرف دارد. اگر یک شخص با استعداد متوسط بخواند قرآن کریم را حفظ کند می تواند دو سال وقت بگذارد و روزی بیشتر از یک صفحه حفظ نکند ولی باید در کنار آن مشغول به کار دیگر یا تحصیل نباشد. به عبارت دیگر دو سال در حفظ ممتخض شود. بدین ترتیب از شنبه تا چهارشنبه می تواند پنج صفحه حفظ کند و باین شیوه ماهی حدود یک جزء می تواند حس کند و بیشتر از این مقدار استعداد ویژه می خواهد.

■ با شما خاطره خاصی از حضور خود در مسابقات قرآن در طی این سالان دارد؟
شیرین ترین خاطره من کسب رتبه قهرمانی در این دوره از مسابقات بین المللی قرآن کریم است و نتیجه ۱۰ سال زحمت را در یک ربع اجرا کردم و این یک ربع پریم خیلی ارزشمند بود. من پیش از این به حضرات معصومین متوسل شدم تا بتوانم تلاش ۱۰ ساله خود را با موفقیت در یک ربع اجرا کنم. در مرحله آخر که من تملعی سنوالات را بدون غلط پاسخ دادم و «صدق الله» پلیمی را گفتم برای من شیرین ترین لحظه عمرم بود.



هیأت داوران مسابقات قرآن

آن شرکت کردم. در آن دوره، تلاوت‌ها توسط اساتید و پیشکوتان جامعه قرآنی کشور مورد ارزش‌یابی و سنجش قرار گرفت و در آمادگی من بسیار مؤثر بود. من خودم را به این دوره محدود نکردم و تمرینات خوبی را پشت سر گذاشتم که خوشبختانه منتهی به نتیجه شد و با رتبه اول این رقابت‌های بین‌المللی را پشت سر گذاشتم.

■ سطح این دوره از رقابت‌ها را به نسبت ادوار گذشته چگونه ارزیابی می‌کنید؟
مسابقات امسال در سطح بالایی است و ما شاهد هستیم که در این دوره از رقابت‌ها هم از لحاظ تعداد شرکت‌کنندگان و هم تنوع کشورها با رشد قابل توجه‌ای مواجه بودیم. اما محل برگزاری مسابقات امسال یعنی سالن همایش‌های بین‌المللی برج میلاد، یکی از بزرگترین ویژگی‌های این دوره است که جای تشکر ویژه از مسئولان برگزاری مسابقات دارد.

■ بعد از درخشش به عنوان نفر اول در این مسابقات بین‌المللی قرآن کریم، چه آینده کاری برای خود پیش‌رو دارید؟
سعی من بر این است که بعد از مسابقات بتوانم یک شاکله کلی در تلاوت داشته باشم و بتوانم یک شکلی را در تلاوت خود ایجاد کنم، با توجه به اینکه تلاوت مجلسی با تلاوت مسابقات تفاوت‌های بسیار زیادی دارد و چند سالی هست که پشت سر هم در مسابقات شرکت می‌کنم، بنابراین تلاوت‌های مجلسی من تحت‌الشعاع حضور در مسابقات قرار گرفته است. به همین خاطر مسابقات که به پایان برسد تازه می‌خواهم تلاوت بکنم و امیدوارم تلاوتی را داشته باشم که شکل و سیاق تلاوت‌های مجلسی را داشته باشد.

■ آیا به دنبال ایجاد سبک جدیدی در قرائت قرآن کریم خواهید رفت؟
برخی از دوستان در راستای ارائه سبک جدید در تلاوت قرآن گام برداشتند اما به شخصه در پی تحقیق در مورد سبک‌های جدید در تلاوت قرآن نیستم. برای من چیزی که مهم بود این موضوع بود که شایسته نمایندگی جمهوری اسلامی ایران در این مسابقات باشم و مهم‌تر از بسیاری چیزهای دیگر از جمله میزان جوایز بود و همواره امیدوار بودم تا بتوانم مانند سال‌های گذشته که قاریان ایرانی در این مسابقات افتخار آفرینی کردند از من هم به این افتخار برسم.

شما در این دوه از مسابقات بین‌المللی قرآن کریم سطح بالایی از آمادگی را از خود به نمایش گذاشتید. آیا تمرینات خود را بر اساس برنامه خاصی دنبال می‌کردید؟



برنامه من به موازات آغاز مسابقات سرسری شروع شد و توانستم به آن سطح از آمادگی مطلوب دست پیدا کنم و آن سطح را حفظ کردم و کم‌پیش از لحاظ کیفی از خودم راضی هستم. با اینکه تمرینات اندکی داشتم اما فکر می‌کنم همان مقدار هم کافی بوده و باعث شد که در این دوره از رقابت‌ها حرفی برای گفتن داشته باشم.

■ آیا قبل از مسابقات و یا در حین گذراندن مراحل مختلف بیست و نهمین دوره مسابقات بین‌المللی قرآن کریم پیش‌بینی می‌کردید که رتبه نخست را کسب کنید؟

پیش‌بینی قطعی در این امر کار دشواری است و ما طبق آموزه‌های قرآن کریم باید موفقیت‌های خود را نیز منوط به خولست و اراده خداوند متعال بدانیم و نگوییم که حتماً چنین می‌شود. اما از نظر آمادگی باید گفت که من با آمادگی خوبی در این رقابت‌ها حاضر شده بودم و تلاش کردم که کار خود را به بهترین وجهی که در جلسات تمرین به آن رسیدم ارائه کنم. تنها تلاش و کوشش در حد توان، از دست ما بر می‌آید که من هم در این حد تلاش خودم را تمام دادم و امیدوار بودم بتوانم همواره نماینده شایسته‌ای برای جمهوری اسلامی ایران باشم و با توجه به حریفان، این امید را داشتم که همانند سال‌های گذشته که ایرانیان حاضر در این مسابقات خوش درخشیدند من هم خوش بدرخشم.

■ آیا بعد از انتخاب در مسابقات ملی قرآن اوقاف تصاحنه رقابت‌های بین‌المللی قرآن، کلاس‌های آمادگی و ارتقای سطح برای شما برگزار شد؟

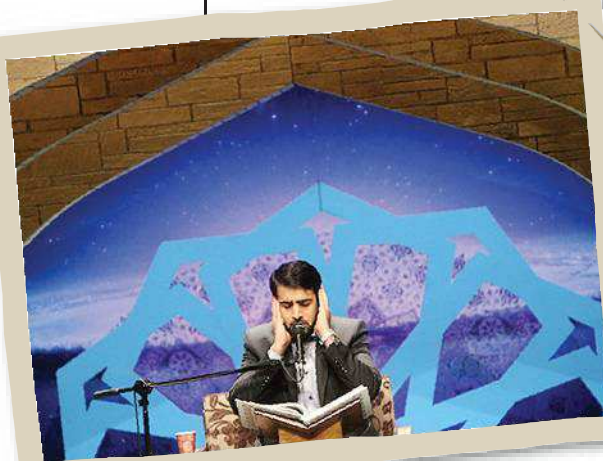
من در یک دوره آموزش که با تلاش شورای عالی قرآن برگزار شده بود برای آماده شدن در این مسابقات شرکت کردم که این دوره نشستی برای سنجش و ارزش‌گذاری قاریان برتر بود که من در

گفت و گو با قاسم مقدمی نفر اول مسابقات قرآن در رشته قرائت

به سراغ تلاوت مجلسی خواهیم رفت

سید میلاد اوصیاء

قاسم مقدمی، از استان خوزستان، نماینده جمهوری اسلامی ایران در بیست و نهمین دوره مسابقات بین‌المللی قرآن کریم بود که توانست با شایستگی و اقتدار از رقبای خود پیشی بگیرد و رتبه اول این دوره از مسابقات را همانند سایر نمایندگان ایران در ادوار گذشته برای کشورمان کسب کند.



در کلاس‌های تفسیر از کتاب‌های نسیم حیات استاد
پهراپور استفاده می‌کنیم چرا که این تفسیر بهترین
تفسیر برای مخاطب عام است



مکتب‌خانه

موسسه زبان آموزی قرآن بشارت با همه اسم و رسمش هنوز در یک زیرزمین فعالیت می‌کند

ترجمه، تفسیر و حفظ در یک کلاس

مریم لایق

خیابان رجایی بافتی دست نخورده دارد و هنوز مانند خیلی از محله‌های تهران خانه‌هایش سر به فلک نکشیده است. محله آرامی است، از خیابان دماوند که وارد خیابان رجایی می‌شوی باید ۲۰۰ متری پیاده بروی تا بنوایی مسجد خاتم الاوصیا را ببینی و درست روبه روی مسجد در سبز رنگی قرار دارد که روی تابلوی کوچکی بر سر در آن نوشته «موسسه زبان آموزی قرآن بشارت». برای ورود باید چند پله‌ای پایین بروی... پله، شاید باورش سخت باشد اما موسسه‌ای که بنیان گذار و مجری یک طرح ملی قرآنی است هنوز در یک زیرزمین فعالیت می‌کند.

مفاتیح الجنان نیز برگزار می‌شود.

تربیت مربی قرآن

خاتم محرابی از دوره‌های یک ساله تربیت مربی قرآن به عنوان یکی دیگر از فعالیت‌های موسسه زبان آموزی قرآن بشارت نام می‌برد و ادامه می‌دهد: دوره‌های تربیت مربی قرآن برای افراد واجد شرایط در رشته‌های مختلف برگزار می‌شود. یکی از شروط شرکت در این کلاس‌ها داشتن مدرک دانشگاهی یا حوزوی است.

در این دوره‌ها فنون کلاس‌داری، شیوه‌ها و روش‌های تدریس قرآن، تفسیر و تدبیر آموزش داده می‌شود و افراد بعد از گذراندن این دوره‌ها به مراکزی که تقاضای مربی دارند معرفی می‌شوند.

خاتم محرابی می‌گوید: ما از سوم دبستان تا ستین مختلف قرآن آموز داریم و بسیاری از دانشجویان رشته‌های قرآنی نیز در کلاس‌های ما شرکت می‌کنند است چرا که در دانشگاه‌ها به این صورت مفاهیم قرآن تدریس نمی‌شود. البته اکثر کسانی که از دانشگاه به اینجا می‌آیند در بحث زبان عربی به خوبی آموزش دیده‌اند و از سطح علمی بسیار خوبی برخوردار هستند اما با ورود به موسسه به این شیوه علاقه‌مند می‌شوند.

آموزش کلمه به کلمه

خاتم محرابی با تاکید بر سمعی و بصری بودن این دوره آموزشی ادامه می‌دهد: قرآن آموز به موسسه می‌آید و برای وی توضیح می‌دهیم که شما با شنیدن آیت و خواندن کلمه به کلمه صدای قرآن را می‌شنوید، معنای آن را متوجه می‌شوید و اگر قرآن بدون ترجمه را بخواند معنی آن را به راحتی درک خواهید کرد. این طرح به صورت سمعی و

موسسات قرآنی، دارالقرآن‌ها و فرهنگسراها اجرا می‌شود و چند سالی است که از سوی سازمان تبلیغات اسلامی به عنوان یک طرح کشوری به تمام دارالقرآن‌ها پلاغ شده است.

کلاس برای مخاطب عام

خاتم محرابی که یکی از اعضای هیئت مدیره موسسه است، می‌گوید: کلاس‌های ما برای مخاطب عام است و تلاش این طرح فهم بهتر قرآن به گونه‌ای است که قرآن آموز هنگام تلاوت قرآن بدون نیاز به کتاب معنی آن را درک کند و همچنین هنگام شنیدن قرآن پی به معنی آن ببرد.

این موسسه برای آموزش آسان و روان این طرح به صورت سمعی و بصری از کتب، نوار یا سی دی سه بار تکرار بهره می‌برد و دوره‌ها به صورت حضوری و غیرحضوری برگزار می‌شود.

در ادامه محوریت کار موسسه را آموزش مفاهیم عنوان می‌کند و می‌گوید: در کنار آموزش مفاهیم کلاس‌های دیگری از جمله حفظ قرآن، تفسیر قرآن، تفسیر حکمت‌های نهج البلاغه، صحیفه سجادیه و دعاهای

موسسه زبان آموزی قرآن بشارت از سال ۷۵ با هدف ترویج فرهنگ قرآنی و آموزش آسان و روان قرآن با تکیه بر فهم بهتر و درک مفاهیم



قرآنی شروع به فعالیت کرده است. طرح بشارت شیوه‌ای نوین و در عین حال کاربردی برای فراگیری قرآن است که بر روی آموزش کامل و همه جانبه قرآن یعنی روخوانی و روانخوانی و ترجمه لغت به لغت و تفسیر تاکید دارد.

این موسسه با داشتن فضایی محدود اما تاکنون توانسته موفق عمل کند و امروز طرح بشارت در بسیاری از مراکز و





تدریس با ایشان مشورت کردند و کلاس‌های قرآن به زبان انگلیسی هم اکنون دایر است و در این بخش نیز تربیت مربی داریم. معمولاً افرادی که در زبان انگلیسی تخصص دارند به بحث‌های قرآنی علاقه‌مند نیستند و افرادی که در زمینه قرآن تخصص دارند در بحث زبان انگلیسی ضعیف هستند و این موضوع کار را کمی با مشکل رو به رو کرده است. اگر فردی که در زمینه زبان انگلیسی تخصص دارد بخواهد در دوره‌های ترجمه قرآن به زبان انگلیسی شرکت کند باید در ابتدا دوره مفاهیم جزء یک و جزء ۳۰ را بگذراند و سپس مجاز به شرکت در دوره ترجمه قرآن به زبان انگلیسی است چرا که ۸۰ تا ۸۵ درصد از مفاهیم قرآن در این دو جزء است و در جزءهای بعدی کلمات و حتی گاهی آیت تکرار می‌شوند.

کنش قرآن

خاتم محرابی می‌گوید: یکی از اعجاز‌های قرآن این است که فردی که وارد این وادی می‌شود دیگر نمی‌تواند خارج شود و این افسراد بعد از گذراندن این دو جزء خودشان علاقه‌مند می‌شوند تا دوره‌های دیگر را بگذرانند. افرادی که به کلاس قرآن می‌آیند و آن را سر لوحه خود قرار می‌دهند در کار، زندگی و تصمیم‌گیری‌های خود در زندگی موفق‌تر عمل می‌کنند و با آرامش بیشتری به امور زندگی خود می‌پردازند. خاتم محرابی می‌گوید: آقای رزاق در بحث آموزش پشتکار عجیبی دارند و اصرار دارند تا این آموزش‌ها تداوم داشته باشد و تاکنون نیز در بسیاری از مراکز و ادارات خودشان این کلاس‌ها را برگزار کرده‌اند. این خمیر میوه و نوع آموزش موجب استقبال می‌شود و مربی خوب خیلی در امر آموزش تأثیرگذار است و بحمد الله آقای رزاق با پیگیری‌ها و تلاشی که در این راه داشته‌اند توانسته‌اند تاکنون موفق عمل کنند.

کلمه به کلمه و کلمه است نیز شرکت کند که اکثر افراد در این بخش از آزمون نیز بسیار موفق عمل می‌کنند.

کلاس حفظ و تفسیر

خاتم محرابی از کلاس‌های حفظ و تفسیر به عنوان دیگر فعالیت‌های موسسه یاد می‌کند و ادامه می‌دهد: در کلاس‌های تفسیر از کتب‌های نسیم حیات استاد بهرامپور استفاده می‌کنیم چرا که این تفسیر بهترین تفسیر برای مخاطب عام است و در آن مطلب به خوبی جمع بندی شده و در رابطه با شان نزول آیت نیز مطالبی بیان شده است و این موضوع مهمی است چرا که شان نزول برخی از آیت با ترجمه کلمه به کلمه آن متفاوت است. دوره‌های حفظ هم همراه با مفاهیم است. حفظ بدون درک مفاهیم زود فراموش می‌شود، قرآن آموز ابتدا آیت را به حفظه می‌سپارد و سپس آن را تکرار می‌کند، آیت کوچک را به صورت خطی حفظ می‌کنند مثل سور نباء بعد از چند مرحله حفظ و تکرار همراه با درک معنی و مفاهیم آن آیت ملکه ذهن می‌شود و آشنایی با مفاهیم آیت از فراموشی آیت جلوگیری می‌کند. یکی دیگر از کلاس‌های جنبی که به تازگی در دفتر مرکزی موسسه برگزار و استقبال زیادی از آن شده است کلاس طلب اسلامی و سنتی، گیاهان دارویی و مزاجشناسی که است روزهای یکشنبه برگزار می‌شود.

قرآن به زبان انگلیسی

خاتم محرابی می‌گوید: بخش مهمی که چند سال است هم‌زمان با بحث مفاهیم آقای رزاق برای آن بسیار زحمت کشیده‌اند بحث ترجمه قرآن به زبان انگلیسی است و حتی ایشان چند جلسه در رابطه با این بحث با خاتم صفارزاده داشتند و از ایشان اجازه گرفتند که از روی قرآنی که ایشان ترجمه کرده‌اند کار شود و در رابطه با شیوه‌ها و روش‌های

بصری تدریس می‌شود و در این شیوه ۹۹ درصد از توانایی شنیداری استفاده می‌شود، آیه توسط نوار قرائت می‌شود و آنقدر کلمات را معنی و تکرار می‌کنند تا ملکه ذهن شود.

در کلاس‌ها از اساتید مطرح استفاده می‌شود و اکثر اساتید علاقه‌مند هستند تا قرآن را به این شیوه تدریس کنند. همچنین در طول برگزاری دوره‌های مختلف کسانی که ذات و خمیره این کار را دارند، شناسایی کرده، پرورش می‌دهیم و از وجود آن‌ها استفاده می‌کنیم.

کلاس آقایان

در موسسه زبان آموزی قرآنی بشارت یک روز در هفته آن هم بعد از ظهرها به آقایان اختصاص دارد چرا که آقایان به دلیل مشغله‌های کاری کمتر امکان حضور در کلاس را دارند و بیشتر به صورت غیرحضور در دوره‌ها شرکت می‌کنند اما با این وجود سه شبانه‌بعد از ظهر برای آقایان در نظر گرفته شده است.

در کلاس‌های سه شبانه‌بعد از ساعت ۲ تا ۵ بعد از ظهر برگزار می‌شود به جز مفاهیم، تفسیر و تدبر در قرآن نیز توسط آقای عزیزی به برادران آموزش داده می‌شود.

کلاس‌های غیرحضور

خاتم محرابی در رابطه با کلاس‌های غیرحضور می‌گوید: کلاس‌های غیرحضوری یک جلسه کلاس توجیهی دارد که در آن منابع و شیوه آموزش را برای قرآن آموز توضیح می‌دهیم. آموزش از جزء اول آغاز می‌شود و به قرآن آموز برنامه می‌دهیم تا طبق برنامه روزی ۱۵ آیه را به صورت سمعی و بصری تمرین کند. منبع آموزشی که ما برای قرآن آموزان در نظر گرفته‌ایم کتاب واگان قرآنی باقی است که توسط خود آقای رزاق تألیف شده است و در آن نزدیک‌ترین معنی عربی هر کلمه در نظر گرفته شده و به صورت ترجمه کلمه به کلمه به آموزش مفاهیم می‌پردازد و هیچ جای سوالی برای قرآن آموز باقی نمی‌گذارد.

خاتم محرابی می‌گوید: اگر کسی با برنامه پیش برود و در آزمون شرکت کند به راحتی می‌تواند نمره بالای ۸۰ بگیرد و ۵۰ درصد افرادی که در آزمون‌ها شرکت می‌کنند نمره بالای ۹۵ می‌آورند.

آزمون بخشی از آموزش است چرا که در آزمون فرد پی می‌برد که چه مواردی را یاد نگرفته و آن‌ها را می‌آموزد. البته آزمون کتبی تنها بخشی از آزمون موسسه است و پس از آن قرآن آموزان باید در آزمون شفاهی که گوش کردن به نوار و ترجمه

قهرودی‌ها در بین حافظان قرآن معروفند

حفظ يك ساله خوب است اما برای بعضی‌ها

مریم مرتضوی

بین اسامی حافظان قرآن کریم که جست‌وجو می‌کردیم، بارها با نام خانوادگی «قهرودی» مواجه شدیم. بایکی از آن‌ها که در مسابقات قرآنی زیادی، رتبه اول را کسب کرده بود، تماس گرفتیم و متوجه شدیم قهرودی‌ها سال‌هاست که در شهر تهران، جلسات قرآنی برگزار می‌کنند و جوان‌های حافظ قرآن زیادی هم خروجی همین مجالس هستند.

کند. او هم بعد از آموزش روان خوانی و تجوید حفظ قرآن را به طور جدی شروع کرد تا اینکه در طول چهار ماه و نیم، حفظ کل قرآن کریم شد. نجمه شبلی، استادها و مشوق‌هایش در زمینه حفظ قرآن را با لبخند محبت آمیزی به خاطر می‌آورد و می‌گوید: استاد محمدمهدی بحر العلوم استاد بسیار خوبی بریم بود که در کلاس‌های تفسیر قرآن ایشان شرکت می‌کردم و خلم لجم شعاع و خلم بیات فرد هم در زمینه حفظ قرآن و پیشرفتم در این حوزه بسیار تأثیرگذار بودند.

حفظ قرآن در سیزده سالگی
فاطمه جوان‌ترین عضو خانواده قهرودی است که حالا دانشجوی رشته زبان و ادبیات عرب دانشگاه تهران است و در سیزده سالگی توانست در طول یک سال، کل قرآن کریم را حفظ کند. خودش می‌گوید: پیش از اینکه برنامه حفظ تخصصی قرآن را شروع کنم، سورهای جزء سی‌ام قرآن را حفظ کرده بودم. به این ترتیب، در سن سیزده سالگی برنامه حفظ قرآن را به طور رسمی و تخصصی شروع کردم. او از فضای قرآنی خلوادمثلن می‌گوید: جلسات قرآنی که به طور مستمر هر هفته برگزار می‌شود و قرأت قرآن توسط پدر و مادر در خانه، در روحیه ما خیلی موثر بوده است. پدر و مادر بهترین مشوق و راهنمای ما برای حفظ قرآن بودند. در هر صورت حفظ قرآن شدن در سن و سال کم، نیاز به تشویق‌های زیادی دارد و این تشویق و جذب کردن به قرآن، راهکارها و شیوه‌های خاصی دارد که والدین ما در این مورد موفق بوده‌اند.

علاقه، شرط اول حفظ
مریم نبینی قهرودی هم یکی از اقوام نزدیک این خانواده قرآنی است که از دوران کودکی علاقه

صفحه و شش صفحه در روز را اجرا می‌کرد تا اینکه در اواخر برنامه توانست روزی ده صفحه از قرآن را با کیفیت بالایی حفظ کند. نجمه شبلی در مجموع توانست برنامه حفظ قرآن را در مدت چهار ماه و نیم اجرا کند.

در سال ۸۷ هم‌زمان با مسابقات سازمان اوقاف، در مسابقات سپاه پاسداران هم شرکت کرد و با کسب رتبه اول توانست برنده جایزه پدید شود. سال‌های بعد هم به همین ترتیب در مسابقات دانشجویی، حرم حضرت عبدالعظیم و... شرکت کرد و هر بار رتبه‌های خوبی را به دست آورد.

او حالا فارغ التحصیل رشته علوم قرآن و حدیث است، در رشته اصول و روش‌های حفظ کودکان در دانشگاه علمی کاربردی تدریس می‌کند و به عنوان داور مسابقات و مدرس قرآن هم فعالیت دارد؛ از آنجایی که مقام معظم رهبری فرمودند کشورمان نیاز دارد که ده میلیون حافظ قرآن داشته باشد، من هم خیلی علاقه دارم که در رشته حفظ قرآن تدریس کنم.

استادهای استعدادهای
مادر از توانایی و استعداد خوب دخترش، نجمه، برای حفظ قرآن می‌گوید: دبستانی بود که از او خواستم سوره یس را حفظ کند و برای اینکه به این کار تشویق شود، چیزهای را برایش تعیین کردم. او هم در طول یک روز توانست به خوبی این سوره را حفظ کند.

بعد از این ماجرا بود که خانواده متوجه استعداد دخترشان برای حفظ قرآن شدند و مدام تشویقش می‌کردند تا سورهای بیشتری از قرآن را حفظ

چند سالی بود که مسئولان دارالتحفیظ قرآن کریم، کلاس‌های روان خوانی و تجوید قرآن را برگزار می‌کردند تا افراد علاقمند و مستعد در این کلاس‌ها شرکت کنند. نجمه شبلی قهرودی، یکی از دانش‌آموزان شرکت کننده در این طرح بود که عزمش را جزم کرد تا در کنار درس‌هایش، روان خوانی و قواعد تجوید را به درستی یاد بگیرد.

فضای قرآنی خانواده قهرودی مزید بر علت شد تا اشتیاق او برای حفظ قرآن بیشتر شود خودش می‌گوید: وقتی تصمیم گرفتم در کلاس‌های حفظ قرآن ثبت‌نام کنم خواهر کوچکم، فاطمه، را هم برای این کار تشویق کردم و از پدر و مادرم خواستم که اجازه بدهند فاطمه هم همراه من در این کلاس‌ها شرکت کند.

به این ترتیب دو خواهر هفده و سیزده ساله با شرکت در کلاس‌های جلسه القرآن کریم، حفظ قرآن را شروع کردند: لولیل برنامه هر روز دو صفحه از قرآن را حفظ می‌کردم و گاهی

وقاتی که بیشتر از دو صفحه حفظ می‌کردم، روزهای دیگر کمتر تلاش می‌کردم یا این نظر که با بقیه بچه‌ها همراه هستم و همه به یک اندازه قرآن را حفظ هستیم!

معلم حفظ قرآن که متوجه استعداد خوب او در حفظ قرآن شده بود، از او خواست که بیشتر تلاش کند تا کمترین زمانی که می‌تواند حفظ قرآن شود. بعد از آن، نجمه شبلی حفظ چهار



جلسات قرآنی که به طور مستمر هر هفته برگزار می‌شود و قرآن توسط پدر و مادر در خانه، در روحیه ما خیلی موثر بوده است

▼ پدر و مادر این خانواده همیشه به عنوان حامی و مشوق در کنار فرزندان بوده اند



هر بار یاد آن روزها می‌افتیم، تمام وجودمان پر از شادی و فرح می‌شود. شاید بعضی از مردم تصور کنند که کلاس‌های حفظ قرآن، کلاس‌هایی کم انرژی است اما این طور نیست. برای ما که یک سال مرخصی تحصیلی گرفتیم تا هر روز مثل برنامه‌های مدرسه در کلاس حفظ قرآن شرکت کنیم، آن روزها از جمله بهترین و قشنگ‌ترین روزهای زندگی‌مان بود.

فاطمه نبیتی می‌گوید: اگر از من بپرسند بهترین سال زندگی‌ات چه سالی بود، همان سال حفظ قرآن می‌دانم؛ آن روزها کاملاً برایم مشخص بود که خدا توجه خاصی به جمع حافظان قرآن دارد.

حمایت الهی

نجمه شبلی قهرودی از لطف‌های ویژه و بی‌نهایت خداوند برای حفظ قرآن می‌گوید: به نظر من اگر خداوند میل و علاقه‌ای هر قدر هم کوچک، در قلب کسی برای حفظ قرآن ببیند، او را یاری و حمایت می‌کند تا به هدف مطلوبش برسد.

پهمن ۸۷ در مسابقات سازمان اوقاف در مرحله کشوری رتبه اول را کسب کرد و رمضان سال بعد به مسابقات بین‌المللی کشور لیبی اعزام شد.

درباره حفظ یک ساله قرآن کریم می‌گوید: اگرچه بعضی اساتید با حفظ یک ساله مخالف هستند اما افراد زیادی در طول یک سال قرآن را حفظ کرده و رتبه‌های خوبی در مسابقات قرآنی کسب کرده‌اند. البته هر کسی نمی‌تواند یک ساله قرآن را حفظ کند. جامعه القرآن هم برای متقاضیان حفظ یک ساله دوره‌های سه ماهه برگزار می‌کند تا کسانی که توانایی این برنامه را دارند، حفظ تخصصی را بپذیرند.

او که آرزو دارد فرزندش یک لحظه هم از یاد خداوند غفل نباشد، بلور دارد که اجرای مسابقه قرآنی و هیئت مذهبی در جمع خانواده‌گی، موجب تقویت محفوظات قرآنی و افزایش علاقه‌مندی بچهارم قرآن کریم و خاندان اهل بیت علیهم السلام می‌شود.

شور و شعور

محیط شاد و جذاب کلاس‌های حفظ قرآن، یکی از مواردی است که خیلی از حافظ‌های قرآن از آن به عنوان بهترین دوران زندگی‌شان یاد می‌کنند.

نجمه، فاطمه و مریم قهرودی هم در لابلای حرف‌های خود مدام به آن روزها و فضای پر از شور و شادی کلاس حفظ قرآن اشاره می‌کنند:

زیادی به حفظ قرآن دلشت و در دوران دبستان، سوره‌های جزء سیام قرآن و سوره‌های کهف و اسراء را حفظ کرده بود.

سال ۷۹ بود که جامعه القرآن طی فراخوانی، اعلام کرد که خانم‌هایی که علاقه‌مند به حفظ قرآن هستند می‌توانند در کلاس‌های حفظ ثبت نام کنند. مریم قهرودی هم همان سال حفظ قرآن را شروع کرد؛ او که آن زمان پدید در کلاس دوم دبیرستان تحصیل می‌کرد، به راهنمایی خانواده‌اش یک سال مرخصی تحصیلی گرفت و در کلاس‌های حفظ جامعه القرآن ثبت نام کرد. به این ترتیب موفق شد در طول یک سال، با کمک استادش، خانم بیات فرد، حافظ کل قرآن شود.

او از تأثیر حمایت‌های خانواده برای علاقه‌مند کردن بچهارم به یادگیری قرآن می‌گوید: بچهارم به خاطر سن و سال کم، نمی‌تواند ارزش حقیقی قرآن را درک کنند. پدر و مادر می‌توانند برای تشویق کردن آن‌ها به حفظ قرآن، به ازای هر صفحه‌ای که حفظ می‌کنند، مبلغی را به عنوان هدیه به آن‌ها بدهند.

این حافظ قرآنکه در حال حاضر پسر کوچکش را هم برای شروع فعالیت‌های قرآنی آماده می‌کند،

محیط شاد و جذاب کلاس‌های حفظ قرآن، یکی از مواردی است که خیلی از حافظ‌های قرآن از آن به عنوان بهترین دوران زندگی‌شان یاد می‌کنند.



خانواده قرآنی

و رتبه چهارم را کسب کرد. از این مسابقات اظهار رضایت می‌کند و می‌گوید: همه تلاش‌م را کرده بودم و می‌دانستم باید رتبه اول را کسب کنم اما با پهنه جوئی‌هایی، ایران را در مقام چهارم اعلام کردند. آن‌ها تصور نمی‌کردند یک مسلمان شیعه بتواند به خوبی قرآن را بخواند تا جایی که می‌پرسیند استاد هم شیعه بود؟ و من با افتخار جواب مثبت می‌دادم. و بلور دارد که «لیس للامان الا ما سعی» و ادامه می‌دهد: سعی و تلاش ما در راه درست هر اندازه هم که کم باشد، اگر با میل و رغبت عمیق قلبی همراه باشد، حتما شل حملیت و هدایت خداوند هم می‌شود و خداوند بنده‌هایش را با نیت‌های پاک و خلص رها نمی‌کند، برای حافظ قرآن شدن هم مهم‌ترین عامل، ترک خولسته‌های کالت آور و روی آوردن به سمت خداوند است.

این حافظ قرآن می‌گوید: طبیعی است که خداوند به میل و علاقه قلبی هر انسانی نظر می‌کند و حتما او

را در راه‌های صحیح حملیت و هدایت می‌کند. اما مهم‌ترین عامل سرنوشت ساز هر کسی، خود شخص است و حملیت و زمینه سازی خداوند در طول خولسته‌های انسان‌ها قرار می‌گیرد. در این شرایط، اگر کسی علاقه قلبی و درونی برای حفظ قرآن و قدم گذاشتن در مسیر قرآنی داشته باشد، خداوند هم در طول تلاش او، حملیت و هدایتش خواهد کرد.

هیئت هفتگی قهرودی‌ها

شهید عباس ناطق نوری استاد حفظ قرآن بود. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، جمعه شب‌ها در بازار قیون جمعی از مردها را دور هم جمع می‌کرد و اصول قرئت قرآن را به آن‌ها آموزش می‌داد.

پدر خانواده شبلی هم که در این جلسات شرکت می‌کرد، این روزها در جلسات قرآنی قهرودی‌ها که به طور هفتگی در شب‌های جمعه برگزار می‌شود، شرکت می‌کند.

او که به طور پیوسته در مجالس مذهبی شرکت می‌کند، معتقد است: شرکت در مراسم مذهبی و هیئت‌های حسینی، باعث رقت قلب شده و لشکی که در این مجالس برای حضرت سیدالشهدا علیه السلام ریخته می‌شود، موجب بیداری بیشتر مردم می‌شود تا بتوانند حق و باطل را از هم تشخیص بدهند.

حفظ و تفسیر، دو بال پرواز

موسسه قرآن پژوهان سال ۸۱ اعلام کرد که علاقه مندان به حفظ قرآن می‌توانند در کلاس‌های یک ساله این موسسه ثبت نام کنند. زهرا شبلی قهرودی هم در این کلاس‌ها شرکت کرد و با راهنمایی اساتید این موسسه، حفظ کل قرآن کریم شد.

در عین حال از آنجایی که برای حفظ قرآن لازم بود با اصول مهم قرآنی آشنا باشد، مدتی در کلاس‌های قرآنی اعم از تجوید و تفسیر شرکت کرد. به همین دلیل به افرادی که می‌خواهند شروع به حفظ قرآن کنند، پیشنهاد می‌دهد که در کنار حفظ، اصول تجوید و قرئت را هم بیاموزند. او که حالا به عنوان مدرس قرآن فعالیت دارد، در جلسات مذهبی که هر هفته در منزل پدرش برگزار می‌شود هم شرکت می‌کند و این کار را عامل انس بیشتر با قرآن و اهل بیت علیهم السلام می‌داند. بهترین جویی که دوست دارم بروم، هیئت‌ها و مجالس اهل بیت علیهم السلام است. چون در این مجالس حس بسیار خوبی دارم که می‌توانم به راحتی با آن بزرگان ارتباط برقرار کنم.



اهل بیت علیهم السلام



ذخیره دنیا
مروزی کوتاه بر بخش هایی از
زندگی آخرین حجت خداوند بر
روزی زمین



من آزمودم؛ تو بهره بگیر...
بازخوانی فراز سوم نامه سی و یکم
نهج البلاغه

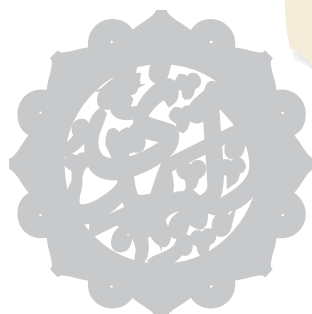


آرامش در شمال شهر
یک روز در حرم امام زاده اسماعیل
علیه السلام



دعاهم لازم است اما...
تفتاری از حجت الاسلام
والمسلمین حسینی درباره
انتظار و وظایف منتظران





مروری کوتاه بر بخش‌هایی از
زندگی آخرین حجت خداوند بر
روی زمین

ذخیره خدا

وجهه محمد طاهری

«آمن یحیی المضر اذا
دعاه و یکشف السوء»
آیه را برای امام جعفر
صادق علیه‌السلام خواندند
و از تفسیر آن جو یا شدند.
«آیا کسی هست که به فریاد
بیچاره در وقت ناله‌اش
پاسخ گفته و نگرانی‌هایش
را رفع نماید؟»
حضرت فرمودند: آری؛
این کلام در مورد قائم ما
وارد شده و اوست که هر
لحظه خدا را می‌خواند برای
رفع دشواری‌ها و برطرف
کردن بلی‌ها
و به زودی، خداوند او
را بر کرسی اقتدار جهان
می‌نشاند.

همراه آیه‌های پس آمد

جمعه پانزدهم شعبان سال ۲۵۵ هجری، امام حسن عسکری
علیه‌السلام، حکیمه، دختر امام جواد علیه‌السلام را خواست و او را گفت:
عمه جان! امشب را نزد ما افطار کن که امشب در این خانه فرزندی
متولد می‌شود که حجت خدا بر زمین است. حکیمه در باره مادر طفل
پرسید؛ و وقتی نام ترجمس را شنید اظهار تعجب کرد؛ چرا که هیچ
نشانی از بارداری در او ندیده بودا حکیمه نزد ترجمس خاتون رفت و
چون او را دید، برای تولد فرزندی که سرور دو جهان است به او تهنیت

گفت: ترجمس در کمال حجب ۱

حیا سکوت کرد. حکیمه

خاتون تا صبح را

در اضطراب

آزادترین بانوی اسیر

نامش ملیکه بود، از یک
سو فرزند یسوعا؛ امیر اطور
روم، و از دیگر سو توه شمعون، از یاران
مخصوص عیسی بن مریم؛ پاکدامن بود و نیک‌سیرت؛

و در آرزوی سعادت پیشتر به واسطه زلزله‌ای، مراسم ازدواجش با

برادرزاده پدرش برهم‌خورده بود و حال، در جنگی که میان مسلمانان و رومیان در گرفته بود، به اسارت درآمد و این
تقدیری بود که پیشتر در خواب دیده بود؛ در رؤیایش دیده بود که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم او را برای یکی از
نوادگانش به نام حسن، از حضرت مسیح خواستگاری کرده است. و نیز در خواب بانویی را دیده بود، قلمبه‌نام؛ که او را
به اسلام فراخوانده بود و همین باعث مسلمان شدن پنهانی ملیکه گشته بود. پس از اسلام آوردنش نیز، بارها همسر
آینده‌اش؛ یازدهمین نواده پیامبر خاتم رادیده بود و اینک، به اسیری آمده بود تا به دست امام یازدهم آزاد گردد. ملیکه
که اکنون نلمش را به ترجمس تغییر داده، در میان بردگان چشم انتظار نشانه‌ای بود تا به خانه سعادتش راه نیابد. نشانه
آمد؛ بشر بن سلیمان؛ با نامه‌ای از سوی امام هادی علیه‌السلام که به زبان رومی نگاشته شده بود تا ترجمس رضایت داده،
به صاحب نامه فروخته شود. چون ترجمس؛ نوعروس عقیف خانه امام هادی علیه‌السلام همراه بشر بن سلیمان به سلمرا
رسید حکیمه خواهر امام هادی به استقبال او آمده؛ در آغوشش کشید و به توصیه امام، دستورات اسلامی را به او
آموخت. پس امام هادی علیه‌السلام با محبت رو به ترجمس کرده و گفت: «مژده باد تو را به فرزندی که سراسر جهان را با
تو حکومتش پر از عدل و داد می‌کند، همان گونه که پر از ظلم و جور شده است.»

ماهی پشت پرده بود

نامش کامل بن ابراهیم مدنی بود؛ از فرقه مقوضه؛ به واسطه برخی اصحاب امام عسگری برای بعضی پرسش‌ها نزد امام رفت. در محضر حضرت نشست بود که بادی وزید و پرده‌ای کنار رفت؛ خودش می‌گوید: پشت پرده طفلی خردسال بود چون ماه تمام. طفل به زبان آمد و گفت: «کامل! نزد ولی خدا آمده‌ای که پورسی آیا فقط معتز قین به ولایت شما، از اهلی بهشتند؟» کامل پاسخ گفت: «بِه خدا سوگند که چنین است.» پس طفل گفت: «بِه خدا سوگند، تنها لعل حق به بهشت داخل می‌شوند؛ آنان عده‌ای از دوستداران علی هستند که به حق او سوگند می‌خورند اما فضل او را درک نمی‌کنند.» پس ماه تمام ادامه داد: «تو آمده‌ای تا از مقوضه نیز پورسی؛ به تو می‌گویم که ایشان دروغ می‌گویند و ین، دل‌های ماست که ظرف‌های مشیت خدایت؛ چرا که هرچه خدا بخواهد، ما نیز می‌خواهیم.»

برده افتاد؛ امام حسن عسگری علیه‌السلام آمد و پرسید: «کامل! پس چرا هنوز شست‌لای وقتی حجت خدا و ولی پس از من، تمام پاسخ‌هایت را به کمال گفت؟!»

جعفر دروغ می‌گفت

پیشتر امام حسن عسگری، نشانه‌های وصی بعد از خودش را به ابوالادیان، یکی از صحابی‌اش، گفته بود؛ وصی امام کسی بود که بر بندش نماز بگذارد، جواب نلمه‌هایی که امام در هنگام حیاتش برای مردم مدائن نوشته بود را از ابوالادیان طلب کند و دیگر آن که بداند در داخل همیان و کیسه‌ها چه چیزی است؛ حال آنکه ابوالادیان از هیچ همیان و کیسه‌ای خبر نداشت چون ابوالادیان از مدائن به سامرا رسید، کار از کار گذشته و امام حسن عسگری به شهادت رسیده بود؛ در ابتدا جعفر، برادر امام، به گونه‌ای برخورد می‌کرد گوی‌ی او جلشین پس از برادر است اما چون هنگام نماز رسید، مهدی، بر پیکر پسر نماز خواند و با این کار نخستین شرط جانشینی محقق شد؛ حجت‌بن‌الحسن پس از قراعت از نماز، جواب نلمه‌ها را از ابوالادیان طلب کرد تا شرط دوم نیز تحقق یابد. در همین حال عده‌ای از مؤمنین قم به جمع عزاداران پیوسته و در این حین از جلشین امام پرس‌وجو کردند. آنها به سمت جعفر، هدایت شدند و جعفر نیز جانشینی خود را نسبت به امام حسن عسگری تأیید کرد؛ اما ایشان پرسیدند اگر شما جانشین حضرت هستید بگویید که ما حمل چه متاعی هستیم؟ جعفر برآشفت؛ که او از علم غیب بی‌بهره بود پس در این هنگام حضرت مهدی علیه‌السلام فرمود: نلمه‌هایی را که شما لعل قم برای امام عسگری آورده‌اید، بیورید؛ و افزود: به همراه شما همیاتی است که هزار اشرفی از سهم امام در آن قرار دارد که از آن میان، نه اشرفی اصل نیست. و ین عین واقع بود پس نوازدهمین امام شناخته شد، کسی که ولی زمان و آخرین امام شیعیان است.

سر دابی که مقدس است

می‌گویم تقدس دارد.

می‌گویند آری تقدس دارد، چون املتن در آن پنهان شده و خود را مخفی کرده است. می‌گویم تقدس دارد، چون امامان و پدرن ایشان در آنجا رفت‌وآمد داشت‌اند، چون در آنجا نماز گذارده‌اند، افطار روز هایشان را کرده‌اند، به ذکر خدا مشغول شده‌اند و بر خاکش سر به سجده گذارده‌اند.

می‌گویم تقدس دارد؛ چون منزل امامان ماست؛ محل نزول و سکناى امام محمدتقی؛ امام علی‌نقی؛ و حضرت حجت‌بن‌الحسن علیه‌السلام و نیز مسکن نرجس خاتون و حکیمه خاتون سلام‌الله‌علیها.

می‌گویم تقدس دارد؛ چون در و دیوار این خانه، خشت و آجر ین سرداب یادآور ائمه معصوم ماست، یادآور عبادت‌ها و اطاعت‌هایش و خضوع و خشوع عارفان؛ می‌گویم تقدس دارد و باور داریم، امام ما در سرداب پنهان نیست؛ که «به پروردگار علی سوگند، حجت خداوند در میان ماست، در داخل بازارهمان قدم برمی‌دارد و داخل خانه‌همان می‌شود و در شرق و غرب زمین، در حرکت است، سخنان ما را می‌شنود و بر جماعت ما سلام می‌کند. او ما را می‌بیند ولی ما او را نمی‌بینیم تا زمانی که خداوند، وعده داده و منادی از آسمان مژده ظهورش را بدهد.»

امامی که رفت؛ امامی که ماند

جمعه هشتم ربیع‌الاول سال ۲۶۰ هجری قمری، روزی است که عدولت یکی دیگر از دشمنان خلدان پیمبر، باری سنگین بر دوش اسلام گذاشت و زهر کینه معتمد عباسی بر جان امام حسن عسگری علیه‌السلام نشست. بوسهل؛ از اصحاب امام حسن علیه‌السلام، به خلعت حضرت رسید؛ در حالی که ضعف بر جان امام مستولی شده بود و ایشان حتی توان در دست نگه داشتن ظرف آبی را نداشتند. در این هنگام، مهدی، وارد شد. چهره امام روشن شد لحظاتی گریست و سپس حجت‌بن‌الحسن را به عنوان آخرین وصی رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و به عنوان حجت خدا بر روی زمین معرفی کرد. پس حضرت گفت: ای سید و آقای لعل خدا به من آبی بنوشان که من به سوی پروردگارم رهسپارم. پس مهدی، که لبتک بار املیت را به دوش گرفته بود، به پدر باری رساند تا وضو بپزد و به دیدار حق بشتابد حالا مهدی ملذذ بود و خدا و امی که او، املش بود.

گذراند اما هیچ اثری از وضع حمل در نرجس می‌دید تا آنکه تردید به جانش راه یافت؛ در ین هنگام امام حسن عسگری علیه‌السلام او را به صبر بیشتر توصیه کرده و گفت: عبه جان! تعجیل مکن که موعد، نزدیک است.

آنگاه امام حسن به خواندن سوره یسین مشغول شد؛ نرجس با اضطراب از خواب برخاست؛ و لحظه ولادت حجت‌بن‌الحسن فرارسید؛ پس طفل متولد شده و در حالی که مواضع هفت‌گله سجد را بر زمین گذاشته بود ذکر حق می‌گفت؛ و این در حالی بود که مهدی، کفلاً پاکیزه و مطهر بود در این هنگام امام عسگری علیه‌السلام طفل را در اغوش گرفت و فرمود: فرزندی! با من حرف بزن، طفل زبان گشود؛ و به وحدانیت خداوند و رسالت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شهادت داد و بر امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیه‌السلام درود فرستاد و چون به نام پدر رسید، دلدگش را گشود و به امام سلام داد.

نامه‌ای به رسم امامت

«نامه‌ای به برادر و پار با یمانم، ابو عبدالله محمد بن نعمان؛ شیخ مفید، که خداوند عز‌تش راهمیشگی گرداند.

سلام خدا بر تو ای آنکه خالصانه به ما یاری، سادت و در ایمان به ما، جایگاهی خاص یافتی

شما مکلف هستید که ما را به دوست‌انمان برسائی؛ خداوند توفیق اطلاعاتش را به آنان مرحمت فرماید و در امور مهم ایشان را کنایت کرده و در پناه خود، محفوظشان بدارد.

به یاری خدا، مقابل دشمنان از ین‌برگشته‌ما، استقامت کن و دستورات ما را به آنان که از تو می‌پذیرند و گفتار ما موجب آرامششان می‌شود، ابلاغ کن.

هر چند به مشیت الهی تا هنگامی که حکومت در دست ستمگران است، از دیده‌ها پنهان خواهیم بود اما از تمام آنچه بر شما می‌گذرد باخبرم و هیچ چیز از امور شما بر ما پوشیده نیست؛ از تمام خط‌هایی که بندگان صالح خدا از آن دوری کردند، ولی اکثر شما مرتکب شدید نیز، باخبرم، از پیمان شکنی‌هایتان باخبرم، از پشت کردن به عهد‌هایتان باخبرم... با اینهمه؛ ما هرگز امور شما را انگذاشته و به فراموشی نمی‌سپاریم که اگر عنایت ما نبود، مصائب زندگی شما را در برمی‌گرفت و دشمنانتان را بر شما چیره می‌ساخت.

پس از خدا بترسید و تقوا پیشه کنید و به خاندان رسالت خدمت کنید. قتنه‌هایی در راه است؛ در برابرشان مقاومت کنید... و ما را نواهی ما را ترک نکنید و بدانید، خداوند خود را تمام خواهد کرد؛ و لو کافران را خوش نیاید؛ من ولی خدا هستم؛ من سعادت همه رندگان را به حق رضامانت می‌کنم.»

این خلاصه‌ای از متن نامه‌ای است که حضرت حجت‌بن‌الحسن عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف برای شیخ مفید و همه رندگان راه حق نگاشته‌اند.

گفتاری از حجت الاسلام والمسلمین حسینی درباره انتظار و وظایف منتظران

دعا هم لازم است اما...

آزاده غلامی

وظایف منتظران در عصر غیبت از جمله موضوعات بسیار مهمی است که باید برای تقرب به امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و ظهور آن حضرت مورد توجه ویژه قرار گیرد تا با اجرای آن‌ها در زمره منتظران و در جایگاهی بالاتر بتوانیم در گروه یاران امام قرار بگیریم. حجت الاسلام والمسلمین سید اسماعیل حسینی، در گفتاری سعی کرده است تا وظایف منتظران در عصر غیبت را برای مان شرح بدهد.

که به معرفت رسیده باشد. اگر انسان ولی امر خود را نشناسد، نگاه منطقی و درستی نسبت به شخصیت و رسالت او نخواهد داشت؛ در حالی که اگر بداند امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دارای چه شخصیتی است و در انتظار چه فردی به سر می‌برد و منتظر کیست، بسیاری از موضوعات متفاوت می‌شود.

اگر فردی امام زمان خود را نشناسد، حتی اگر به ظاهر مسلمان هم باشد، چنانچه بمیرد، بنا به فرموده پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است. بنابراین هر چه انسان نسبت به امام زمان خود شناخت بیشتری پیدا کند، با توجه به میزان درک و شناختی که از حضرت پیدا کرده است، مقام والاتری می‌یابد و به عظمت وجود منجی عالم بشریت بیش از پیش پی می‌برد. این فرد ارزش‌ها را می‌شناسد و به آن‌ها اهمیت می‌دهد.

شناخت وجود مقدس حضرت یقیه الله الاعظم به دو صورت است. ابتدا اینکه شخصیت حضرت را بر اساس تاریخ وجودی ایشان بشناسیم و اطلاعاتی همچون اینکه حضرت در چه سالی، چه شهری، از کدام پدر و مادر و... به دنیا آمده است که به این گونه اطلاعات، اطلاعات شناسنامه‌ای می‌گوییم. اما شناخت واقعی آن حضرت که در اینجا از آن سخن می‌گوییم، مقام نورانیت آن حضرت و معنویت ایشان است که این نوع شناخت، انسان را به اوج می‌رساند و فرد را در زمره افرادی قرار می‌دهد که جزء اصحاب خاص امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار دارند که مقام والای امامت و چگونگی رجوع به او را

ابتدا باید به ابعاد ظهور و وظایف منتظران در عصر غیبت یا دیدی گسترده‌تر نگاه کرد. اینکه چه افرادی یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و چه افرادی از منتظران ظهور آن حضرت هستند، وظایف را متفاوت می‌کند. بر این اساس می‌توان به‌تر و وظایف را درک کرد. چرا که یاری امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در این زمان به انجام صحیح وظایف انسان در عصر غیبت معطوف می‌شود. از این رو باید مانند یک منتظر واقعی زندگی کنیم؛ منتظر واقعی فردی است که تمام رفتار و سکنات او نشانه‌ای از انتظار در خود داشته باشد. برای مثال وقتی ما منتظر یک مهمان هستیم، خانه را نظافت و وسایل پذیرایی را آماده می‌کنیم. به عبارتی آنچه را که برای حضور مهمان نیاز است آماده می‌کنیم. حال باید این پرسش را از خودمان بپرسیم که آیا ما در زندگی مان این گونه رفتار می‌کنیم؟ آیا اگر حضرت یقیه الله اکنون ظهور کنند، می‌توانیم او را به خانه خودمان دعوت کنیم؟

شرط اول انتظار

اولین شرط انتظار آن است که شخص منتظر باید نسبت به ولی امر خود معرفت پیدا کند، به او ایمان داشته و از خصوصیات او به درستی اطلاع داشته باشد تا بتواند منتظر خوبی باشد. بر این اساس هنگامی یک فرد می‌تواند منتظر خوبی باشد





ایجاد سختیت با امام زمان از طریق تقوی، ایمان به خدا، پرهیز از رذایل اخلاقی و افزایش درجات معنوی حاصل می‌شود

می‌شناسند و اگر بخواهیم به چنین جایگاهی دست پیدا کنیم، باید همان راهی را برویم که ائمه معصومین نشان داده‌اند. بر این اساس می‌توان با دقت در معنی عمیق و دقیق زیارت جامعه کبیره دقت کرد که راه را نشان می‌دهد و پس از معرفی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، چگونگی طی مسیر در راستای رضایت وجود مقدس حضرت و رسیدن به ایشان را نشان می‌دهد.

رسم مهمان نوازی

فراموش نکنیم که مطالعه آثار معتبر و ارزشمندی که توسط کارشناسان مهدویت و بزرگان و علما درباره حضرت صاحب الزمان نوشته شده لازم است. با این اقدام افراد منتظر می‌توانند تا حدی با وجود مقدس و نورانی و جایگاه آن امام آشنا شوند و این نکته از اولین شرایط منتظران است. در همین راستا، موضوع محبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، دومین نکته و شرطی است که منتظران باید به آن واقف باشند. محبت ورزیدن به وجود مقدس امام عصر، وظیفه دیگری است که هر منتظر باید نسبت به ایجاد و افزایش آن در خود اقدام کند. چرا که تا انسان از مهمان خوشش نیلید و او را دوست نداشته باشید، هر چه هم که او را شناسد نمی‌تواند منتظر واقعی او باشد. بر این اساس باید ارتباط عاطفی و معنوی دقیقی بین فرد و امام عصر برقرار شود.

فرد منتظر باید درک درستی از زمان غیبت حضرت داشته باشد و هنگامی می‌توانیم دلایل ظهور را بشناسیم که دلایل غیبت را درک کرده باشیم؛ زیرا این دو موضوع رابطه تنگاتنگی با هم دارند. درین راستا باید غیبت کبری و غیبت صغری امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را در کنار هم بگذاریم و دلایل آن را بررسی کنیم. در غیبت صغری هرگاه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف غلب می‌شدند، نائبه‌های خود را به طور علنی و رسمی معرفی می‌کردند. این اقدام در دو مرحله انجام شد تا اینکه غیبت کبری آغاز شد امام جلوسین خود را مشخص می‌کند. برین اساس و بنا بر روایات، خداوند غیبت صغری را برای آماده کردن مردم از حضور غیبت منتظر در دوران غیبت کبری قرار داد.

اینکه ما بگوییم امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را دوست داریم و منتظر او هستیم، به تنهایی کفایت نمی‌کند؛ چرا که منتظر بودن

شرایط خاص خود را دارد که اولین آن شرطها این است که فرد با افراد منتظر ولایت، ارتباط داشته باشد و آن‌ها را قبول کند. به طوری که حاکمیت مطلقه ولایت فقیه را در عمل، گفتار و رفتار خود بپذیرد و نشانه‌های منتظران در او باشد. فردی که ولایت پذیر نیست و حاکمیت ولایت فقیه را نمی‌پذیرد، نمی‌تواند در ردیف منتظران ظهور حضرت بقیه‌الله قرار گیرد.

باید سختیت داشت

سختیت داشتن منتظران با وجود مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف اهمیت بسیار دارد. به گونه‌ای که منتظر واقعی باید وضعیت روحی، فکری و عملی خود را به گونه‌ای سامان دهد که با وجود مقدس امام سختیت داشته باشد. آیا فرد می‌تواند جزء منتظران باشد، ولی با امام خود سختیت نداشته باشد و قدم‌ها و

مسیری که او طی می‌کند در مسیر حضرت نباشد؟ آیا می‌توان محبت امام عصر را در دل داشت، ولی با امام و خواستهای حضرت منطبق نبود؟

ایجاد سختیت با امام زمان از طریق تقوی، ایمان به خدا، پرهیز از رذایل اخلاقی و افزایش درجات معنوی حاصل می‌شود و تنها در این صورت که مطابق خواست و رفتار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف رفتار کنیم، می‌توانیم ادعای محبت

حضرت را داشته باشیم و شعله مهر او را در درون دل جای دهیم و عشق او را فریاد بزنیم.

منتظران امام عصر می‌توانند که برنامه حکومت و مدیریت امام، یک برنامه جهانی است؛ بنابراین باید یاوران بسیاری داشته باشند تا حرکت ایشان پیروز شود. بنابراین باید به فکر گسترش یاران و منتظران حضرت باشیم و ضمن ارتباط با این گروه، به تقویت روحیه ایمانی خود و دیگر منتظران بپردازیم تا با کمک یکدیگر بتوانیم خود را آماده ظهور حضرت کنیم

باید یادمان باشد که دین اسلام مرز ندارد؛ چرا که مرزهای برای موقعیت‌ها و کشورها است، ولی ما معتقد هستیم که برادران مسلمان ما در

لبنان، فلسطین، بحرین، مصر و... از ما هستند و باید با آن‌ها ارتباط برقرار کنیم. از آنجا که حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف یک برنامه جهانی است و فقط برای یک کشور خاص نیست، این اقدام باید مورد توجه بسیار قرار گیرد تا هنگامی که حضرت بر خانه کعبه تکیه می‌کنند و ندای «لنا المهدی» را برای همه جهانیان سر می‌دهند، بتوانیم در زمره اصحاب ایشان و منتظران حضرت قرار بگیریم. این موضوع نیازمند آن است که پیش از آن ارتباطها برقرار شده و روشنگری صورت گرفته باشد تا بیش از لازم برای افراد ایجاد شود.

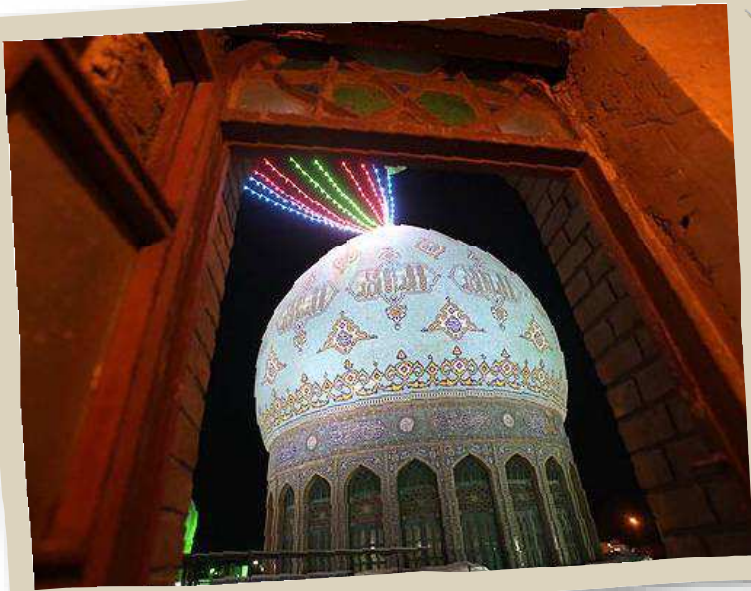
دعا هم لازم است

منتظر واقعی باید هر لحظه انتظار محبوب را بکشد و از خدا بخواهد که هر لحظه او را برساند. در این راستا دعا‌های فراوانی برای ارتباط با حضرت نقل شده است که دعا‌های ندبه، عهد، آل پس از جمله این وظایف به شمار می‌آید. باید از صمیم دل و از عمق جان دعا کرد. گاهی افراد به صورت سطحی و سوری دعا می‌کنند، ولی اگر دعا از عمق وجود انسان منتظر صورت گیرد و از دل برخیزد، قطعاً خداوند فرج را حاصل می‌کند. ولی واقعیت این است که ما نه خانه، نه دل و نه جامعه را آماده نکرده‌ایم و فقط می‌گوییم که منتظر ظهور

هستیم و این دو با هم منافات دارد. اگر فردی بگوید که من نائب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هستم و با امام ارتباط دارم، دروغ می‌گوید. ارتباط با امام زمان باید ارتباطی معنوی باشد، البته منکر این حقیقت که برخی از صالحان و علما به محضر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌رسند نیستیم و در گذشته افرادی همچون شیخ انصاری، سید بحر العلوم، مقدس اردبیلی و دیگرانی بوده‌اند که به خدمت حضرت رسیده‌اند، ولی؛ هر که را اسرار حق آموختند

مهر کردند و دهانش دوختند این است که افراد مرتبط از بیان این ارتباط و دیدارها خودداری می‌کنند، نه اینکه بر سر زبان‌ها بیاندازند و آن را در بوق و کرنا کنند

حکومت امام زمان
عجل الله تعالی
فرجه الشریف یک
برنامه جهانی است
و فقط برای یک
کشور خاص نیست؛
این اقدام باید مورد
توجه بسیار قرار
گیرد



دانشگاهها، مراکز فرهنگی و جامعه، به تنهایی یا با کمک افراد دیگر، امر به معروف و نهی از منکر کنیم و وسیله جلوگیری از کارهای خلاف در جامعه را فراهم کنیم و هراس نداشته باشیم که چه چیزی به ما می‌گویند. حضرت نسبت به امت همچون یک پدر و با نگاه رحمت نگاه می‌کند و برای اصلاح جامعه می‌آید. البته جنگ‌هایی نیز پدید خواهد آمد، ولی این گونه نیست که امام بایاد تا با شمشیر همه را قلع و قمع کند، بلکه می‌آید تا به تبلیغ و ارشاد بپردازد و همچون سایر ائمه معصومین و پیغمبر اکرم علیهم السلام یا مهربانی با افراد نادان و ناآگاه برخورد می‌کند. اصلاح به معنی کشتن نیست، بلکه امام می‌آید تا افراد را به صراط مستقیم دعوت کند. وجود مقدس امام عصر برای نجات جامعه ظهور می‌کند و دلسوز فرزندان خود است. با توجه به این موضوع، هیچ‌گاه پدر درصدد برخورد فیزیکی با فرزندان خود، پیش از آنکه آنان را ارشاد و هدایت کند بر نمی‌آید، مگر آنکه امید اصلاح برخی افراد به ناامیدی بگریزد و جامعه را دچار فساد کنند که این موضوع باید در آثار گنجانده و تبیین شود. پزشکان نیز پیش از هر اقدامی نسبت به معاینه بیماران و ارائه دارو به منظور درمان آن‌ها می‌پردازند و چنانچه اقدامات انجام شده، پاسخگوی درمان‌های انجام شده نبود، به جراحی بیمار اقدام می‌کنند. شیوه امام در اصلاح جامعه اسلامی نیز این گونه است.

فرموده‌اند که این آیه برای آل محمد علیهم السلام و مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و اصحاب او است. اصحاب و یاران حضرت باید به این امور اهتمام بورزند و به داشتن رابطه با مسلمانان و استفاده از راهکارها توجه نشان دهند. همچنین به تقویت ارتباط معنوی خود با خدای متعال بپردازند و نمازهای یومیه خود را در اول وقت و حتی المقدور به جماعت بخوانند و تلاش کنند در ادای نماز، حضور قلب داشته باشند و خود را در محضر خداوند متعال ببینند و از هر گناه و معصیت اجتناب کنند. حفظ و رعایت حجاب، عفاف، متنت و وقار از دیگر وظایف منتظران است. همچنین باید بدانیم و توجه داشته باشیم که نامه عمل ما هر هفته به دست حضرت می‌رسد و مورد بررسی قرار می‌گیرد.

وظایف ما

هر یک از ما که مشغول به کسب و کار، تحصیل و انجام دیگر فعالیت‌های مفید و موثر است، باید بیشترین توجه را به ترویج موضوع ظهور حضرت داشته باشد تا بتواند جامعه را برای ظهور امام آماده کند. برخی افراد به غلط می‌گویند که جامعه باید فلسفد شود تا امام ظهور کند؛ در حالی که این موضوع هیچ پایه و اساسی ندارد. منتظران واقعی باید درک حقیقی و درستی از امام داشته باشند و این درک صحیح را به جامعه منتقل کنند. باید برای اصلاح حوزه‌های فرهنگی خود همچون

و آن را بروز دهد. اگر انسان منتظر دیدن محبوبش باشد، سعی می‌کند که خود را با انجام اعمال صالح به حضرت نزدیک کند. اگر انسان نتواند به دیدار محبوبش نائل شود و از او دور باشد، با تلفن کردن و نامه نوشتن سعی می‌کند این ارتباط را حفظ کند. بنابراین ما نیز که دستان از وجود حضرت کوتاه است و به ملاقات ایشان موفق نمی‌شویم، باید از طریق دعا و نیایی که در این رابطه سفارش شده است با امام ارتباط برقرار کنیم. این گونه ادعیه قلب انسان را به حضرت متصل می‌کند.

حضرت باید همیشه در زندگی ما حضور داشته باشد و یاد کردن ایشان از عادات ما به شمار آید تا با یاد و نام او بتوانیم خود را آرام کنیم. بر این اساس بهتر است که در نمازها و اوقات خاص به یاد آقا باشیم و ایشان را یاد کنیم. حضرت نیز به شیعیان عنایت خاص دارد و این ویژگی حضرت در احادیث فراوانی عنوان شده است و همین موضوع ضرورت یاد و دعا برای حضرت را در قالب یک وظیفه یادآور می‌شود. همچنین دادن صدقه برای سلامتی و دور ماندن از بلاها از دیگر وظایف منتظران ظهور است. رفع شبهه و مبارزه با شبهه افکنان درباره وجود امام عصر نیز از موضوعات بسیار مهم در این راستا است. نکته مهم دیگری است که منتظران نباید از آن غافل بمانند و در امید بخشی به دیگران نیز تلاش کنند. به طوری که هر لحظه منتظر ظهور حضرت باشیم. البته در کنار امیدواری باید آمادگی دائمی برای ظهور را هم داشته باشیم. منتظران و یاران جهانی حضرت باید صالح باشند. بنابراین برای فراهم کردن زمینه ظهور حضرت باید از خودمان آغاز کنیم و با اراده محکم و عزمی راسخ برنامه‌ای دقیق برای اصلاح رفتار، اندیشه و گفتارمان بریزیم و با تغییر و اصلاح خود و آگاهی از وظیفی که در عصر غیبت برعهده ما است به یاری حضرت بپردازیم. خداوند در قرآن کریم درباره منتظران حضرت بقیه الله می‌فرماید که «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَلُّوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَأُصِّرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ». این نشانه کسانی است که منتظر واقعی حضرت و در مسیر ظهور هستند است. در اینجا بر پا داشتن نماز به معنای نماز خواندن نیست، بلکه به معنی ارزش دادن و بزرگ شمردن است. به این معنی که نماز را ترویج کنیم و به دنبال ایجاد حالات خاص افراد مومن در نماز باشیم.

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه مورد نظر

منتشر شد



جان هیک و چالش پلورالیسم



واکاوی حوزه اختیارات
ولی فقیه

با حضور:

محسن اراکی
حسن رحیم پور
علی اکبر رشاد

نامه اندیشه،
فرهنگ و ادبیات

در این شماره می خوانیم

۱۱۳



با انتشارهای از
شهریار خراسانی
محمد علی خدای
و جعفر صادق
حسن و شهید رازی
احمد رهنما
عبدالله زاهدی
سید محمد تقی
سید محمد تقی
سید محمد تقی
سید محمد تقی
سید محمد تقی



فیل و نال هابیرامون
مرحوم آخوند و دیدگاه‌های
تبیین بی تعصب
آخوند خراسانی

فقه سیاسی
و جامعه اسلامی
از نظریه پردازی
تا نظام سازی



۱۰۹

۱۱۱

من آزموده‌ام؛ تو بهر ه بگیر...

و جبهه محمد صاهری

«من به اندازه پیشینیان عمر نکرده‌ام اما آنچنان در آثارشان سیر کردم که گویی یکی از آنان شدم»؛ امام علی علیه‌السلام با این جملات، در نامه خود به امام حسن مجتبی علیه‌السلام؛ تدبیر در آثار پیشینان و مطالعه تاریخ را یکی از راه‌های رسیدن به حقیقت و یافتن راه رستگاری عنوان کرده‌اند. در این مجال؛ به بازخوانی فراز سوم نامه سی و یکم کتاب شریف نهج البلاغه می‌پردازیم.

از من گشت؛ از تو اما نه...

همه تجربه‌های من برای تو...

«پس در تربیت تو شتاب کردم، پیش از آنکه دل تو سخت شود و عقل تو به چیز دیگری مشغول گردد؛ تا به استقبال کارهای بزرگ که صاحبان تجربه، زحمت آزمون آن را کشیده‌اند و سو را از تلاش و یافتن بی‌نیاز ساخته‌اند و آنچه از تجربیات نصیب ما شد به تو هم رسیده و برخی از تجربیاتی که بر ما پنهان مانده بود برای شما روشن گردید»

فرزندم! من پیش از آنکه قلب و دلت زنگار گیرد یا فکر و همت به امور دیگری مشغول شود؛ حرف‌هایی برای گفتن دارم؛ شنیدی، فروزدم! زندگی چیزی جز تجربه نیست، پس چه خوب است که آدمی به عوض آزمون و خطاهای تدریجی؛ از تمام آنچه دیگران آزموده‌اند، استفاده کند و چه نیک است آدمی به عوض پرداختن دزدانه‌های گران برای تجربه تجربیات پیشینیان، از پندهای روزگار بهره بگیرد. حال که گذشتگان زحمت این آزمون‌ها را کشیده‌اند، عقلانه نیست بهره بردن از نتایج آن! پس بدان که هرچه از تجربیات پیشینیان به ما رسیده، به تو نیز می‌رسد، بلکه تو بیشترش را هم در اختیار داری که انبوغه‌های من پدر تیز در اختیار تو خواهد بود.

دنیایی که تو چنان زمینی آماده کشت، مهابی پذیرفتن حرف‌هایی که تو، که دل تو آماده شنیدن نصیحت هست، جان پیرا من در درونم حرف‌هایی دارم، راجه‌ای دارم که می‌ترسم اگر در گفتشان تعلل کنم. آنها را به فراموشی بسپارم، بیم آن دارم که در استغشان به تو تقصی پدید آید، و آنچنان که جسم فروت گرفته و رو به ضعف نهاده، رای و نظرم نیز، و قدر و اندیشه‌ام هم، رو به نقصان گذارد. فروزدم! تو جوانی و قلبت آماده شنیدن حرف‌های من است، تو پایی و روحی مهابی بلعیدن نصیحت‌های من است، تو رهایی و ذهنت پذیرای پندهای من است؛ که تو نه در دام کهرلت افتاده‌ای، نه آلودگی گناه به دلالت نشسته و نه مشغله زندگی گریبانت را گرفته است.

«پس ما هنگامی که دیدم سالیلی از من گشت و توانایی رو به کسبی رفت، به نوشتن وصیت برای تو شتاب کردم، و ارزش‌های اخلاقی را برای تو برشمردم پیش از آنکه اجل فرا رسد؛ و راه‌های درونم را به تو منتقل نکرده باشم. و در نظرم کاهشی پدید آید چنانکه در جسم پدید آمد و پیش از آنکه خواستی‌ها و دگرگونی‌های دنیا به تو هجوم آورند و پذیرش و اطاعت مشکل گردد، زیرا قلب تو چنان جوان زمین کشته شده، آماده پذیرش هر بذری است که در آن پاشیده شود»

پارده تمام از یکسو می‌بیند که تن من باز می‌رود، که اجل به من نزدیک می‌شود، که کهرلت رو به سوی من می‌آورد؛ و از دیگوسو می‌بینم که تو در معرض طوفان خواهش‌ها و حوس‌های

بهترین‌ها را برایت برگزیدم...

«پس قسمت‌های روشن و شیرین زندگی آنان را از دوران تو می‌شناختم، روزگار سپردند آن‌ها را ما دوران زلیخا و شسالیی کردم، سپس از هر چیز ارزشمند آن را از هر خاندانی ریا و سیرینی آن را برای تو برگزیدم و ناشناخته‌های آنان را دور کردم، بپایه تمام این آنجیان با تاریخ زیست‌ام، که گویی خبری به قدمت بشر دارم، به قدمت خلقت آدم و موسی و عیسی و ابراهیم علیه‌السلام، به قدمت همه نیکان و پنهان علم پاره وجودم من همه بخش‌های زلال و پاک و بی‌آلشی زندگی گذشتگان را از

بخش‌های تاریک و غبارآلود آن جدا کرده‌ام؛ من تمام سره و ناسره خیات ایشان را از هم باز شناختم و آنکه از میان این همه، بهترین‌ها را برایت برگزیدم و هر آنچه ناشناخته بر جای ماند به کناری واپندم. سیر در تاریخ من، سیاحت نبود، تأمل بود و تدبیر؛ و چنان من حاصل همه مطالعه و مطالعه را با پدیده به تو عرضه داشتم؛ که خدای من، مرا گشته در سرگذشت پیشینیان، عبرتی آشکار برای صاحبان قدر و اندیشه است. فروزدم! من ارزشمندترین تجربیات را تقدیم تو کردم.

من با همه تاریخ بوده‌ام...

بعوض کرده‌ام و آثارشان را، آثار به جای مانده از ایشان را به چشم دیده‌ام. من آنچنان در اخبارشان مطالعه کرده‌ام که اسکار در دوران بزرگشان زندگی کرده‌ام و آنچنان در احوال و آثارشان وفق شده‌ام که گویی عصری را با آنان سیر کرده‌ام؛ هر چند عمر من به قدمت زندگی آنان نباشد اما من از کج‌های و بران‌شده و فرهای برجلمده درس‌ها گرفته‌ام.

«پس ما درست است که من به اندازه پیشینیان عمر نکرده‌ام اما آنچنان در آثارشان سیر کردم که گویی یکی از آنان شدم»؛ بلکه با مطالعه تاریخ آنان گویا از اول تا پایان عمرشان با آنان بوده‌ام.

بسرما تجربه یک چیز است، تاریخ اما چیز دیگر؛ مبنی که تو را نصیحت می‌کنم، احوال گذشتگان را وفق نکرده‌ام، و در اوصافشان

پدرانه، برایت پدری کردم ...

ممنفا است؛ فرزندم! من نیز همچون دیگر پدران عالم جز خیر و خوبی تو را نمی خواهم؛ پس از کتاب روزگار و برگ برگ تاریخ برایت درس هایی خواهم گفت؛ که فلاح و صلاح تو در شنیدن و پذیرفتن آنهاست.

پسر! من همچون هر پدر میربان و دلسوزی، از سر مهر و محبت ملاحظت را خواستارم؛ پس سعی کردم آنگونه که شایسته است تو را پرورش داده، و تربیت نمایم؛ کنه تو جوانی؛ جوانی و روزگار در مقابل توست و نیست پاک و زوخت

«پس آنگونه که پدری مهربان تکیه ها را برای فرزندش می پستد، من نیز بر آن شدم تا تو را با خوبی تربیت کنم. زیرا در آغاز زندگی قرار داری و تازه به روزگار روی آوردی، نیست سالم و روحی باصفا داری.»

کلام خدا؛ سکوت خدا

«پسر! بدان آنچه محبب ترین چیزی است که از میان وصالیم دوست دارم بدان تسک جوئی، ترس از خدا و انجام واجبات و پیمودن راهی است که پدرت و صالحان خاندان پیمودند، زیرا آنان آنگونه که تو در امور خویش نظر می کنی در امور خویش نظر داشتند، و همانگونه که تو درباره خویشتن می اندیشی نسبت به خودشان می اندیشیدند و تلاش آنان در این بود که آنچه را شناختند، انتخاب کنند و بر آنچه تکلیف ندارند روی گردانند.»

فرزند! من برای تو همیشه نوشتم، پراوید؛ اما از اینهمه آنچه برای تو بیشتر می پسندم، تقوی خداست و اکتفای به قرایی و احکام روشن خدا و پرهیز از شبهات.

و اما تقوا، نه تنها وصیت من، که سفارش همه انبیای الهی حسین است؛ چه تقوا توشه قیامت تو، و نیز موجب خدایزی درونی و نگاه هراسی بیرونی توست؛ فرزندان! به فرایض الهی اکتفا کن؛ نه اینکه از سختیهای باز بمانی یا از فضل جدا بمانی؛ نه، بلکه در خصوص هر آنچه خدا در موردش سکوت کرد؛ تو نیز سکوت کن، چنان من! تو آنچه در گذشته گذاشته شده را به کمال انجام بده که این شیوهی همه صالحان پیش از تو و همه اهل خاندان توست، چرا که همان طور که تو به صلاح خود اندیشیده ای ایشان اندیشیده اند؛ پس در انجام همه مصلحت اندیشی ایشان این شد که هر آنچه به خوبی شناختند، نزد خود نگه دارند و هر آنچه میباید بدهند، واگذارند؛ چون بدان مکلف نبوده و نیستند، پس چونان قوم بنی اسرائیل میانش که در ذبح گاو دقیق شدند؛ در امری که خدا به کرمش بر تو بخشید را واگذار.

پساره وجودم! به خاطر پیایر آنکه که گفتیم خداوند برای حلال و حرام شریعتش حدود و مرزهایی دارد که نباید از آن تجاوز کنید و واجباتی را لازم شمرده که نباید از آن کم بگذارید؛ و نسبت به امری سکوت کرده و این سکوت به خطر نسبیان نبوده، پس در برابر آن اصرار نکنید، که این رحمت خدا (و تخفیف الهی) برای شماست؛ پس آن را بپذیرا بشید.

از هلاکت ترسیم ...

«اما از آن ترسیم که میدانم رای و هولایی که مردم را دچار اختلاف کرد و کار را بر آنان شبههناک ساخت، به تو نیز هجوم آورد، گرچه آگاه کردن تو را نسبت به این امور خوش ندانم؛ اما آگاه شدن و استوار ماندن را ترجیح دادم، تا تسلیم هلاکتهای اجتماعی نگردی؛ من نمی خواستم جز خدا را بشناسی؛ اما پسر! جامه پرست از عقاید غلط و باطل و مردمی که دنباله رو تولید و ترس، ترسیدم؛ ترسیدم میبادا هر روز تو مشتبه شوی و تو را دچار سرگردانی کند، آنچنان که بسیاری جز تو را نیز دچار سرگردانی کرد پس با وجود بی میلی ام به آنکه تو این عقاید لغرائی را شناسی اما در موردشان به تو خولم گفت؛ خولم گفت؛ چرا که ترجیح می دهم بدانی و استوار بمانی به عوض آنکه به دلیل ندانستن، در مهلکه هلاکتهای این چنینی گرفتار بیایی و تسلیم شوی، من این عقاید باطل را به تو می گویم که جواب هر شبهه ای را بدانی چرا که این بهتر است تا آنکه این تشکیکات در ورده بمانند و تو، روزی و جایی، با چنین نظراتی مواجه شده؛ خدای ناکرده، در جواب بمانی، «لبیدوارم که خداوند تو را در رستگاری پیروز گرداند و به راه راست هدایت فرساید؛ بنابراین وصیت خود را این گونه تنظیم کرده ام» و این تازه، آغاز نامه من است.

نمی خواستم جز خدا را بشناسی

«پس در آغاز تربیت تصمیم گرفتم تا کتاب خدای تو را و بزرگ را همراه با تفسیر آیات به تو بیاموزم، و شریعت اسلام و احکام آن از حلال و حرام را به تو تعلیم دهم، و به چیز دیگری نپردازم.»

پاره وجودم! من می خواستم فقط خدا را بشناسی؛ می خواستم از آیات قرآن بریت بگویم، و از تویل آیات، می خواستم خدا را بشناسی و پیله و فلسفی را می خواستم خدا را بشناسی و اختلاف و شریعتش را خدا را و حلال و حرامش را، و دیگر هیچ! من می خواستم تاویل قرائی را برایت بگویم که نبی بود و ولی، و شریعتی را که حکم بود و حل و حرام.

من نمی خواستم از کلام خدا تجاوز کنم؛ که همه حقایق که بید می دانستی در آن آمده؛ من نمی خواستم سراج عقایدی بروم که در صحت و سقمشان تردید است، افتکاری که سرسرا انتقاط و اختلاط است، نظراتی که سرشار از شبهه و تشکیک است اما ...

جان من! با آگاهی انتخاب کن!

سر باز می زند، اگر در پی آنی که خودت همه چیز را تجربه کنی؛ پس باید بین راه را از شاهرهش بیجایی، بید یا قیوم و دقت، یا تعقل و تعلم، یا تدبیر و تقدر راه را ببینی، نه آنکه در شبهات غرق شوی یا به دشتی ها چنگ بیندازی؛ پس سعی کن هر راهی که بر می گزینی از روی درک و آگاهی باشد نه دشتی و عداوت!

«و اگر نفس تو از پذیرفتن سر باز زند و خواهد چنانکه آنان (خود) دانستند، بداند، پس تلاشی کن تا درخواستهای تو از روی درک و آگاهی باشد نه آنکه به شبهات روی آوری و از دشتی ها کمک گیری.»

فرزندم! اما اگر نمی خواهی این پیشنهاد را بپذیری، و روح و جان تو از پذیرش آن



یک روز در حرم امامزاده اسماعیل علیه السلام

آرامش در شمال شهر

بدون شک ایران کانون ارادتمندان ائمه اطهار علیهم السلام است. در این سرزمین درست زمانی که گرفتار دردها و گرفتاری‌های خود هستیم، دست نیاز به سوی ائمه اطهار علیهم السلام، فرزندان و نواده‌های این بزرگواران دراز می‌کنیم و حاجت روا می‌شویم. بگذریم که کم نیستند آدم‌هایی که حتی در مواقع خوشی و رفاه حال هم خلوتشان را در گوشه زیارتگاه‌ها و حرم آل‌عبا علیهم السلام می‌گذرانند. حتی در همین تهران هم با وجود دغدغه‌ها و مشکلات خاص پایتخت نشینی، نماد هایی از این ارادت را می‌بینیم.

حرم مطهر امامزاده اسماعیل، یکی از نواده‌های امام زین العابدین علیه السلام، جایی در اطراف تهران نیست. شما در متن پایتخت شلوغ و پر رفت و آمد ایران، به جایی می‌رسید که هوایش، ظاهرش، پرنده‌هایش و حتی آدم‌هایش از جنس دیگری هستند.



هر سفری به‌لایه‌ای می‌خورد. یک روز حضور خالصانه در حرم مطهر نواده امام زین العابدین علیه السلام هم برای خودش سفر است. پس باید دنبال بهانه بگردیم. بهانه می‌تواند یک روز قرار از خستگی‌های دنیا یا تغییر دادن روحیه خلوتاده یا رسیدن به آرامش خاطر و یا در نهایت هر چیزی باشد که شما دوست دارید. به هر حال هر کسی با بهانه یا بی‌بهانه مهمان سفره کرم این خلدن بزرگ و بزرگوار می‌شود.

از چه راهی برویم؟

متروی تهران را که سوار شوید از ایستگاه قلهک که بیرون پیچید، نبش خیابان دکتر شریعتی هستید. به سمت شمال تهران، چند متری را که بالا بپایید، از محله قلهک به محله زرگنده می‌رسید و رودری خیابان شهید کلاهوز

یا همان سه راهی دولت، تله‌وی علامت داری توجعتان را جلب می‌کند که روی آن نوشته شده: «به سمت حرم امامزاده اسماعیل علیه السلام».

مسیر تله‌و را که بگیرد به فضای سبزی می‌رسید که با مبلمان شهری و زمین بازی مخصوص کودکان تزئین شده است و در کنار آن، بقعه کوچکی با کاشی‌های سبز و لاجوردی و کتیبه‌ای قرآنی منسوب به امامزاده اسماعیل علیه السلام، از نواده‌های امام زین العابدین علیه السلام، دیده می‌شود. نکته جالب اینکه از آنجا که حرم مطهر این سید عظیم الشان در محله زرگنده قرار گرفته،

به «امامزاده اسماعیل زرگنده» مشهور شده و نه فقط ساکنان محله زرگنده که بسیاری از مردم تهران از ایشان با چنین عنوانی یاد می‌کنند.

سیدی از آل طاها

امامزاده اسماعیل علیه السلام، از نوادگان امام زین العابدین علیه السلام است و تاریخ وفات ایشان سال ۸۵۰ هجری قمری ثبت شده

است. شجرنامه این سید بزرگوار در داخل حرم آن حضرت بر روی تابلوی بزرگی نوشته شده است: «اسماعیل بن ابراهیم بن موسی بن عبد اللطیف بن مرتضی بن شرف الدین علی بن فخر الدین حسن بن علاء الدین مرتضی بن فخر الدین حسن بن جمال الدین محمد بن حسن بن ابی زید بن قاضی علی الهادی بن ابی زید بن علی الکیاکاکی بن عبدالله بن قاضی القضاة شرف الدین ابراهیم بن اسماعیل المنقذی بن جعفر صمغ بن عبدالله بن شرف الاشراق بن ابی عبدالله

الحسین الاصغر بن السجاد بن الامام الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام».

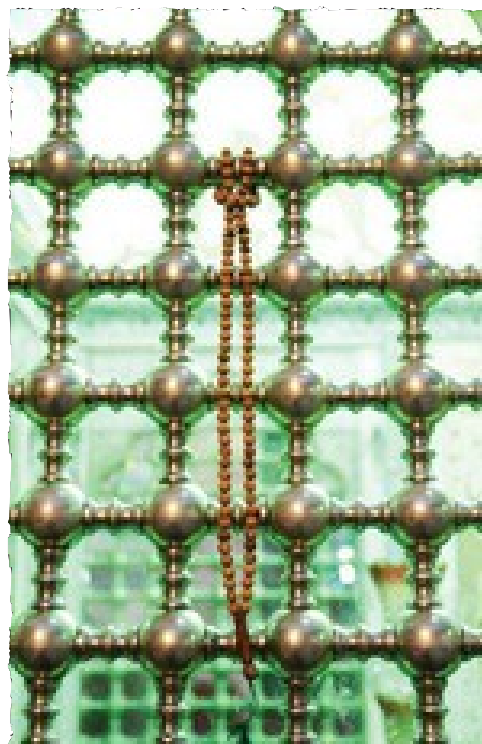
بنای حرم مطهر

بنای بقعه امامزاده اسماعیل علیه السلام، در زمینی به مساحت ۲۵۰ مترمربع، به صورت چهار ضلعی بر پایه هجده ستون ساخته شده است. دیوارهای حرم از داخل، تا نیمه با سنگ پوشیده شده و ضریح فلزی در وسط حرم، با شعرهای مذهبی و کتیبه‌های قرآنی و تذهیب شده محل زیارت ارادتمندان اهل بیت علیهم السلام است.

گنبد کوچک این بنا با کاشی‌های کوچکی به رنگ سبز و لاجوردی پوشانده شده و دور تا دور پایین گنبد هم کتیبه‌ای با آیات قرآن قرار گرفته است. در این بقعه متبرکه، دو ایوان ستون دار وجود دارد که دیوارهای آن با کتیبه‌های تذهیب شده و کاشی کاری تزئین شده است. قدمت بنای امامزاده اسماعیل به حدود صد و پنجاه سال قبل می‌رسد که در سال‌های اخیر بازسازی شده است. البته نمای بیرونی حرم، از شصت سال قبل تا به حال هیچ تغییری نکرده و فقط ترمیم شده و کتیبه‌ها و تزئینات داخلی هم با وجود بازسازی‌های چندباره، به همان شکل ابتدایی خود باقی مانده است. به عنوان مثال، در گذشته زمین‌های اطراف این حرم مطهر، قبرستان بوده که بعد از مدتها به مخروبه تبدیل شد. حدود سال ۵۰ شمسی بود که این آثار مخروبه، ترمیم شد و به پارک زرگنده یعنی همین فضای سبز اطراف حرم مطهر، با انواع درخت‌های چنار و کاج و همچنین چمن کاری و گل کاری تبدیل شد. بعدها، در حدود سال ۵۸ شمسی، یک بار دیگر حرم مطهر امامزاده اسماعیل علیه السلام ترمیم شد و زمین کوچک ۱۴۰ مترمربعی آن به بیشتر از شش هزار مترمربع گسترش پیدا کرد.

طرح جامع بهبود حرم مطهر

برای اینکه زائرین آن حضرت با مشکلی برای زیارت مواجه نباشند، طرح جامع حرم مطهر امامزاده اسماعیل علیه السلام در حدود هفت سال قبل انجام شد؛ در این طرح، دو بخش زیارتی و عبادتی در زمینی حدود ۴۳۰ مترمربع آماده شد تا عبادت و زیارت زائران باعث زحمت زائرین دیگر نباشد. یک نیم طبقه هم در حدود ۲۵۰ مترمربع بالای بقعه ساخته شده که با توجه به کمبود فضای آموزشی و کتابخانه‌ای، به عنوان کتابخانه مورد استفاده قرار گرفته است. یک مسجد در سه



طبقه، در کنار حرم مطهر امامزاده اسماعیل علیه السلام قرار دارد که فضای شبستان مرده مسجده بیش از ۴۰۰ مترمربع و نیم طبقه هم مخصوص بقولن است.

مراسم غبارروبی

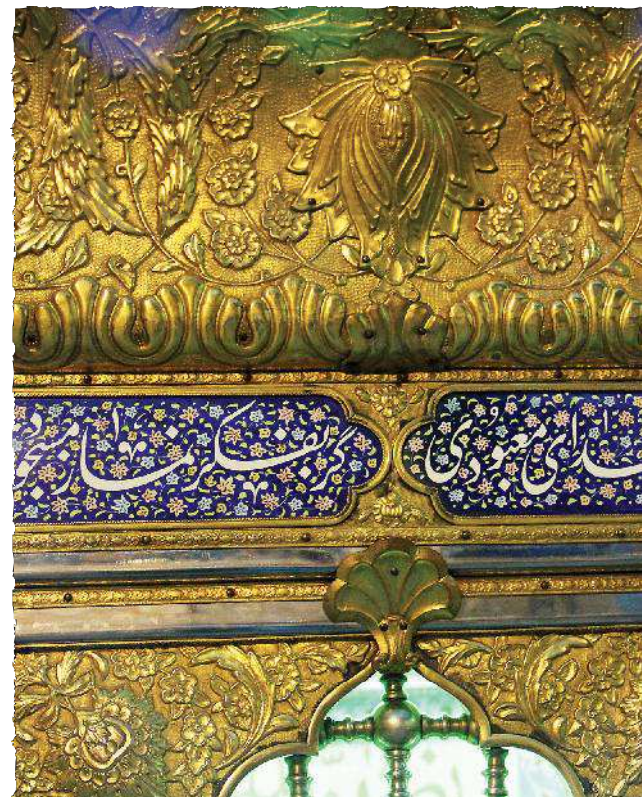
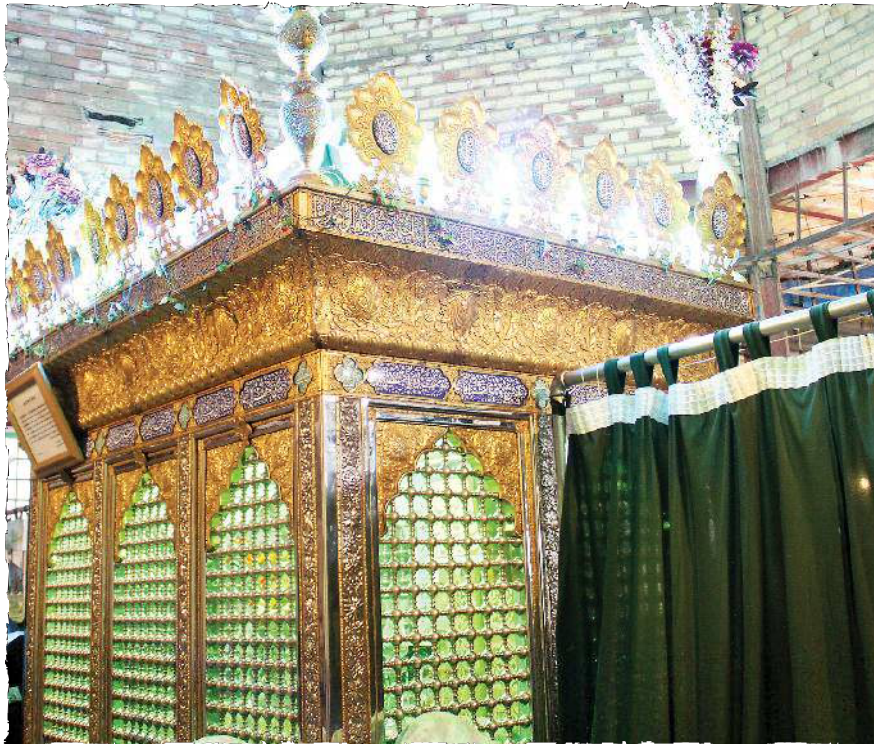
مراسم غبارروبی امامزاده اسماعیل علیه السلام به طور معمول و مستمر به صورت ماهانه انجام می‌شود. البته فصل‌های زمانی انجام مراسم غبارروبی تا اندازه‌ای به حجم نذورات مردمی بستگی دارد و در بعضی از یقاع متبرکه به دلیل حجم نذورات مردمی این کار زودتر انجام می‌شود. به طور معمول هم نذورات مردمی که در داخل ضریح متبرکه ریخته شده، با حضور نماینده اداره اوقاف جمع آوری و شمارش می‌شود و بعد از تهیه صورت جلسه، به حساب جاری حرم مطهر واریز می‌شود.

عزاداری‌ها و جشن‌های مذهبی

روزهای عزاداری یا سالگرد میلاد هر یک از ائمه معصوم علیهم السلام، جمعیتی از مردم مناطق گوناگون تهران و شهرهای دیگر، به زیارت امامزاده اسماعیل علیه السلام می‌آیند. در بین همه ین مراسم، مراسم عزاداری حضرت سیدالشهدا امام حسین علیه السلام در روزهای ماه محرم جایگاه خاصی دارد. روز عاشورا که می‌رسد، دسته‌های عزاداری از محله‌های گوناگون تهران مثل قلعهک، دولت، یخچال و... به سمت حرم مطهر می‌روند. در این میل، دسته عزاداری محله زرگنده میزبان مردم عزادار است.

درختی که قطع شد

تنه‌های کوچه قنات زرگنده، یک دیواری سنگی وجود دارد با پله‌های جنوبی و شمالی. سال‌ها قبل، کمی بالاتر از تنه‌های همین کوچه، تک درختی که‌نسال با تنه بسیار قطور وجود داشت. درختی قدیمی باشاخه‌های انبوه و فراوان که چند صد سال عمر داشت و ساکنان بومی زرگنده آن را درخت مقدسی می‌دانستند. به همین دلیل، مردم به شاخه‌های درخت و قوی آن درخت، پارچه‌های رنگارنگی به عنوان دخیل بسته بودند و طبیعتاً پشت هر گره، نذر و نیازهایی پنهان بود. بعدها عده‌ای آن درخت که‌نسال را به بهانه ساخت مدرسه، قطع کردند اما مردم، که آن درخت که‌نسال را نماد محله زرگنده می‌دانستند، متوجه نشدند که عمل قطع درخت چه کسی یا کسلی بودند. به این صورت بود که مدرسه نوری در ین محل جا خوش کرد





حرف‌های سید محمد حسین رسولی از هیأت‌های دانشجویی در مالزی سینه زنی در سرزمین مالایی‌ها

سعید موسوی

این‌که عده‌ای دانشجوی در کشوری مانند مالزی هر هفته دور هم جمع شوند و هیأت راه‌پیداوند تصورش هم سخت است چه برسد به اجرایش. اما همین دانشجویان خودمان که گاهی به اشتباه فکر می‌کنیم برای تحصیل در کنار هزار جور عیش و خوشی دیگر راهی مالزی می‌شوند این کار را می‌کنند و حالا در گوشه و کنار مالزی گاهی صدای حسین حسین عده‌ای شنیده می‌شود. با سید محمد حسین رسولی که خودش هم برای تحصیل به آنجا رفته و حالا پای ثابت این هیأت‌هاست درباره حال و هوای بچه‌های مالزی به گفت‌وگو نشستیم.

جلسات مختلف دانشمهای خودشان را به اشتراک می‌گذارند و نوعی هم‌زیستی را با هم تجربه می‌کنند و روز به روز هم مخاطب جلسات افزایش می‌یابد. تقریباً یک سال و نیم پیش که من به مالزی رفتم در یکی از همین جلسات جمعیت نه‌لیت‌آپین ۳۰ تا ۴۰ نفر بودند اما الان تقریباً حدود ۱۰۰ نفر در جلسات معمولی این هیئت حاضر می‌شوند.

■ هیأت‌هایی که گفتید با هیأت‌هایی که ما اینجا داریم فرق دارند؟ آنجا احتمالاً مجمعی است به نام هیأت که دانشجویان جمع می‌شوند و کار

■ شما آنجا مرکز اسلامی با موسسه خاصی دارید؟

ما مرکز اسلامی نداریم. چون نمی‌شود به صورت برنامه‌ریزی شده و علنی فعالیت کرد اما در سال‌های اخیر اقدامات بسیار خوبی انجام گرفته است. از جمله اینکه هیأت‌های مذهبی در شهرهایی که جمعیت یرانی قلیل توجهی وجود دارد به صورت خودجوش شکل گرفته‌اند و روز به روز فعالیت‌هایشان گسترده‌تر می‌شود.

نکته قلیل توجه این است که در این هیأت‌ها علاوه بر فعالیت‌های مذهبی، هم در حوزه فرهنگی و هم در حوزه علمی دانشجویان در

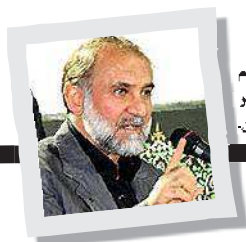
شما در مالزی چه می‌کنید؟

من در این کشور مدت یک سال است که در مقطع دکترا مشغول تحصیل و پژوهش در حوزه اسلامی سازی علوم هستم و بحمد الله کارم به خوبی پیش می‌رود.

■ در مالزی بیشتر با چه نخب آدم‌هایی سر و کار دارید؟

در مالزی بیشتر با دوستان هیأت‌های دانشجویی سر و کار دارم و کثر وقت آزاد بعد از درس در این برنامه‌ها می‌گذرد.





اساتید مختلفی از حوزه و دانشگاه آمده‌اند. حجج الاسلام آقایان میراحمدی، بهجت پور، سرلک، و آقای دکتر میرباقری و دیگر اساتید و بزرگواران.

نشد و بعدها آنجایی کس و کار شدند. آن دوره بعدها آسیب‌های جدی خوردند. به هر حال جامعه مالزی اسلامی است. واقعا آنجا اگر یک شیعه خوب عمل کند آبرویی است برای شیعه، و اگر خدای نکرده ظاهر و اخلاقش زینده یک شیعه امیر المومنین نباشد واقعا به چشم می‌آید. این خیلی به هویت ایرانی آسیب زد و متأسفانه پس لرزه‌هایش هم به شیعه خورد. آن‌ها که با فرهنگ شیعه آشنا نیستند به مصادیق نگاه می‌کنند. ما امیدواریم با این حرکت‌هایی که شده است موجی ایجاد شود و وضع کمی بهتر شود

■ نیازهای اصلی اعتقادی دانشجویان آنجا چیست؟ در چه فضاهایی بیشتر جای کار بیشتر وجود دارد؟

در همه حوزه‌ها نیاز است. لولا مخاطب دانشجوی، مخاطب خاص است. وقتی ما در مالزی حدود ۶ هزار دانشجوی دکتری داریم عددی واقعا قابل توجه است. یعنی در جلسات عادی هیأت از صد نفری که نشستند حدود ۵۰ نفرشان در حال گذراندن تحصیلات مدارج عالی هستند. لاسیتدی که آمدند عمدتا این فضا را خوب درک کردند و با توجه به آن خوب عمل کردند. مخاطب را شناختند و براساس نیاز مخاطب سخن گفتند. به نظر من در این روند اگر تدبیر بیشتری شود بهتر است.

■ این تدبیر از کجا باید شکل بگیرد؟ گاهی دوستان یا بودجه‌های بسیار اندک دانشجویی مثلاً ۱۰ رینگی یا ۱۰ رینگی این مراسم‌ها را می‌چرخانند و از جالب ریزنی‌ها هم میزان کمک‌ها بسیار محدود است. ما با مسئولین مختلف هم صحبت کرده‌ایم اما خوب است خیرین بداند در جمع‌های دانشجویی و آن هم با مخاطبینی این چنین با اخلاص و خوب، خیلی می‌توانند هزینه بکنند. خوش‌بختانه آنجا دبیرخانه‌های شکل گرفته و تمام هیأت‌ها خودشان جمع شده‌اند و دبیرخانه هیئت‌های مذهبی مالزی را شکل داده‌اند و به لطف خدا اعتماد بسیار خوبی هم بین بچه‌ها وجود دارد و اگر احتیاطا کمک‌های بسیار کمی باشد می‌توان بهتر ساماندهی کرد.

■ حتی احتمالا آنجا محصولات فرهنگی و سی دی و کتاب هم خیلی به کارنابان باشد. بلکه این‌ها واقعا مورد نیاز است اما باید با یک تنبیری توزیع شود. چون به هر حال آنجا ترویج شیعه ممنوع است.

بسیاری از ما ایرانی هاست و بستر مناسبی برای نشر و ترویج فرهنگ اسلامی است. همچنین این پرچم امام حسین علیه السلام و این نام زیبا است که برکت و زیبایی را به فضاهای معنوی می‌دهد و الا اگر قالب جلسات تغییر کند به این صمیمیت و ارتباط نزدیک منجر نمی‌شود. به نظرم این وجه مشترک همه آنهاست است که دل‌بسته و وابسته اهل بیت علیه‌السلام هستند.

■ برای هیأت‌های مالزی استاد بامداح یا سخنران از ایران هم دعوت می‌کنند؟ بله همکاری‌هایی می‌کنند. خوش‌بختانه تا الان لاساتید و مداحان خوبی دعوت شده‌اند و تصافا مجالس سینرژنی که آنجا برپا می‌شود لسان را یاد مجالس تهران می‌دازد. وقعا دوستان آنجا بسیار با شور و شفع هستند.

■ نایه حال چه کسلی را دعوت کرده‌اید؟ لاساتید مختلفی از حوزه و دانشگاه آمده‌اند. حجج الاسلام آقایان میراحمدی، بهجت پور، سرلک، و آقای دکتر میرباقری و دیگر لاساتید و بزرگواران. از مداحان هم آقای اطهری از قزوین آمدند که خیلی با ذوق و اهل شعر هستند و برخی دیگر از مداحین گرفتار که نام ایشان در خاطرم نیست.

■ برنامه‌هایی که مبلغ از ایران نمی‌آید چگونه اداره می‌شود؟

ما جلسات قرآن هفتگی داریم که این جلسه را آقای رفیعی که از شاگردان حاج آقا ربیعان اداره می‌کنند. دو مداح بومی هم داریم. ما هم هر کجا نوکری امام حسین علیه السلام باشد هستیم و جلسه درس هم تفسیر داریم. من سعی کرده‌ام که در فضاهای مختلف برنامه‌هایم را طوری تنظیم کنم که به همه هیأت‌ها آن‌هایی که نزدیک هستند هفته‌ای یک بار و آن‌هایی که دورتر هستند ماهی یک بار سر بزنم و خدا قوتی بگویم و لاجام و غلیفه نمایم

■ نگاه مردم مالزی به جامعه ایرانی چگونه است؟

قبلا نگاه مردم مسلمان مالزی به ایرانیان بسیار مثبت بود خصوصاً بعد از انقلاب اسلامی. یکی از این مبلغین به من می‌گفت که در لاول انقلاب مردم نام فرزندان‌شان را از شخصیت‌های مملکتی ما انتخاب می‌کردند. لکن از سال ۲۰۰۶ وضع تغییر کرده است چرا که به یکباره در این سلها جمع کثیری از ایران بهمنوان دانشجوی و مهاجرت آمدند و متأسفانه از نظر فرهنگی خوب مدیریت

علمی و مذهبی انجام می‌دهند. خیر دقیقاً هیأت است. بچه‌ها با رویکرد هیأتی دور هم جمع می‌شوند و افتخار می‌کنم که بگویم ما هیأت هستیم اما کار علمی هم می‌کنیم.

■ چه کار علمی؟ چون ما در هیچ هیأتی در ایران کار علمی انجام نمی‌دهیم.

به این صورت که مثلاً کسی در زمینه یک تحقیق علمی اطلاعات خاصی دارد. در یک شب هفته برنامه‌ای می‌گذارند و آن آقا می‌آید و در همان فضای هیأت مطالب علمی خود را ارائه می‌دهد. این کار از هیأت شهرک دسمینیم شروع شد و در دیگر هیأت‌ها نیز از این تجربه خوب استفاده شد. فضای دانشجویی فضای به اشتراک گذاشتن دستم‌م‌ست و این فضا خیلی فضای مبارکی است. الان هیأت محتبان الرسول که تقریباً یکی از قدیمی‌ترین هیأت‌های ایرانی در مالزی است هم همین روش را شروع کرده‌اند. همه این‌ها فضاهایی معنوی هم در کنارشان دارند حتی بعضی از دانشجویی که قبلاً هیأت نمی‌آمدند و گاهی غول‌عزشان هم متغول است بخاطر اینکه از آن فضای علمی هیأت استفاده کنند می‌آیند و تحت تاثیر قرار می‌گیرند. ما دانشجویان بسیار خوبی داریم که در زمینه علمی هم بسیار خوب هستند و دانشگاه‌های معتبر برای کنفرانس دعوت‌شان می‌کنند. نکته این جلسه است که این عزیزان برغم فضای بازی که آنجا وجود دارد، هیأت‌ها را انتخاب کرده‌اند و با شور و شوق وصف ناپذیر خدمتگذار هیئت هستند.

همین جا باید بگویم که مایک نقد جدی به فضای رساله‌های کشور داریم، زیرا در برخی رساله‌ها دانشجویان مقیم مالزی و سطح علمی آن‌ها را زیر سوال بردند. در حالی که واقعیت این نیست. ما کسلی را آنجا داریم که کشورهای پیشرفته از آن‌ها درخواست می‌کنند که به آنجا بروند و با افتخار می‌گویند ما ایرانی هستیم و فقط به ایران برمی‌گردیم. البته آسیب‌هایی هم وجود داشت که باید کنترل می‌شد، اما نه به قیمت اینکه بچه‌های خوبی که آنجا هستند نیز زیر سوال بروند. این نکته هم قابل تامل است که کثر کسلی که به مالزی رفته‌اند افرادی هستند که می‌خواهند برگردند و به کشور خدمت بکنند به نظر من باید از آن‌هایی که در حق‌شان اجحاف شده دلجویی کرد.

■ چه دلیلی داشت که قالب هیأت را برای فعالیت انتخاب کردید؟

لولا هیأت اهل بیت علیهم السلام نقطه اتفاق



یکی دو هیأت در سبزه‌های مختلف با کمک خبرنگار استیسی را در اختیار گرفته‌اند.

ایران کار را می‌کنند. یکی دو هیأت در ملزوی در شهرهای مختلف با کمک خبرنگار استیسی را در اختیار گرفته‌اند و الان آنجا را اجاره کرده‌اند که فضای دایمی است. مثلاً در شهر پینلنگ و سردلنگ فضایی دایمی داریم. جاب اینکه در مجلورت خله استیجاری در پینلنگ مرکز تبلیغات ادیان دیگر است. البته بچه‌ها در همان فضایی تنهایی و غربتی که دارند ارتباطات و انس‌هایشان بسیار خوب است. ما برای شهادت امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام هم مرتب مراسم داریم. کمتر شهادت و ولادت است که از قلم بیفتد.

■ **خطر خلعی از این جلسات در ذهن‌تان هست؟**

شب شهادت حضرت زهر اسلام الله علیه بود. دوستان پاچه زحمتی مدیریت آن سالن را راضی کرده بودند که آن سالن را بگیرند و من را برای آن سخنرانی دعوت کردند و مشغول سخنرانی بودم که دیدم عده‌ای ناآشنا در بین بچه‌ها نشسته‌اند و کمی تأمل می‌توانست به ما بگوید که این‌ها از مأمورین امنیتی هستند. خلاصه خادم آن هیأت برای من نامه‌ای کوچک نوشت که حاج آقا روضه نخواستید غریبه بین ما هست. خاطرم هست که آن شب ما مراسم را با یک دعای خیلی ساده تمام کردیم اما واقعا غربت و مظلومیت حضرت زهر اسلام الله علیه را آن شب از عمق وجود احساس کردیم. همه بچه‌ها اینگونه بودند. اهل بیت به گونه‌ای هستند که در همین غربت‌ها و اقلیت‌ها چراغ هدایتشان همیشه پیش روی بشر بوده و همیشه دل‌هایی که دنبال هدایت بودند مورد عنایت و لطف ایشان قرار گرفته است.

دست‌های خیلی از نخبگان‌شان اتفاقاً به این قضیه روی آورده‌اند. این‌ها نمی‌دانند که هر برخوردی که می‌کنند ذهن‌های مردم بیشتر به سمت این قضیه تمایل پیدا می‌کند که بدانند واقعا این فرهنگ و مذهب شیعه چیست. البته ما باید قبول کنیم که ما در کشوری هستیم که باید به قوانین آن کشور احترام بگذاریم. و اینکه ما کاری کنیم و زود فضا را از دست بدهیم که هنر نیست. هرچه این فضاها محدودتر شوند کار برای ما سخت‌تر می‌شود.

■ **نمونه برنامه‌ریزی و برگزاری مراسم‌ها چطور است؟ چه کسانی تصمیم‌گیرنده هستند؟**

برای هر برنامه‌ای که داریم دوستان پروپوزال تهیه می‌کنند و طرح اولیه را می‌پژند و در شورای هیأت برای آن تصمیم‌گیری می‌کنند، که چه برنامه‌هایی داشته باشند. یک نفر خادم هیأت به عنوان مسوول اصلی و گرداننده است با شورای ۳ نفره که هیئت امنای هیأت هستند و دوستان دیگر با آنها هماهنگ هستند و هر برنامه مسوولی دارد که آن مسئول از الف تا ی ذی‌الاستان را باید مدیریت کند. از تزیینات گرفته تا سخنران و... متأسفانه یکی از مشکلات ما ندانستن فضای مناسب است و بچه‌ها هر دفعه باید ۲۰۰ رینگت تا ۵۰۰ رینگت برای مکان هزینه کنند و واقعا این معضلی شده. به ما اجازه نمی‌دهند که در مساجد برنامه اجرا کنیم و هزینه‌های سنگینی را دوستان می‌پردازند. این هم هست که باید هر شب فرش‌ها و بلندگو و امکانات هیأت را همه را جمع کنیم و دوباره برای جلسه بعد پهن کنیم. حتی اگر فردا شب هم برنامه داشته باشیم باید شب جمع کنیم و فردا دوباره پهن کنیم و این خیلی انرژی می‌برد و دوستان با همه وجود

■ **آیا محدودیت خاصی هم برای برنامه‌های شما.**

جهت برگزاری مراسم مذهبی وجود دارد؟
با توجه به اینکه کشور مالزی یک کشور چند ملیتی است بدین صورت که ۵۵ درصد جمعیت این کشور مالایی و ۳۰ درصد چینی و ۱۵ درصد هندی هستند یک موضوع پیش از هر چیز مسئولین مالزی را نگران می‌کند که بین مالایی‌ها اختلاف جدی بیفتد و لذا هر چیزی که بخواهد جمعیت مالایی را به دو بخش تقسیم کند مقابله می‌کنند از این رو ایشان از نفوذ شیعه در جامعه مالایی که بیشتر شفاهی مذهب هستند احساس نگرانی می‌کنند و به نظر نمی‌رسد مشکل عمده‌ای با شیعه داشته باشند.

از سوی دیگر نفوذ وهلیت در دستگاه حاکمیت مالزی و پول‌هایی که در آن جا خرج می‌کنند هم بی‌تأثیر نیست. در اداره «جاکیم» آنجا که همان اداره امر به معروف و نهی از منکر محسوب می‌شود حدود دو سال است برخی عناصر فراطبی وهلیت نفوذ کرده‌اند و با همان اتهاماتی که ما از وهلیت‌ها می‌شنویم دقیقاً همان‌ها را بدون اینکه مطالعه دقیقی در این زمینه انجام داده باشند به شیعیان نسبت می‌دهند. اما خوشبختانه در فضای دانشجویی و بین ایرانیان تاکنون منعی وجود نداشته است.

■ **بر خورد دولت با کسانی که شیعه را ترویج می‌کنند چگونه است؟**

بر خوردن‌شان بر اساس قوانین شورای امر به معروف و نهی از منکر است. هر چند که این قانون در دو سال گذشته قوت گرفته و بر اساس آن تبلیغ شیعه مجازات قانونی دارد در علشورای سال گذشته نیز موردی پیش آمد و با خود شیعیان مالزی برخورد شد که هنوز هم پرونده دادگاهی آن مفتوح است.

ناگفته نماند که بعضی از طلاب تحریک شده توسط وهلیتون هم در طول این مدت مرتب در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های مطبوعاتی شیعیان را هدف آماج تهمت‌ها قرار می‌دهند و متأسفانه مزه خوش خدمتی این فرد را هم به او داد و دو هفته پیش او را بعنوان «داتوک» که یک منصب دولتی است معرفی نمود. اما از آنجا که عمو شود سبب خیر اگر خدا خواهد! بعد از این برخورد برخی دانشجویان می‌آیند و به من می‌گویند که استاد ما پرسید که این شیعه چیست که با آن اینگونه برخورد کرده‌اند؟ دوستان می‌گفتند وقتی ما توضیح‌حالی در حد دانش خودمان می‌دهیم و آن‌ها متحیر می‌مانند که چقدر خوب و جالب است ما اصلاً این چیزها را در مورد شیعه نمی‌

فرهنگ



کتساب خواب، دست مردم
نمی‌رسد
ساعتی با الهامی یک پاتوق
فرهنگی، در ایستگاه مترو



تقدیم به سه ساله ایا عبدالله
گودال سرخ دلستان عاشقی
هزار ساله را روایت می‌کند



تجربیل نمی‌گیرند
حال و روز مستندسازی مذهبی
در گفت‌وگو با سهیل کریمی



دفاع مقدس؛ گنجینه‌سوره‌های
تاب
کریم پورمی گوید: کسانی
که می‌گویند کار دفاع
مقدس، مخاطب ندارد صد
درصد به خطا رفته‌اند



ساعتی با اهالی یک پاتوق فرهنگی، در ایستگاه مترو

کتاب خوب، دست مردم نمی‌رسد

زینب السادات شاه‌صاحبی

تا حالا از دیدن یک عالمه کتاب خوب در یک کتابفروشی، به وجد آمده‌اید؟ یا بهتر بگوییم؛ تا حالا کتابفروشی دیده‌اید که همه کتاب‌هایش خوب و خواندنی باشد؟ اگر ندیده‌اید، سری به «کتابستان» بزنید و مطمئن باشید که دست خالی بر نمی‌گردید. اهالی کتابستان علاوه بر اینکه حساسی کتاب خوانده‌اند و مشورت کرده‌اند تا در حوزه‌های مختلف، کتاب‌های خوبی برای مخاطبان‌شان گزینش کنند، یک تفاوت ویژه هم با کتابفروشی‌های معمولی دارند: کتابستانی‌ها، به محتوای همه کتاب‌هایشان مسلط‌اند. هر کس وارد می‌شود، یکی از بچه‌های کتابستان سراغش می‌رود و سر حرف را باز می‌کند و «چه می‌خوانید و چه می‌خواهید و...» اتفاقاً بیشتر وقت‌ها هم این مشاوره به یک انتخاب درست منجر می‌شود؛ این را از رضایت مشتری‌ها در مراجعه دوم و سوم می‌توان فهمید.

اهالی کتابستان؛ چند دانشجوی خوش فکر و اهل مطالعه‌اند که چند سالی است با هم کار فرهنگی می‌کنند، از پایگاه بسیج مسجد محله شروع کرده‌اند و به «کتابستان» رسیده‌اند و البته فکر‌ها و حرف‌های بزرگ‌تری هم دارند که برای بعضی هنوز فرصت پیدا نکرده‌اند و بعضی دیگر، پشت در اتاق مدیران فرهنگی، به پن‌بست خورده‌است. احسان‌عالمی، دانشجوی اقتصاد نظری محسن داوودآبادی، دانشجوی کارشناسی ارشد مدیریت رسانه محمد صمصامی دانشجوی علوم ارتباطات و وحید نصیری کیا، طلبه حوزه علمیه قم و چند نفر از دوستان‌شان، از پایه‌گذاران «کتابستان» هستند که برخی از آنها در این گفت‌وگو حضور داشتند و برخی به اقتضای کار و درس و تحصیل، غایب بودند.

صمصامی: بچه‌های یک محل هستیم و از بچگی در مسجد محله رفت و آمد می‌کردیم. از همان جا کم‌کم با هم آشنا شدیم. در مسجد یک



فرم‌لنده خوب داشتیم به نام آقای «محمد دوست» که تصافاً آدم خوش فکری بود و به تعلیم و تربیت خیلی اهمیت می‌داد. یک گروه هفت نفری بودیم که جلسهای خوبی در آن مسجد داشتیم و فرم‌لنده‌مان هم خیلی خوب ما را هدایت می‌کرد. کلاس‌های مختلف داشتیم و سیر مطالعاتی برای خودمان تعریف کرده بودیم. کار را با کتابهای شهید مطهری شروع کردیم. حتی به تحلیل روزنامه‌ها هم رسیده بودیم. هر هفته یک روزنامه را مشخص می‌کردیم و هر روز از هفته یک نفر روزنامه را رصد می‌کرد. آخر هفته در جلسه مشترک، تحلیل می‌کردیم که مثلاً فلان روزنامه با چه طرز فکری پیش می‌رود و چه می‌کند و چه بخش‌هایی دارد و... البته در فضای فکری بچه‌های دبیرستانی. دلوودآبادی: در آن جلسه‌ها قدرت و جسارت

بحث کردن و حرف زدن را پیدا کردیم یعنی یک محیط فرهنگی را در سطح خودمان تجربه کردیم. با هم کار می‌کردیم، بحث می‌کردیم، کارمان را ارزیابی می‌کردیم. از هم انتقاد می‌کردیم و در نهایت دوستی و رفقتان هم سر جایش بود. چون هر کس می‌دانست کارش مورد نقد قرار گرفته، نه شخصیت‌اش.

توزیع در جبهه انقلاب؛ دغدغه مشترک

عالمی: کار را مقیاسی «کتابستان» از سر یک دغدغه شروع شد. آن هم نه به هوای دست و پا کردن یک شغل، برای جبران کمبود و خلأیی که در جبهه انقلاب می‌دیدیم. ما قبلاً در مجموعه‌های فرهنگی مثل مسجد و بسیج دانشجویی کار می‌کردیم. خلأیی که احساس کردیم این بود که در بین مجموعه‌های کارهای فکری و اعتقادی خیلی کم است. بیشتر، قالب کار مهم است. مثل برگزاری اعتکاف و اردوی مشهد و... حتماً این برنامه‌ها هم برکتهای معنوی خودش را دارد، اما آن تأثیر عمیق و جدی که ضرورت داشت، از این کارها در نمی‌آمد. این

دغدغه با خواندن کتاب «دغدغه‌های فرهنگی» آقا شروع شد. حضرت آقا می‌گویند: کتاب علاوه بر رشد کیفی، بیدار رشد کمی هم داشته باشد و کتابهای خوب در دسترس مردم باشد. ما با دوستان طلبهای که شاگردان حاج آقا مجتهدی بودند و حالا به قم رفته‌اند، مشورت‌هایی کردیم. در نهایت دیدیم جریان توزیع کتاب اصلاً دست جبهه انقلاب نیست. ۸۰-۹۰ درصد در دست جریان‌های روشنفکری و جریان‌های مقابل جبهه انقلاب بود. کتابهای خوب نوشته می‌شد اما به دست مردم نمی‌رسید، چون شبکه توزیع کتاب دست آن‌ها بود. خلاصه اینکه دغدغه اصلی، توزیع کتاب در جبهه انقلاب بود. رمضان ۱۴۲۲، شهریور ۱۳۹۰ کار را شروع کردیم. دلوودآبادی: اصل قضیه برمی‌گردد به سال ۸۶-۸۷ که طرحی راه افتاد و طلبه‌ها در ایستگاه‌های مترو مشغول کتاب می‌دادند، این طلبه‌ها از دوستان ما بودند و در آن طرح گاهی به آنها کمک می‌کردیم. اما کم‌کم حس کردیم محدود شدن این کار به ماه رمضان خوب نیست. ۱۷ شهریور سال گذشته، بین فروشگاه افتتاح شد.



از مشاوره به کتاب رسیدیم

عالمی: پروژه اولیه دوستان طلبه این بود که خارج از سیستم‌های تبلیغی سازمان تبلیغات به روستاهای دور افتاده می‌رفتند که معمولاً هنوز روحانی به آنجا راه پیدا نکرده بود. اما بعد از چند سال که این طرح را اجرا کردند به این نتیجه رسیدند که لولیت تهران خیلی بالاتر از شهرستان‌ها است. دامنه شهرها در آن مناطق محدود است و میزان نفوذ آن افراد هم در جامعه خیلی کم است. به همین دلیل به سمت تبلیغ در تهران آمدند و فضاهای شلوغ را برای کار انتخاب کردند. یکی از بهترین جله‌ها برای این کارها هم مترو است که آدم‌ها از طبقه‌های مختلف اجتماعی و با سلاطین و گروه‌های سنی متفاوت در آن رفت و آمد دارند.

کم کم قرار شد به جای مشوره‌های کوتاه مدت، کتاب دست مردم بدهند که هم اثر دقیق‌تری دارد و هم در نبود ما می‌تواند برای فرد راه گشای باشد. برای کتاب‌ها تخفیف گذاشتند که استقبال شود. اما نکته مهمی که سبب شکوفایی کار آن‌ها شد، این بود که خوششان کتاب‌ها را خوانده بودند. یعنی اگر یک طلبه می‌خواست کتاب رضا امیرخانی را

دست مردم بدهد خودش قبلاً آن را خوانده بود. حالا برای مردم توضیح می‌داد و به آن‌ها در انتخاب کتاب مناسب کمک می‌کرد. مردمی که تا حالا کمتر از وجود کتاب‌های خوب خبر داشتند از این طرح استقبال کردند.

ما هم از آن تجربه استفاده کردیم و بعد از پیگیری و رایزنی توانستیم محل ثابتی برای فروشگاه فراهم کنیم. ایستگاه شهدا را هم به دلیل ساختار و بافت مذهبی مردم در این منطقه انتخاب کردیم.

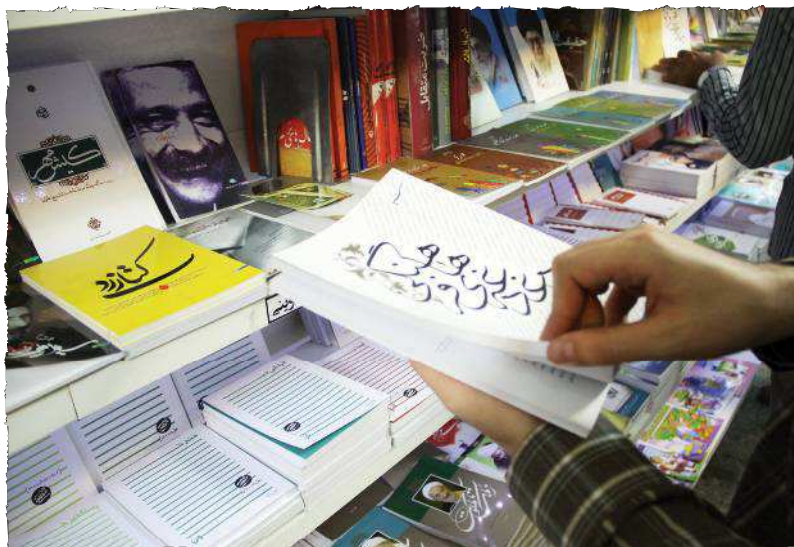
آقای امیرخانی سال لول که کار ما را دید، گفت: این طرح را که دیدم یاد مترو نیویورک افتادم. آنجا مبلغان مسیحی و کشیش‌ها در ایستگاه‌ها می‌ایستادند مقابل یک میز که کتاب‌های آسمانی مختلف روی آن است. هر مسافری که رد می‌شود، می‌گویند: ببخشید می‌توانم پنج دقیقه وقت را بگیرم؟ بعد در پنج دقیقه حضرت مسیح را از کتاب‌های مختلف آسمانی معرفی می‌کنند از قرآن تا انجیل و لوستا و... در آخر هم اصلاً نمی‌گویند مسیحی شوید، تشکر می‌کند و تمام می‌شود.

سازو کار انتخاب کتاب

دوودآبادی: ۶-۷ سال است که با هم رابطه داریم.

نگاه فرهنگی‌مان شبیه هم بود و لعل کتاب خواندن بودیم. خیلی از چاپ لول‌های کتاب‌ها را خودمان به هم هدیه دادیم. در همان کتاب دغدغه‌های فرهنگی، آقا می‌گویند اگر بخواهیم فرهنگ گسترش کمی پیدا کند، باید مردم را کتابخوان کنیم و اگر بخواهیم گسترش کیفی پیدا کند، باید کتاب خوب تولید کنیم. ما به دلیل سن و سال کم، تا الان فرصت و بضاعت تولید کتاب خوب را نداشته‌ایم. تصمیم گرفتیم مردم را کتابخوان کنیم. بخش زیادی از وقت ما و دوستان به کتاب خواندن می‌گذرد و با شروع این کار، در خواندن جدی‌تر هم شده‌ایم. به همین دلیل در انتخاب کتاب‌ها، بخشی از کار تجربی بود و به خواننده‌های خودمان بر می‌گشت.

عالمی: در مشورت‌ها به این نگاه رسیدیم که اگر مثلاً بخواهیم فرهنگ دفاع مقدس زنده شود و رواج پیدا کند، فارغ از شعار و کارهای نمادین، مردم باید در این حوزه کتابخوان شوند و روی محتوا شناخت پیدا کنند. به همین دلیل در حوزه‌های مختلف جست‌وجو و کتاب‌های خوب را پیدا کردیم. در انتخاب کتاب‌ها، یک سری از



کارها مهردار است و معلوم است در چه زمینه‌ای کار می‌کنند؛ مثل انتشارات روایت فتح و اسراء و صدرا و... که کتابهایشان خیلی نیاز به گزینش ندارد.

در پاره یک سری از کتابها هم از شبکه دوستان مان در حوزه و دانشگاه که می‌دانستیم هم فکر خودمان هستند، کمک گرفتیم. کتابها را دانه به دانه به این صورت گزینش کردیم و به شبکه اضافه شد. الان حدود ۴ هزار عنوان کتاب گزینش شده داریم.

گاهی نتیجه کار برای خود ناشر و نویسنده هم جالب بود که کتاب را از کجا پیدا کردید و چگونه توانستید در این مدت این تعداد از آن را بفروشید. شاهد مثالش کتاب «پرواز بر فراز و هوو دینا» از انتشارات قدیانی است که تا سال گذشته، چاپ سال ۸۱-۸۲ آن با قیمت ۱۵۰۰ تومان پیدا می‌شد. رماتی است در فضای جهان اسلام و جنگ بوسنی و حضور رزمندگان ایرانی در آنجا. من این کتاب را در نمایشگاه دیدم و خواندم و به دوستان دادم. تعدادی را به فروشگاه قم فرستادیم و در اینجا هم عرضه کردیم. استقبال خوبی از آن شد و فروش بالایی داشت.

خانهای خانان را جدی گرفتیم

دو دایمی: نکته دیگری که مارعیت کردیم این بود که عموما در چنین فضاها و کارهایی، فقط قشر دانشجو و نیازهای آن‌ها را در نظر می‌گیرند. از این طرف دانش آموزان و دبیرستانی‌ها می‌مانند و از آن طرف هم اقشار بعد از دوره دانشگاه و مسن‌ترها. مثلاً یکی از گروههایی که در این فضاها مغفول می‌ماند، ختم‌های ختم دار هستند. ما این نیازها را هم در نظر گرفته‌ایم و اتفاقاً استقبال خوبی از طرف این قشر داشته‌ایم. عالمی: تولید و جهت دادن و شناخت ذائقه در این کار خیلی مهم است. قبل از شروع کار نگاه ما این بود که در زمینه ادبیات و رمان و شعر کار کنیم. اما وقتی کار را شروع کردیم، دیدیم خیلی از مشتری‌هایمان ختم‌های ختم دار هستند که درباره موضوع خانواده تربیت فرزند و... کتاب می‌خواهند و ما چیزی برای آن‌ها نداشتیم. دنبال رفتیم، دیدیم اتفاقاً کتابهای خوبی در این حوزه هست، انتخاب کردیم و به فروشگاه آوردیم. این تقریباً به همان شناخت ذائقه مخاطب برمی‌گردد. مشتری‌های زیادی هم داشتیم که بعد از خواندن همین کتابهای خانواده و ازدواج و تربیت و... آمدند و گفتند که مثلاً فلان مشکل ما با این کتاب برطرف شد.

گفت: «اتاق عشق؟ عشق دیگر چه کلمه‌ای است؟ می‌دانید اگر بگوییم «اتاق عشق» روزنامه‌ها با ما چه کار می‌کنند؟»

چرا مترو؟

صمصامی: یک دلیل اینکه کار را در مترو راه انداختیم، این بود که فضای بین بچه حزب الهی‌ها و جامعه تلطیف شود. وقتی مردم از قشرهای مختلف، می‌بینند یک سری بچه حزب الهی، ریشو و بسیجی، جایی را راه انداخته‌اند و در موضوع‌های مختلف کتاب می‌فروشند با مردم خوب و راحت ارتباط می‌گیرند و می‌روند و می‌آیند، برایشان خیلی جالب است. برای ما هم تجربه ویژه‌ای است. مثلاً در زمان برگزاری نمایشگاه کتاب ۱۵ روز در ایستگاه تجریش، یک فروشگاه موقت زدیم. رفتار مردم برای ما خیلی جالب بود، برای مردم هم جالب بود. می‌آمدند صحبت می‌کردند و مشوره می‌گرفتند و ... جلب اینکه پر فروش‌ترین کتاب ما در آنجا، «علل گریش به ماندگرمی» شهید مطهری بود در مجموع هم فروش بالایی داشتیم.

عالمی: نوع کتاب‌هایمان همین کتاب‌ها بود، یعنی به دلیل اینکه ایستگاه تجریش است، کتاب‌هایمان تغییر نکرد. همین کتاب‌ها را می‌فروختیم و فروش بالایی داشتیم. مثلاً کتاب شعر حمیدرضا برقعی، کتاب‌های سید مهدی شجاعی و رضا امیرخانی، کتاب‌های اخلاق علمای مختلف خیلی فروش می‌رفت. مکرر درباره شناخت اهل بیت علیهم‌السلام از ما کتاب می‌خواستند، نکته مهم این بود که ما به کتاب‌ها تسلط داشتیم و می‌دانستیم برای هر نیاز و هر تقاضایی چه کتابی را باید معرفی کنیم. دلوودآبادی: اعتقاد ما این است که مخاطب به این خوراک فکری نیاز دارد و اگر این نیاز از طرف جبهه فکری انقلاب پاسخ داده نشود دیگران سراغ آن‌ها می‌روند. پس بهتر که ما با شناسایی کتاب‌های خوب، در موضوع‌ها و گروه‌های سنی مختلف، این نیاز را پاسخ دهیم.

حلقه واسطه

دلوودآبادی: نتیجه دیگری که از این تعامل با مخاطب بیرون می‌آید، این است که نیاز مخاطب به واسطه فروشنده و مشوره، به نویسندگانی جبهه

فقه‌ای به قد و قواره بچه‌ها

ابتدائی خواستیم در حوزه کتاب کودک وارد شویم. اما کم‌کم بر اساس تقاضاهایی که شده به این سمت هم رفتیم. مثلاً طبقه پایین قفسه‌های ما جزو انبار بود، مادرها که با بچه‌ها به فروشگاه می‌آمدند، بچه‌ها چون قدشان کوتاه بود، مدام کتاب‌های قفسه پایین را نگاه می‌کردند و برمی‌داشتند و به تقلید مادرشان کتاب دست می‌گرفتند. کم‌کم به این فکر افتادیم که برای بچه‌ها هم کتاب بیلوریم و در این قفسه پایین جا دهیم. الان حدود ۱۲۰ عنوان کتاب کودک داریم. یک کارشناس هم داریم که مطالعه مذهبی دارد و کتاب‌های مذهبی کودکان را به ما معرفی می‌کند. چون حجم کتاب کودک کم است انتخاب آن هم راحت‌تر است.

اینجا یک پاتوق فرهنگی است

صمصامی: از ابتدا قصدمان این نبود که فقط یک کتابفروشی باز کنیم و کتاب‌های خوب بیلوریم و مشوره بدهیم و تمام شود. تعریف فروشگاه ما، یک پاتوق فرهنگی است نه فقط یک کتابفروشی. چون دانشجو و طلبای که اهل کتاب نیست، اگر به یک کتابفروشی بروند، جذابی برایش ندارد، باید قضا را طوری تعریف کنیم که این گروه از افراد ابتدا به قضا جذب شوند. باید یک پاتوق خوب درست کنیم که به واسطه فضای جذاب و احساسی آن پاتوق، فرد به کتاب خویش هم‌گرایش پیدا کند. یعنی اجاره یک محل و آوردن کتاب خوب مرحله اول کار است. باید کم‌کم ذائقه‌ها را بشناسیم، با نویسندگانی ارتباط بگیریم، واسطه مخاطب و نویسنده شویم، اهالی کتاب را به اینجا بیلوریم، نقد کتاب راه بیندازیم و ... خلاصه با ایجاد یک پاتوق خوب بتوانیم آدم‌های مختلف را به این فضابکشانیم.

البته به دلیل معیشت دوستان و روزمرگی خودمان و همکاری نکردن مدیران فرهنگی، هنوز تا رسیدن به این ایده‌آل فاصله زیادی داریم. مثلاً فاصله برخی از مدیران فرهنگی و واقعاً تعریفی از جایگاه خودشان و مسوولیت‌ها و ظرفیت‌های کارشان ندارند. مثلاً ما به یکی از همین مدیران پیشنهاد دادیم که یک اتاق به نام «اتاق عشق» در مترو راه اندازی شود که دقایقی قبل از اذان، شعرهای آیینی در آنجا خوانده شود. آن آقا حرف ما را که شنید با تعجب





محمد مصمصامی: دنبال گسترش کمی این مدل نیستیم، بیشتر گسترش کیفی مدنظرمان است، چون با شرایط فعلی و عدم حمایت مسوولان، گسترش کمی، کار سخت و فرسایشی است

اتفاق فکر

حاشیه

درست پیشنهاد می دهیم اعتماد می کنند

داوودآبادی: جبهه انقلاب گرچه در توزیع و تولید، کمبود دارد، اما در همه موضوعات یک منبع حداقلی دارد، یعنی آدمهای متعددی بودند که وارد فضاهای مختلف شده اند و آثاری به جا گذاشته اند. کفایت این منبع در اختیار اهلش قرار بگیرد. نکته دیگر این است که ما کتاب را به مثابه درمان استفاده و عرضه و پیشنهاد می کنیم. نه صرفاً برای گذران اوقات فراغت و گرفتن یک سری اطلاعات. در مرودهای که در همین فروشگاه با مردم داشتیم، آدمهای مختلفی مثلاً می آیند و می گویند «من یک کتاب درباره اخلاق می خواهم». طرف وارد فروشگاه که می شود، خودمان سرافش می رویم و با او هم صحبت می شویم. کم کم ارتباط می گیرند و اعتماد می کنند.

عالمی: اعتماد مردم به مشاوره ما از اولین کتابی که به آن ها پیشنهاد می کنیم، نشأت می گیرد. مثلاً فرد می آید و می گوید «یک کتاب عاطفی برای یک مرد با زن و بزرگی ها می خواهم». ما یک کتاب معرفی می کنیم و می گیرد و می رود. اگر کتاب را که خواند، احساس کند همان چیزی است که می خواسته و جوابگوی نیازش است، اعتماد می کند و دیگر در موضوعهای مختلف از ما کمک می گیرد. حتی گاهی توانستیم جهت فکری و سلیقه و ذائقه طرف را عوض کنیم. مثلاً یک نفر در یک فضای بی ربط، از همین رمان های عشق و عاشقی دم دستی می خواند، چند رمان خوب و پرمحتوا به او دادیم، الان مشتری این نوع نگاه و این جنس از کتاب ها شده است. در حقیقت وجه تمایز اصلی کار ما با کتب فروشی های دیگر، همان مسلط بودن به محتوا و مشاوره دادن به مردم برای یک انتخاب درست است.

داوودآبادی: فهرست کتابهای پرفروش کتابستان را هم در آورده ایم و در معرض دید مردم گذاشتیم تا اگر یک نفر وارد شد و سرمان شلوع بود یا طرف اهل معشرت نبود و نمی توانست ارتباط بگیرد، بتواند از این فهرست استفاده کند.

انقلاب منتقل می شود. ما حلقه واسط این سیکل می شویم. اگر ۶۰ تا تقاضا درباره یک موضوع داریم و کتاب خوبی برایش پیدا نمی کنیم، به فلان نویسنده این نیاز را انتقال می دهیم که روی آن کار کند و کتاب بنویسد. دوستان ما در قم الان به این تعامل رسیده اند و ما هم دنبال رسیدن به این مرحله هستیم.

برای دلگرمی نویسنده ها

برای یک نویسنده خیلی مهم است که کتابش زودتر و بیشتر به دست مخاطب برسد. در فضای روشنفکری اگر کتابی نوشته شود بلافاصله به چاپ دوم و سوم می رسد، چون شبکه توزیع آن ها درست عمل می کند. ما هم باید برای نویسنده انقلاب اسلامی، این تضمین را ایجاد کنیم که اگر کتاب خوب بنویسد، با این روش توزیع، می توانیم مثلاً چند هزار تا از کتابش را در مدت کوتاهی به فروش برسانیم. با این کار انگیزه نویسنده هم تقویت می شود.

مثلاً رمان «کسی دیرتر» که منتشر شد، آقای سیدعلی شجاعی از ما تشکر کرد که در مدت کوتاهی - حدود دوماه - توانستیم ۴۰۰ عنوان از آن را به فروش برسانیم. یا مثلاً کتاب «نمیرا»ی آقای کریمیار که منتشر شد، دوستان طلبه ما در قم و در فضاهای تبلیغی از آن استفاده کردند و تبلیغش را کردند و حدود ۴ هزار عنوان در آنجا به فروش رفت. نویسنده از این موقعیت خیلی خوشحال و دلگرم شده بود.

هدف دیگر این است که ظرفیتهای تسلی جبهه انقلاب را معرفی کنیم و به مردم پیشنهاد کنیم. اگر فلان نویسنده ۴ تا کتاب خوب دارد اما خیلی شناخته شده نیست، ما روی او تبلیغ کنیم. مثلاً می شود با سخنران فلان هیأت صحبت کنیم که: آقا شما دارید درباره امام زمان عجل الله تعالی فرجه منبر می روید، این کتاب هم درباره ایشان است و کتاب خوبی است، روی منبر از این کتاب نام ببرید، ما هم پیروز از هیأت آن را می فروشیم. قطعاً حرف آن سخنران به دلیل چیلگامی که پیش مخاطب و مستمعش دارد، برای آن ها معتبر است و همین به فروش کتاب کمک می کند.

کار با قالبهای خودی

داوودآبادی: یکی دیگر از جمله های مهم آقا در

همین کتاب دغدغه های فرهنگی این است که اهلای فرهنگ انقلاب اسلامی برای کل فرهنگی، در قالبهای خودشان کار کنند. آسیبی که این فضا را تهدید می کند این است که مثلاً فلان گلهی دوستان سراغ قالبهای روشنفکری می روند و به اقتضای آن قالب کم کم از آرمان های خودشان کوتاه می آیند. یکی از دلایل موفقیت مجموعه کتابستان این است که ما در قالب خودمان کار کردیم و خدا هم کمک کرد که البته این به معنی خشک بودن و استفاده نکردن از ابزارهای هنری نیست.

پول کتاب برکت دارد

علمی: برنامه ریزی مشخصی برای زمان کاری هر نفر نداریم. چون همه دانشجو هستیم و مشغول درس. فقط با هم هماهنگ می کنیم که هر کس وقتهای خالی یا زمان های بین کلاس هایش را به اینجا بیاورد. هزینه ها را با فروش کتاب تلیم می کنیم. به ویژه که پول کتاب برکت خاصی دارد و مشتری های ما اهل خمس و زکات و حلال و حرام هستند و این برکت به مال ما می دهد. حقوق بچه ها را از همین پولی که از مشتری می گیریم، می دهیم و نمی گذاریم پول وارد سیستم بانکی شود. دنبال گسترش کمی این مدل نیستیم، بیشتر گسترش کیفی مدنظرمان است. چون با شرایط فعلی و عدم حمایت مسوولان، گسترش کمی، کار سخت و فرسایشی است. می خواهیم این مدل رایج شود و مردم از وجود کتابهای خوب با خبر شوند.

«صله کتاب» در راه است

عالمی: حضرت آقا می گویند اگر مثل خوراک و پوشاک و امور خیریه که مردم نذر و هزینه می کنند، درباره کتاب هم خیرات و صدقه کتابی می گذاشتیم، سرانه مطالعه کتاب در جامعه خیلی بیشتر می شد. ما این کار را در فروشگاه خودمان شروع کردیم. می خواهیم یک حلقه واسط باشیم بین خیران و کسانی که مشتاق و اهل کتابخوانی هستند، اما توان و بضاعت خرید کتاب را ندارند. قرار نیست کتاب رایگان به کسی بدهیم، مثلاً یک کتاب ۹ هزار تومانی را مشخص می کنیم و یک روز در هفته آن را ۳ هزار تومان به صورت صدقه کتاب عرضه می کنیم.

آقای گویند اگر
مثل خوراک و
پوشاک و امور
خیریه که مردم نذر
و هزینه می کنند
در باره کتاب هم
خیرات و صدقه
کتاب می گذاشتیم،
سرانه مطالعه کتاب
در جامعه خیلی
بیشتر می شد



موضوع مهم در شعر انتظار انقلابی و پویا، این است که امام زمان
اصلاً غایب نیست، بلکه حضور دارد. امام حاضر است ولی گیرنده‌های
ما ضعیف هستند و نمی‌توانیم امام را ببینیم.

امام حاضر است

لطف‌گیرنده‌هایتان را تنظیم کنید!

رضا اسماعیلی / شاعر مجموعه حنجره سرخ



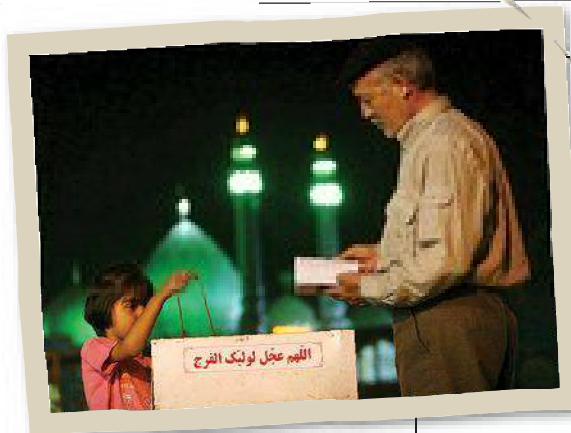
موضوع «انتظار» از دو منظر
قبل بررسی است. یکی
زاویه‌ای که دید آرمان‌شهری
و مدینه فاضله‌ای دارد. این
نظرگاه سعی دارد نگاه
جهان‌بینی اسلامی داشته‌باشد که انتظار حضرت
مهدی عجل الله تعالی فرجه‌ش است. نگاه دوم
مختص شاعران می‌شود و خاص‌تر است. در نگاه
دوم همه دو نوع نگرش وجود دارد. یکی انتظار
تفعالی است و دیگری انتظار انقلابی و پویا. اصل
آسیب‌های وارده به شعر انتظار، از جلب نگرش
تفعالی به آن وارد می‌شود.

در رویکرد انتظار پویا، رویکرد شاعران، رویکرد
معرفت‌شناسانه است. این نوع نگاه تبیین جهان
عصر موعود را در نظر دارد و آن را به تصویر
می‌کشد و تصویری از سیمای انسان کامل ارائه
می‌کند. در این زمینه شاعرانی مانند حافظ هستند
که در شعر انتظارشان، دین‌داری و مسلمانی ما را
در بوته نقد قرار می‌دهند و البته با رندی و زیرکی
تمام، این کار را می‌کنند.

موضوع مهم در شعر انتظار انقلابی و پویا این است
که امام زمان اصلاً غایب نیست، بلکه حضور دارد.
امام حاضر است ولی گیرنده‌های ما ضعیف هستند
و نمی‌توانیم امام را ببینیم. از شرایط عصر ظهور
این است که به سمت اصلاح‌گری برویم که یکی
از نشانه‌های خودنقدی و خودآزمایی است. یعنی
همان که اشاره می‌شود این منم که مشکل دارم
و گیرنده‌های من هستند که باعث می‌شوند شرف
حضور امام را از دست بدهم. حافظ هم می‌گوید تو
خود حجاب خودی حافظ، از میان برخیز.

این شعرهای بی‌معرفت!

اما در شعر انتظار تفعالی، خلاف این موضوع را
شاهدیم. آسیب‌های اصلی وارده به شعر انتظار از
همین نوع تفعالی، وارد شده است. البته هرچه از
نظر زمانی جلوتر آمده‌ایم، مشکلات و کمبودها،
بهبود پیدا کرده‌اند. اما برخی از شاعران این نوع
انتظار، در مرحله مرحله محبت متوقف شده‌اند
و فقط می‌گویند «من دوستت دارم» یا «کی
می‌آیی؟» و سخن‌های از این دست، به نظر من



شاعران، همین دوست دارم
کافی است. این جملات که شعر
دچار سطحی‌نگری می‌شود
و حرکتش در سطح خواهد
بود، یعنی تبدیل می‌شود به
یک گزارش عاطفی و صرفاً
رمانتیک.
شاید تعبیر درستی نباشد
این مثال را بزنم ولی اگر
فیلم‌های هندی را دیده
باشید، برای تماشا به یک

بسته دستمال کاغذی نیاز دارید، چون احساسات
را در لحظه تحریک می‌کنند اما به محض خروج
از سینما ماجرا یادتان می‌رود. چنین اشعاری هم
کاربردی بلندفیلم‌های هندی دارند و کارکردش فقط
در فضای خونده شدن آنها بر دارد که مجالس و
هیئت‌های مذهبی است. در مجالس هم لشک شما
را در می‌آورد ولی اثرش کوتاه مدت است. بعد از
آن، هیچ معرفتی اضافه نشده است.

این ره که می‌روید به ترکستان است!

نکته دیگر، ترسیم سیمای محبوب به صورت
یک معشوقه زمینی است. متأسفانه شاعران ما
گاهی شعر انتظار را در حد توصیف و تمثالی
یک معشوقه زمینی و جسمی تنزل می‌دهند که
با خواندن شعرشان اصلاً شک می‌کنی این شعر
برای امام زمان عجل الله تعالی فرجه‌ش سروده شده
به یک معشوقه زمینی. من هم از آفات جدی شعر
انتظار است که ممکن است با وجود آن سر از
ترکستان در بیاوریم. اگر چنین شعرهایی را شعر
انتظار بدانیم، بسیاری از شاعران پیش از انقلاب
هم می‌توانند مدعی شوند که شاعر انتظار بوده‌اند.
موضوع برخی از اشعار انتظار هم شانه خالی کردن
از بار مسوولیت‌ها است. هیچ روزنه امید و نکته
مثبتی ندارند. جامعه در این گونه اشعار، مطلقاً
سیاه است و به هیچ وجه انگشت اتهام به سمت
خود شاعر گرفته نمی‌شود. مخاطب با خواندن
این اشعار دچار قسردگی می‌شود. اگر این شعرها
در دوران طاغوت سروده می‌شد، به نظر یرادی
نداشت. نیما، اخوان و فروغ از این شعرها دارند ولی

شعرشان در آن زمان، انقلابی به حساب می‌آمد.
چون درد جامعه را نشان می‌داد. شاعران عصب
جمعه هستند و آن‌چه در زمان طاغوت درباره
شب و تاریکی می‌گفتند، خدمت به روشنی بود
آن شعرها آرمی بودند ولی امروز باید در کنار
بیان نکات منفی و تاریک، به نکات مثبت هم
اشاره شود، چون شعر انتظار، شعر فردای روشن
است.

سوپرمن لازم نیست، انسان ترسیم کنید!

آسیب بعدی درباره اشعار انتظار، اسطوره‌سازی
به جای الگوسازی است. انسان معاصر به الگو
نیاز دارد. اگر از معصومان علیهم السلام
سوپرمن و انسان‌هایی ماورایی بسازیم که در
دسترس نیستند، چه خاصیتی برای ما دارد؟
نمی‌خواهم ویژگی‌های امامان معصوم را نفی
کنم ولی نباید آن‌ها را در آسمان قرار دهیم
و از آن‌ها قدیس بسازیم. شخص پیامبر صلی
الله علیه و آله می‌فرمود: «من هم بشری مانند
مردم هستم. غذا می‌خورم، با کودکان بازی
می‌کنم، ازدواج می‌کنم و همه کارهایی را
که یک انسان معمولی انجام می‌دهد، انجام
می‌دهم.» شعر انتظار باید به انسان معاصر این
امید را بدهد که ظرفیت الگو شدن را دارد
و می‌تواند به سمت این لوسوها حرکت کند.
خرچمان را سریعاً جدا نکنیم که مرتب مدح
بگوییم و از اسام معصوم افسانه و لبر قدرت
خیالی خلق کنیم. بلکه او را در دسترس انسان
معاصر قرار بدهیم

کریمپور می گویند: کسانی که می گویند کار دفاع مقدس، مخاطب ندارد صد در صد به خطا رفته اند

دفاع مقدس؛ گنجینه سوژه های ناب

علی روحانی

«نیمه پنهان» ها، میزده - چهارده سال پیش در انتشارات روایت فتح متولد شد و به تدریج «از آسمان» و «اینگ شو کران» و چند مجموعه خاطرات جنگ دیگر هم کنار آن نشست تا یادگار میلمر تضای آوینی، در حوزه خاطرات جنگ گوی مبیقت را از دیگران بریابد و پیشتاز باشد. کتاب های کم حجم این مجموعه ها، که با زحمت جماعتی از تازه کارهای عرصه داستان و تالیف نوشته و جمع و جور می شد، از قضا که نه، به تدبیر و خوش فکری متولیانش، خواندنی از آب درآمد و دست مخاطب دیده شد. متولیان روزهای تولد «نیمه پنهان» یا در دسترس نبودند یا از گفتن حرف های به زعم خودشان تکراری، طفره رفتند، اما در این گفت و گو، سراغ محمد حسین کریم پور، مدیر فعلی انتشارات روایت فتح رفتیم که حدود چهار سال است بر این مسند تکیه زده و حالا استمرار «نیمه پنهان ها» در دست او و همکارانش است.

طبیعی باشد و قابل لگوپرداری. به ویژه که این آدمها در زندگی شخصی هم الگوهایی نبودند که بلورپذیری شان برای مخاطب جوان، سخت باشد. اگر درست و خوب روایت شوند، مخاطب به راحتی و حتی از پس سال های زیادی که از جنگ فاصله گرفتیم، با آنها ارتباط برقرار می کند. نکته بعدی این بود که در ادبیات کار، تامل کردند از جمله های مطول فاصله گرفتند و ساده و موجز نوشتند. به ادبیاتی رسیدند که به این بلورپذیری کمک کند. در این مجموعه یک ویژگی دیگر هم وجود دارد و آن اینکه سعی شد رابطه های انسانی بین آدمها پررنگ شود. از بیان روابط خشک و

مقدس می تواند در انتقال مفاهیم و ارزش های این دوره کمک کند، بدون اینکه راوی حاضر باشد و خودش را به موضوع تحمیل کند، چیزی را که در مراحل مختلف شکل گیری شخصیت و روابط خلواتی آدمها اتفاق افتاده همان را بی کم و کسوت، با زبان ساده و روایی مطرح کند. پس اولین شاخصه امت داری در بیان این اتفاقها و خاطرات بود. نکته دوم این بود که سعی کردند از این آدمها لگوهای دست یفتنی ترسیم کنند. خواب و خوراک و خشم و غضب و مهری و رفتار با بیسیجی زیر دست و همسر و بچه و... همه

از طرح اولیه کتاب های خطر و شروع این کار در روایت فتح بگوید... انتشار مجموعه نیمه پنهان از سال ۷۸ شروع شد. دوستای گرد هم نشستند و به فراخور تعلقت فردی و مواجهه با موضوع، این طرح را پی ریختند.



■ چه کسلی بودند؟ آقای کوروش علیانی، ختم حبیب جعفریان و آقای رنجبر. این دوستان کار را شروع کردند. اعتقاد بر این بود که رویت ساده از موضوع دفاع

رها کردیم. اما بیت دوم را محکم گرفتیم. کار را شروع کردیم، سوال بی جا نپرسیدیم و گوش همان رابه اندازه دنیا باز کردیم تا هر چه خود راه به ما می گوید یاد بگیریم. من امروز بعد از یک و نیم دهه می توانم با تجربه و مطالعه توضیح بدهم که چه شد، اما آن روزها ما این «چه شد» - یا اگر با موقعیت آن روز بگویم چه خواهد شد - را نمی دیدیم، ما می نوشتیم و بعد نوشته را با محک مخاطب می سنجیدیم. اولین مخاطب هم خود ما بودیم. من خاطرم هست ماها پنج خاطره را می نوشتیم و باز نویسی می کردیم تا بالاخره این پنج خاطره طوری شدند که می شد خواندنشان و خجالت نکشید. مثل الان نبود که طرف در سی

به عنوان ویراستار وارد مجموعه ی انتشاراتی و لیسته به موسسه روایت فتح شدم. بعد اندک اندک جلوتر رفتم. نوشتیم، مشاور کتاب شدیم، دبیر مجموعه شدم و نهایتا سرویراستار - یا به قول ریچ در آن روزهای موسسه مسئول امور کتاب - شدم. حالا این که چگونه به این نوع رویت رسیدیم، رلستش این که بگویم ما رسیدیم اصلا ادعای گزافی است. آن دو بیت را شنیده اید که می گوید گر مرد رهی میان خون باید رفت از پای فتاده سرتگون باید رفت تو پای به راه در نه و هیچ مهرس خود راه بگویند که چون بید رفت ما که اهل خون و سرتگون نبودیم، بیت اول را

روایتی
کاغذی
از روایت
فتح
آوینی

خارج از متن

کوروش علیانی - دبیر مجموعه نیمه پنهان ماه

■ انتخاب سوزده و نویسنده در این مجموعه چه ساز و کاری دارد؟

اولین کاری که در فرآیند تولید این کتابها انجام می‌شود این است که سوزده را خوب ببینیم، به همین دلیل تحقیقات مفصل و گسترده‌ای انجام می‌شود. این تحقیقات کمک می‌کند که قبل از ورود به مقام تالیف ظرفیت‌های سوزده را بشناسیم. بعد از این تحقیقات که نقطه شروع کار است، بلشناختی که از احوالات و تجربه و روحیه نویسنده‌ایمان داریم، کار را به یکی از آن‌ها رایج می‌کنیم. اما قبل از اینکه انتخاب قطعی شود، نویسنده کار را می‌خواند که ببیند می‌تواند ارتباط مفهومی با موضوع برقرار کند یا نه. انتخاب نویسنده اصلا یک کار اداری و رسمی نیست، کاملا دلی و جهت‌دار است. اگر نویسنده با سوزده ارتباط گرفت، کار شروع می‌شود.

■ تحقیقات در چه سطحی است؟ مصاحبه‌های اولیه و...

بله. البته برای این مجموعه چند دسته نویسنده داریم؛ یک گروه کسانی که خودشان نویسنده و مولف هستند مثل خاتم جعفریان و خاتم برادران که نیازی به مشاور ندارند. ولی بعضی‌ها نوکلم هستند. در کار با این گروه از کسانی که قبلا به این حوزه ورود داشته‌اند و توانمندی‌های ادبی دارند، کنار این نویسنده‌های تازه کار به عنوان مشاور می‌گذاریم که در یک محیط گفتگویی بتوانند کار را پیش ببرند. در این روند ممکن است خیلی، نویسنده بگوید بخشی از قضا در این مصاحبه‌ها خوب ترسیم نشده و تحقیقات تکمیلی لازم است. این امکان برای آن‌ها فراهم می‌شود که مثلا اگر از فلان سال تا فلان سال خوب ترسیم و

رابطه شکل می‌گیرد. از طرفی واکنش حقیقی این افراد در پرمه‌های مختلف، در فراز و نشیب‌ها و سختی‌های زندگی در دوران جنگ، در شکست‌ها و پیروزی‌ها و... از چشم همسر نشان پنهان نمی‌ماند و رویت پذیر است.

اینکه شهید همت در لوچ خستگی، بعد از سه روز مبارزه مستمر و بدون استراحت، بعد از سه شب بیداری و عملیات با سر و وضع و لباس‌های گلی و خاکی به خانه می‌آید و پنهان از چشم همسر، خودش لباس‌هایش را می‌شوید، یک مدل متعالی است. لباس شستن کار مهمی نیست، مهم این نگاه است که در زندگی مشترک چه‌گاه یک همسر را چطور و کجا باید دید. همسر، همیار و هم رزم و همراه این آدم‌ها است. انسان مسلمان در جزئی‌ترین کارهایش برای رسیدن به کمال برنامه دارد. این مدل‌ها وجود دارد، این چیزها اتفاق افتاده و نیازی به داستان‌پردازی و قهرمان‌سازی ندارد. کیفیت درست ببینیم و خوب روایت کنیم تا جوان امروز آن را تحویل بگیرد. ۱۰ تا نمونه به یک مرد جوان معرفی می‌کنید که این افراد این طور با همسرانشان رفتار کرده‌اند. هیچ وقت همسر را خدمتگزار خود نمی‌دانستند. حتی از نظر فکری به جز مواردی که امنیت کار و جنگ به آن‌ها اجازه نمی‌داد، در همه موارد با همسرانشان گفت‌وگو و مشورت داشتند. این بخش از روایت، آن حوزه‌ای بود که در حضور اجتماعی این آدم‌ها دیده نمی‌شد و کسی هم این رابطه را با آن‌ها تجربه نکرده بود، به همین دلیل نام این مجموعه کتاب‌ها، «پنهان» شد. تا امروز حدود ۱۷ کتاب از این مجموعه منتشر شده و آن شالوده استمرار هم خواهد داشت.

اداری و روزمرگی‌ها و... پرمیز شد. در «پنهان» این ملاحظاتی برای ترسیم روایت این افراد در محیط خانواده و با همسر به کار گرفته شد. اینکه همت‌ها و چمران‌ها در محیط خانواده و بیرون از خانواده چطور بودند و تاثیر این دو محیط بر هم چگونه بود. یعنی مسایل جنگ که خشن‌ترین شرایط را ایجاد می‌کند، چه تاثیری بر روایت عاطفی یک زن و شوهر دارد. در مجموعه کتاب‌های مختلف رفتارها و روایت این آدم‌ها را در موقعیت‌ها و مکان‌های مختلف ترسیم کردیم؛ «یادگاران»، «از چشم‌ها» و... و بعد سراغ محیط خانواده و ارتباط با همسر آمدیم. نه عالی‌ترین سطح روایت عاطفی یک

انسان با نسلی خارج از وجود خودش در این



مقام آسیب‌شناسی در دو پاراگراف چیزهای خوبی را نشان داده. طبیعی هم هست. خودش توانسته بود به شیوه‌ی صحیحی از روایت تلویزیونی جنگ برسد و می‌توانست آسیب‌های آن شیوه‌ی خام را ببیند.

ما سعی کردیم یک روایت کاغذی پیدا کنیم که بیشتر شبیه روایت فتح مرتضی آوینی باشد تا شبیه روایت‌های هر شبه گزارشگران جنگی تلویزیون

www.bao.ir

شب عملیات یک ضبط صوت خیلی ظریف همراه او بوده و تمام مدت روشن بوده و لو همین طور که می‌جنگیده تمام چیزهایی را که می‌دیده و می‌شنیده روی آن نوار ضبط می‌کرده. متأسفانه نوار هم تا چند ثانیه قبل از اصلیت نهایلی را ضبط کرده و بعد تمام شده است. حالا می‌خواهید بشنویدش. به گمان شما جمله‌های این نوار چه قدر شبیه خاطره‌گویی‌های بعدی هم‌زمان همین برادر شهید خواهند بود؟

شهید آوینی، توی یکی از مقالاتش درباره‌ی گزارشگران تلویزیونی جنگ نوشته. گمان کنم خوب است تمام کسانی که امروز می‌خواهند از جنگ خاطره بگویند یا بشنوند آن مطلب را یک بار بخوانند. در

ثانیه یک صفحه مطلب تولید می‌کند و گمان هم می‌کنند خدمت کرده. «آن خشیت بود که هر توان زد.»

بعد از چند ماه این پنج خاطره را گذاشتیم کنار هم، دیدیم ویژگی‌های مشترکی دارند. همه خیلی کوتاه هستند؛ از خاطره‌های چند صفحه‌ای به خاطره‌های زیر یک صفحه تبدیل شده‌اند. از جزئیات غیر لازم خالی هستند. شرح نظامی عملیات نیستند. همه یک چیز بودند، شرح حضور یک انسان در میانه‌ی معرکه. نسلی با مختصات رزم‌مندی ایرانی دفاع مقدس و معرکه‌ای با مختصات دفاع مقدس. فرض کنید برادری دارید که در جنگ شهید شده. حالا آمده‌اند به شما می‌گویند (خیال است دیگر)



می‌رسیم. متأسفانه ما خوب این حوزه و ظرفیت‌هایش را نشناخته‌ایم و محصول خوب هم تولید نکردیم و خوب عرضه نکردیم یعنی کارهای انجام شده را درست به دست مخاطب واقعی‌اش نرسانده‌ایم، بعد نشت‌هایم و می‌گوییم دفاع مقدس مخاطب ندارد. اگر آثار به روش‌های مختلف در کشور عرضه شود، کتاب

روی زمین نمی‌ماند. من می‌توانم ادعا

کنم «روایت فتح» جزو معدود نشران دولتی است که خودکفا است. همه نشران دولتی به نحوی از دولت تغذیه می‌کنند اما من از محل فروش آثارم تغذیه می‌کنم. این یعنی که من مخاطب دارم. کتابها را گوشه‌ایبار نریخته‌ام و مفت و مجانی همه نکرده‌ام. مخاطب دست توی جیبش کرده و پول درآورده و محصول من را خریده. بسیاری از مخاطبان من آدمهایی هستند که تک‌نسخه، تک‌نسخه خرید می‌کنند یعنی مخاطب سازمانی و خریدار کلی نیستند. من فروش دارم و این یعنی مخاطب دارم. پس اگر در طول فرآیند تولید، یعنی از ایده تا عرضه، خوب عمل کنیم، مخاطب داریم.

■ برای «همه پنهان‌ها» کاری کردید که مثلاً به دست مخاطبان اصلی‌شان که دختران نوجوان و جوان و خاتمه‌های خانه دار هستند، برسد؟

نه متأسفانه این یکی از همان مشکل‌هایی است که گفتم در بخش توزیع داریم. بعضی از این آثار البته به چاپ‌های بیستم و بعد از آن هم رسیده، بیشتر کتاب‌های این مجموعه هم از چاپ هفتم و هشتم گذشته است. ولی باز هم قلیل هستم که چاپ ششم و هفتم برای یک مقطع زمانی چندساله مطلوب نیست و باید بهتر کار کنیم. مثلاً هنوز نتوانستیم یک برنامه ریزی داشته باشیم که کتابها در مدرسه‌ها یا جامعی که محل مراجعه و رفت و آمد ختم‌ها هست، دیده شود. البته کاری درباره کتاب شهید مدق کرده‌ایم و این کتاب را به آموزش و پرورش و فضای هنرمندان بردیم تا کاری مشابه کارهایی که برای کتاب «دا» انجام

تعریف نشده، اطلاعات دقیق‌تری از این محدوده زمانی به دست بیاید. زمانی که کار نوشتن تمام شد، کتاب به خانواده آن شهید یا جلباب سپرده می‌شود و خانواده آن را می‌خوانند و هر نقطه نظری که دارند، تذکر می‌دهند. زمانی که مهر تایید خانواده پای کار آمد، کتاب به چاپ سپرده می‌شود.

■ سوزمه‌ها را چطور انتخاب می‌کنید؟ اولویت‌هایی دارید؟

یک نقشه برای این کار تهیه شده که مثلاً تا شهید ارتشی، بعد پنج تا شهید از این مقطع زمانی و... اما این‌ها ایده اولیه است. گاهی که وارد کار می‌شویم به بن بست می‌خوریم. مثلاً فلان همسر شهید مطلبی برای گفتن ندارد، فوت کرده است، جواب نمی‌دهد، یا مادر فلان شهید پیر است و خاطراتش را فراموش کرده است. مثلاً مادر شهید باقری با زحمت، خاطراتش به سی و چند صفحه رسیده است. پس یک نقشه اولیه هست اما باید در مرحله‌های بعدی هم جواب بگیریم که کار انجام شود

■ با نویسندگانی حرفه‌ای هم در ارتباط هستید که به عنوان کارشناس از آن‌ها مشورت بگیرید؟

اینجا برای ارزیابی تحقیقت و مصاحبه‌ها و خروجی کار که کتابها است، یک کارگروه وجود دارد که وظیفه‌اش ایدمپر دازی، طراحی، کمک به تولید، ارزشگذاری محتوایی و... است. مثلاً الان برای کتاب «از چشم‌ها»ی پروچردی و شهید محلاتی، آقای حسن بنی‌علری است. البته چون موضوع ما خاطره است و داستان نیست، سراغ رمان نویس نمی‌رویم.

■ استقبال مخاطبان چگونه است؟

دو میزان برای ارزیابی مخاطب داریم. اول این نکته را بگوییم؛ اینکه می‌گویند دفاع مقدس مخاطب ندارد از نظر من در صد به خطا رفته‌اند. در حوزه موضوعی ظرفیت‌های دفاع مقدس به قول فرمایش رهبر انقلاب گنجی است که هنوز کشف نشده است و موضوع‌های فرولتی در سطح کاملاً حرفه‌ای دارد که اگر به آن‌ها پردازیم، سال‌های متعددی از لحاظ معیارهای تسلی، ارزشی، داستانی، شخصیت‌ها، اتفاق‌ها و... به سوزمه‌های بکر

می‌شود، درباره این کتاب هم انجام شود.

■ رایزنی دارید که این‌ها تبدیل به فیلم‌نامه‌های داستانی و مستند شود؟

فیلم شهید مدق تهیه شده و ان شاء الله اسال عرضه می‌شود. کتاب شهید چمران در کاری که آقای حاتم‌کیا آن را می‌سازد، استفاده شده است. کتاب‌های ما به عنوان منبع در اختیار جامعه است. اینکه از این منبع چه استفاده‌هایی شود، بستگی به دیگران دارد.

■ برای ترجمه کارها هم برنامه‌ای دارید؟

در ترجمه نگاه ما این است که بخشی از این آثار مکتوب، ویژه فرهنگ و آداب و مسایل ما است و وجه ترجمه ندارد. ادبیات و فرهنگ و مرلوداتش عام نیست، بین‌المللی نیست. مثلاً رابطه با همسر در محیطی که هنوز خانواده موجودیت دارد، کاربرد دارد. پس باید یک سری اشتراک‌های فرهنگی با جامعه مخاطب پیدا کنیم و بعد سراغ ترجمه برویم. علاوه بر این باید نیاز و مطالبه‌ای در جامعه هدف ایجاد شود، بعد سراغ عرضه ترجمه برویم چون تهیه و توزیع یک طرفه و با نگاه یک طرفه، هیچ وقت از سوی مخاطب جواب نمی‌گیرد. گاهی یک نشر دغدغه دارد و سراغ کار می‌آید و برایش هزینه می‌کند، اما اگر این اتفاق نیفتد، کار بی‌نتیجه است.

■ قرار نیست سراغ شهدای خارج از کشور، مثلاً شهدای مقاومت یا شهدای بیداری اسلامی بروید؟

فعلاً در بضاعت مانیتست. شاید در یده پردازی‌های آینده به این طرح برسیم اما امروز ین برنامه را نداریم.



حاشیه

من و آن زن دست به یقه شدیم!

حبیبه جعفریان - نویسنده مجموعه نیمه پنهان ماه

دیروز کتاب چمران از سری «نیمه پنهان ماه» را برداشتم. بعد از دوازده سال - و دوباره خواندم می‌خواستم قصه نوشتنش را بنویسم. برداشتم که فقط بخوانم. می‌دانستم الان دیگر در برابر آن تجربه عجیب برآمده‌ام. بلاهای زیادی سرم آمده و ذهنم از حادثه‌های بسیار و از آفتاب و باد، چغندر شده و پوسته، کلفت خواندم و به نظر می‌رسید همه چیز مرتب است. به نظر می‌رسید زمان همان‌طور که از او انتظار می‌رود کارش را خوب انجام داده است. خواندم تا رسیدم به این صحنه که تلغز زنگ می‌زند. از خط مقدم است یا یک جایی که آن‌جا می‌دانند آدم‌ها توی خط مقدم چه بلایی سرشان آمده. گوشی دست دوست خاتم چمران است. به او دارند می‌گویند چمران زخمی شده و در بیمارستانی در اهواز است.

غاده چمران می‌رود بیمارستان. آن‌جا راه قول خودش «می‌شناسیده» خودش آن‌جا کار می‌کرده و وارد حیاط که می‌شوند و برخلاف بقیه مستقیم می‌رود سمت سردخانه «خودم می‌دانستم مصطفی شهید شده و در سردخانه است. زخمی نیست. به من آگاه بود که مصطفی دیگر تمام شد. رفتم سردخانه و پادم هست آن لحظه که جسدش را دیدم گفتم اللهم تقبل منا... او را بغل کردم و خدا را قسم دادم به همین خون مصطفی، به همین جسد مصطفی که در آن‌جا تنها نبوده خیلی جسد‌ها بود...» و دوباره گریه‌ام گرفت. مثل همان روزهایی که این متن را می‌نوشتیم. مادرم گاهی که در این لحظات غمگینم می‌کرد می‌گفت: «آخر این چه کاری است تو انتخاب کرده‌ای؟ «نون» ات را می‌زنی توی خون‌ات، می‌خوری» (مادرم هر وقت می‌خواهد توصیف کند که کسی خوشی زهرمارش شد می‌گوید نوش به خوش، تر شد).

به نظرم اصل کار همین است. در مستند یا داستان فرقی نمی‌کند. مهم درگیر شدن است. اگر با سوژه درگیر شوی ممکن است چیزی نصیب کسی بشود. نصیب خودت و خواننده‌ات و البته قطعاً «نون» هم به خونت. تر خواند شد. بعضی‌ها می‌گویند باید حرف‌های بلشی و منغلورشان از حرف‌های کسی است که فاصله ایمنی‌اش را با سوژه حفظ می‌کند ولی درست در آمدن. کار، نتیجه حرکت ظریفی میان دوری و درگیری با سوژه است. چیزی که هیچ نویسنده یا آفریننده‌ای نمی‌تواند مقدار و کم و کیفش را دقیقاً توضیح بدهد. حرکت ظریفی میان قلب و مغز: میان «خون و نون». میان این که خوشی و آرامش را حفظ کنی و لقمه نلت را در بیلوری و به دندان بکشی یا رنج و خوشی دیگران را به درون بکشی، درگیر شوی، تنها شوی و خون‌آلود بنویسی.

برای من همه چمران همین بود. اسلش همین بود. می‌توانم توضیح بدهم که این کار چطور قدم به قدم شکل گرفت و پیش رفت اما همه این قدم‌ها و پیش‌رفت‌ها از لحظه‌ای اتفاق افتاد که درگیری آغاز شد. من و آن زن دست به یقه شدیم و واضح بود که خون به پا خواهد شد.

www.hamshahrimg.com

عاشقی در حوالی خط پایان

سمیه وظیفه خواه

در روزگار ما که بزرگترین دغدغه خیلی از جملات تسوان - لبته آقایان هم در این میدان خیلی عقب‌تر از خانم‌ها نیستند - برند و مارک و خرید و ست کردن لباس و لوازم زندگی و خرید حتی به قیمت ابتلا به قسط و وام است و مهم‌ترین دغدغه بچه داری‌مان؛ خواباندن و غذا دادن و مارک شیر و پوشک و لبلش، خواندن چند جلد کتاب مختصر و مفید در قافله «نیمه پنهان» هلا تلنگر که چه عرض کنم، پتکی است بر سر سبک زندگی‌مان.

شاید بلورش سخت باشد که قهرمان این روایت‌ها نه از آن سوی مریخ آمده‌اند و نه قرن‌ها پیش زندگی کرده‌اند همین بیست - سی سال پیش بوده‌اند و هنوز هم هستند و می‌شود از زبان خودشان خواند و شنید و تا آخر کتاب هم دهان‌مان باز می‌ماند که چطور می‌شود به کسی دل بست که سه روز بعد از عروسی، وصیت نامه‌اش را در دست می‌گذارد و می‌رود. چطور می‌شود بچه‌ای را که پشت سر پدرش زار می‌زند بغل کرد و آرام کرد تا مردی برود که امیدی به

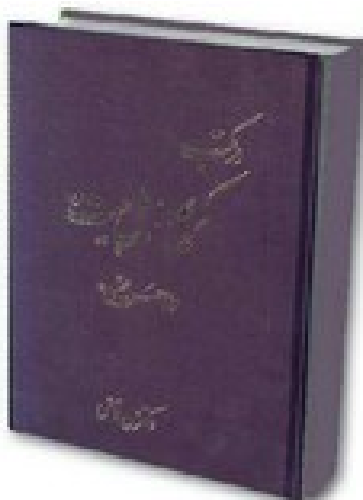
شوکرانی برای جشن تولد من!

طیبه مولایی

ساعت از دوازده به یاد گذشته بود و رسماً وارد روزی شده بودیم که من متولد شده بودم. به قول همیشگی خودم! یک‌سال دیگر به مرگ نزدیک و به قدر همین یک‌سال بر تجربه‌هایم افزوده شد؛ اما پیش از تجربه حجم انبوه‌هایم سنگینی می‌کردا شمع سنگینی بود و مثل خیلی وقت‌های دیگر، درگیر فلسفه پیچیده زندگی‌ام بودم! برای گریز از هر چه فکر و خیال، به هندزفری پناه بردم. خسته از صدای تکره توی هندزفری؛ یاد سفارش خولهرم افتادم، چندروزی بود یک کتاب بریم کنار گذاشته بود؛ می‌گفت با همه روایت‌هایی که از جنگ‌ها، تفوت دارد. سبک نوشتارش هر کسی را به وجد می‌آورد و من شیفته این جمله‌اش شده بودم...

شروع کردم؛ کتاب «پتک شوکران» شهید ایوب بلندی به روایت همسر. جمله به جمله که عبور می‌کردم از کلمات، بیشتر جذب مفهوم می‌شدم. ادبیات ویژه‌ای داشت، واژه‌ها و چند سالگی‌ام را جور دیگری خواندم.

روزهای زندگی امام کریم



در قالب صلح یا جهادی عظیم در پوشش صلح. برای او این مهم بود که مکتب زنده بماند، اگر چه طی طریق در آن راه به شهادت جگر گذاز خودش منجر گردد.

«در مکتب کریم اهل بیت علیه السلام» نام کتابی است از دکتر علی قائمی که زندگی و سیره امام دوم شیعیان را در ۴۶۵ صفحه و با هدف تبیین زوایای ناشناخته دوران حیات کریم اهل بیت علیه السلام و رفع شبهات رایج درباره برخی از مقاطع زندگی این بزرگوار از جمله صلح یا معاویه، نوشته شده است.

مطالب این کتاب در ۱۸ فصل تنظیم شده که حدود ۸ فصل از آن روزگار خلافت و شرایط سیاسی جامعه مسلمانان در دوران امام حسن مجتبی علیه السلام را روایت می کند. چاپ دوم «در مکتب کریم اهل بیت علیه السلام» را انتشارات امیری سال ۸۶ روفه بازار کتاب کرده است.

«او را کریم اهل البیت علیهم السلام خوانده اند، نه فقط به دلیل کرمها و بخششهای کریمانه اش، بلکه بیشتر به دلیل بزرگواریها و بزرگ منشی و جودمردیها و گذشت او از همه چیز به نفع اسلام. او همان بزرگواری است که آن همه سرزنشها و زخم زبانها و اعتراضها را به جان خویش خریدار شد تا اسلام زنده بماند. در تمام جریانهای مربوط به صلح و در برابر آن همه تعرضها جایی را نمی بینید که برآشوبد و راه پرخاشگری در پیش گیرد

مکتب او، مکتب نرمش حکیمانه در برابر وقایع و حوادث است، مکتب سکوت قیام آفرین است علیه همه دوروییها و دوگوییها، مکتب جهاد فی سبیل الله در قالب صلح است، مکتب واقع بینی و هدف گرایی است. مکتب آرایش جدید مبارزاتی و سازش مبارزهای و...

این یک خط جدید و درس آموز بود؛ القای مکتب

از فرط سادگی، فراموش کرده ایم

درد که خدا نصیب نکند اما آنها که نصیبشان شده، می دانند چه فاجعه ای است! طرف دولا دولا راهی بیمارستان می شود و از قضا سرانجام اکتبر اذان می رسد. اینکه در بخش اورژانس چه قدر تحویلش می گیرند و چه قدر کارها اورژانسی انجام می شود و مریضی که بیچارگی درد کلیه است، باید پشت در اتاق دکتر بخش اورژانس بنشیند تا نوبتش شود و جماعتی که بابت آبریزش بینی و حساسیت فصلی مراجعه کردند، قبل از او معاینه شوند، بماند. بالاخره دکتر لطف می کند و معاینه و آزمایش فوری می نویسد و کلی سفارش که زود انجام دهید و برگردید. طرف باز هم دولا دولا به آزمایشگاه بیمارستان مذکور می رود و بدو بنویس، برگه را به متصدی می دهد اما در یک حرکت غافلگیر کننده با لبخند متصدی مواجه می شود که: «مسوول آزمایشگاه رفته برای نماز جماعت و ناهار، منتظر بمانید تا برگردد»

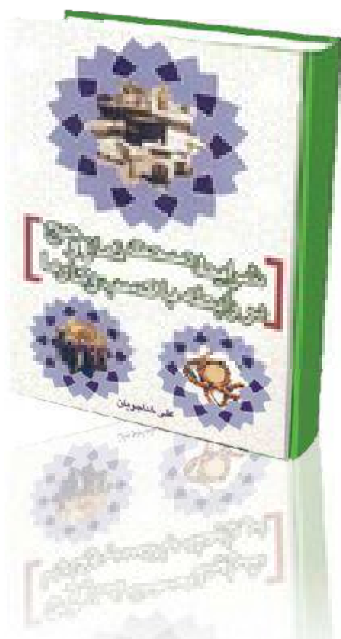
بنده خدا با آن حال و روزش، ۴۵ دقیقه ای روی صندلی به خودش می پیچد و هی سراغ متصدی می رود که: «آقا، ما در حال مرگیم، آزمایش فوری بدها» و متصدی باز لبخند می زند - البته در مراجعات دوم و سوم، لبخند حذف می شود - که: «طرف برای خوشگوشی که نرفته، رفته نماز و ناهار» و این نماز آن قدر عین پتک می خورد تو بی سر این بنده خدا که سردرد هم به کلیه دردش اضافه می شود از این همه مسلمانی و...

کتاب «شرایط صحت نماز و حج در رابطه با کسب و کار» را از انتشارات پیام بگیرید و بخوانید و دعا کنید برای شفای همه مریضها، روحی و جسمی، عادت و اخلاقی...

«شرایط صحت نماز و حج در رابطه با کسب و کار» یک کتاب ۱۰۰ صفحه ای است که بخشی از مهم ترین احکام و ضروریات شرعی اسلام را درباره کسب و کار حلال کنار هم آورده است. ساده ترین و البته مهم ترین حرفهایی که درباره مال حلال می شود از دین استخراج کرد که به دلیل ساده و بدیهی بودن، آن قدر از گفتن آنها پرهیز کرده ایم که نگار از حفظه جمعی مان پاک شده است.

«کارگران و کارمندان در هر صنعت یا اداره ای که مشغول به کارند، از ضعیف ترین و شریف ترین اقشار جامعه هستند و با عرق جبین و زحمت بازوان خود حقوق می گیرند... اما آیا می دانند آن مقدار از وقت خود را در روز یا شب که در قبال آن حقوق می گیرند، فروخته اند و در قبال حقوقی که دریافت می کنند باید مثلاً از ۸ صبح تا ۵ بعد از ظهر کار کنند و مقدار زمان متعارفی را در این ساعات صرف ناهار و نماز خویش کنند. اگر وسط کار زمانی که استادکار نیست، بنشینند و استراحت کنند، مشمول آیات کم فروشی می شوند و آن مقداری که کار نکرده اند، به صاحب کار خویش مدیون هستند و معادل همان زمانی که از کار کسر گذاشته اند، حقوقی که می گیرند، حرام است و اگر آن مقدار حقوق را به صاحب کار رد نکنند یا رضایت او را جلب نکنند، مال حرام داخل زندگی شان شده است»

اتفاقاً همین چند روز پیش دوستی برایمان تعریف کرد ماجرای را که بعد از مرور این چند جمله از کتاب مختصر و مفید جناب «علی خداجویان» در ذهن تداعی شد، ماجرا از این قرار بود که؛ بنده خدا، سر ظهر یک دفعه درد به جانش افتاده و آن هم کلیه







گودال سرخ داستان عاشقی هزار ساله را روایت می کند

تقدیم به سه ساله اباعبدالله

محمد رسولی

چند سالی است نمایش های مذهبی در کشور اجرا می شود که ویژگی آنها جلوه های ویژه و طراحی های هنرمندانه و زمان بر است. اجرای این نمایش ها با استفاده از امکانات صوتی، تصویری و بهره بردن از ابزار و وسایل مرتبط به طوری است که صحنه های اجرا بیننده را احاطه می کند و او خودش را در میان معرکه می بیند و شرایط و موقعیت هر صحنه را به خوبی احساس می کند. محرم سال ۸۹ یکی از همین نمایش ها با موضوع حادثه کربلا در شهر کرمان اجرا شد که شرحی از آن را در چند پلان می خوانید. بخش عمده ای از آنچه می خوانید، حرف های محمدحسین زائری، کارگردان «گودال سرخ» است که با ترنم اشک نقل کرده است.

نمایش میدان علشورای کرمان که بخشی از آن هم گود شده است برای اجرای نمایش و شروع کار با یک زیارت علشورای سه - چهار نفری در همان زمین.

پای کار آمدن بابک پنهانی، طراح صحنه پر مشغله برای همکاری در این نمایش، در شرایطی که او مشغول پروژه پرویز شیخ طادی بوده ولی کار ۱۰ روز عقب می افتد و پنهانی فرصت می کند این زمان

تملسی از کرمان با محمدحسین زائری، نویسنده و کارگردان نمایش آیینی، گرفته می شود. در دو روز فراغت او بین چند تا از کارهایش و سفر او به کرمان برای همفکری در پروژه اما همفکری به آغاز یک پروژه بزرگ می انجامد و وقتی او ناخودآگاه خود را روی صحنه آژانس هواپیمایی می بیند و پلیت پرواز به کرمان را می گیرد.

پیداشدن زمین در مرکز شهر، کنار مصلای

گللی در و تخته چنان به هم جور می شوند و همه کارها بدون لحظه ای توقف و مشکل، پیش می روند که آدم پلورش نمی شود، مگر اینکه اراده ای بالاتر از اراده های زمینی را در کار دخیل ببیند. طرح اولیه نمایش گودال سرخ در کرمان با شرایط خاص و ویژه اش قبل از محرم سال ۸۹ کلید خورد





اجرای نمایش زنده با جلوه‌های ویژه‌ای که چند سالی است نمونه‌های مشابه آن نیز دارد، اجرا می‌شود اما این بار جنس کار، جنس کربلای سال ۶۱ هجری است.

ما کارهای نیستیم!

کم ندیده‌ایم و نشنیده‌ایم که وقتی همه کارها به هم گره می‌خورد، ناگهان بدون اینکه خود لسان متوجه شود همه چیز از جای دیگری رویه راه می‌شود و فقط حیرتش می‌ماند برای آدم که چه شد که این‌طور شد؟! مخصوصاً اگر کار برای خاندان کرم باشد که حمایت جور دیگری است. این‌طور مواقع آدم بدون اغراق لحظه به لحظه احساس می‌کند که انگار کسی پشت سرش می‌آید و هر جا که گیر کرد دستش را می‌گیرد.

قرار است در محل نمایش دو تا گودال حفر شود. یکی برای نشستن مردم و دیگری برای جایگاه اجرای نمایش. هنرمند بالاست و موجودی اندک. ایمان ادهمی، یکی از مجریان طرح نمایش می‌گوید: سراغ یکی از دوستان رفتیم که یک شرکت تجاری دارد. از بچه هیأتی‌هاست. به او گفتیم شما کسی را سراغ دارید که لودر داشته باشد و بپاید برای ما کار بکند.

جهت کرایه لودر هم یک چک یک ماهه می‌دهیم. وقتی ایشان آمد سر زمین و کار را دید گفت سهم من برای امام حسین علیه السلام همین کار است و پولی هم از شما نمی‌خواهم.

برای پوشش محوطه‌نیا به یک خیمه عظیم است. طرحی که دست اندکاران نمایش دارند خیمه‌های است مخروطی فقط با یک ستون. حسین کازرونی دیگر مجری پروژه سختی‌های این بخش و گشایش ناگهانی در کار را این‌طور بیان می‌کند:

برای خیمه می‌خواستیم یک مخروط بزرگ درست کنیم با یک ستون که بتواند این وزن را تحمل کند. پرس و جو کردیم که خیمه دوزهای ایران کجا هستند. گفتند یزد و اصفهان. با یزد تماس گرفتیم گفتند چنین کاری نشدنی است. رفتیم اصفهان، در اصفهان کسی را پیدا کردیم که می‌گفتند خیمه در مقیاس‌های بزرگ دوخته است. با او صحبت کردیم و پس از محاسبات و تماس با رفقای گفت: «این نشدنی است مگر این که سه تا ستون قرار دهیم، تازه مخروط هم نمی‌شود.» برگشتیم کرم، یکی از دوستان گفت دو تا برادر دوقلو هستند که در کمربندی کرم کار می‌کنند و گاهی لوکات برای هیئت ما چادر می‌دوزند. گفتیم می‌رویم از این‌ها هم می‌پرسیم ولی بعید است بتوانند از پیش بر بیایند. آن دو برادر آمدند و گفتند ما خیمه را می‌دوزیم

را در کرم‌ان به سر ببرد و به قول خودش همین چند روز باعث می‌شود که قلاب کار به او هم گیر کند.

پیدا شدن خیمه دوز برای مقیاس و شرایط خیمه‌ای که همه خیمه دوزهای پرسلیقه می‌گفتند این کار نشدنی است.

در حالی که روزه روز کار به اجرا نزدیک می‌شود و کم‌کم همه از پیدا شدن ستونی برای تحمل وزن ۸ تنی خیمه ناامید می‌شوند، عمود خیمه از جایی می‌رسد که هیچ کس نفهمید کجاست.

روضه مکشوفه

وقتی در جلسه‌های روضه امام حسین علیه اسلام می‌نشستی، بارها و بارها اتفاق افتاده که هنگام روضه خوانی صحنه‌های کربلا را در ذهنت

مجسم می‌کنی و خودت را حاضر در میدان می‌بینی. اشک می‌ریزی و پا به پای آن لحظه‌ها می‌سازی. اما اگر این ذهنیت به واقعیت نزدیک شود و این صحنه‌ها را با چشم‌ت ببینی، حالت دگرگون‌تر می‌شود و لشتک‌سراز پرتو.

پیش از محرم سال ۸۹ بود که استاد علشورایی «لبیک یا امام» لستان کرم‌ان تصمیم می‌گیرد روضه‌های کربلا را برای مردم مجسم کند. اجرای نمایش زنده با جلوه‌های ویژه‌ای که چند سالی است نمونه‌های مشابه آن نیز دارد، اجرا می‌شود اما این بار

جنس کار، جنس کربلای سال ۶۱ هجری است. قرار است این بار مردم را بیورند تا دم گودی قتلگدا کار ۶ مبله در ۴۰ روز انجام می‌شود و مردم از شب اول محرم به تماشای مصیبت اعظم امام حسین علیه السلام می‌نشینند و خود را از کربلا تا خرابه شام کنار کاروان عاشورایی‌ها احسلس می‌کنند. در شهر خبر می‌پیچد که «یک مراسمی است که تا حالا ندیده‌اید» و بعد از چند شب جمعیت زیادی پشت دره‌ها می‌مانند. تغییر نمایش در مخاطب آن قدر بالاست که حتی اگر کسی از پشت صفحه مینی‌تور هم فیلم ضبط شده بخش‌هایی از آن را ببیند، لشتکش جاری می‌شود و دیگر تعجب نمی‌کند که چرا عوامل پشت صحنه در حین اجرای برنامه زار زار گریه می‌کنند یا چرا بابک پنهانی که خودش می‌گوید هیچ وقت لشتکش در نمی‌آید در طول اجرای این نمایش هق‌هق می‌کرد.

بابک پنهانی می‌گوید: خیلی دلم برای این کار تنگ می‌شود. یک دفعه می‌گویم ای کاش الان یکی از آن شبهایی بود که در کرم‌ان مشغول بر زنده بودیم

عمود بی‌نام و نشان خیمه

کارها تمام شده و فقط علم کردن خیمه نمایش مانده. عوامل پروژه به مشکل بر می‌خورند. ستونی پیدا نمی‌شود که بتواند این وزن را تحمل کند.

بابک پنهانی می‌گوید: به ستونی نیاز بود که با ۳ تن وزن اضافه جهت ایمنی بیشتر بتواند ۸ تن بار را تحمل کند. تا روز آخر مشخص نبود این ستون از کجا قرار است بیاید و کی قرار است بیاید. همه کارها آماده شده بود و ما داد می‌زدیم که آقا این ستون چه شد. این ستون، ستون اصلی کار بود.

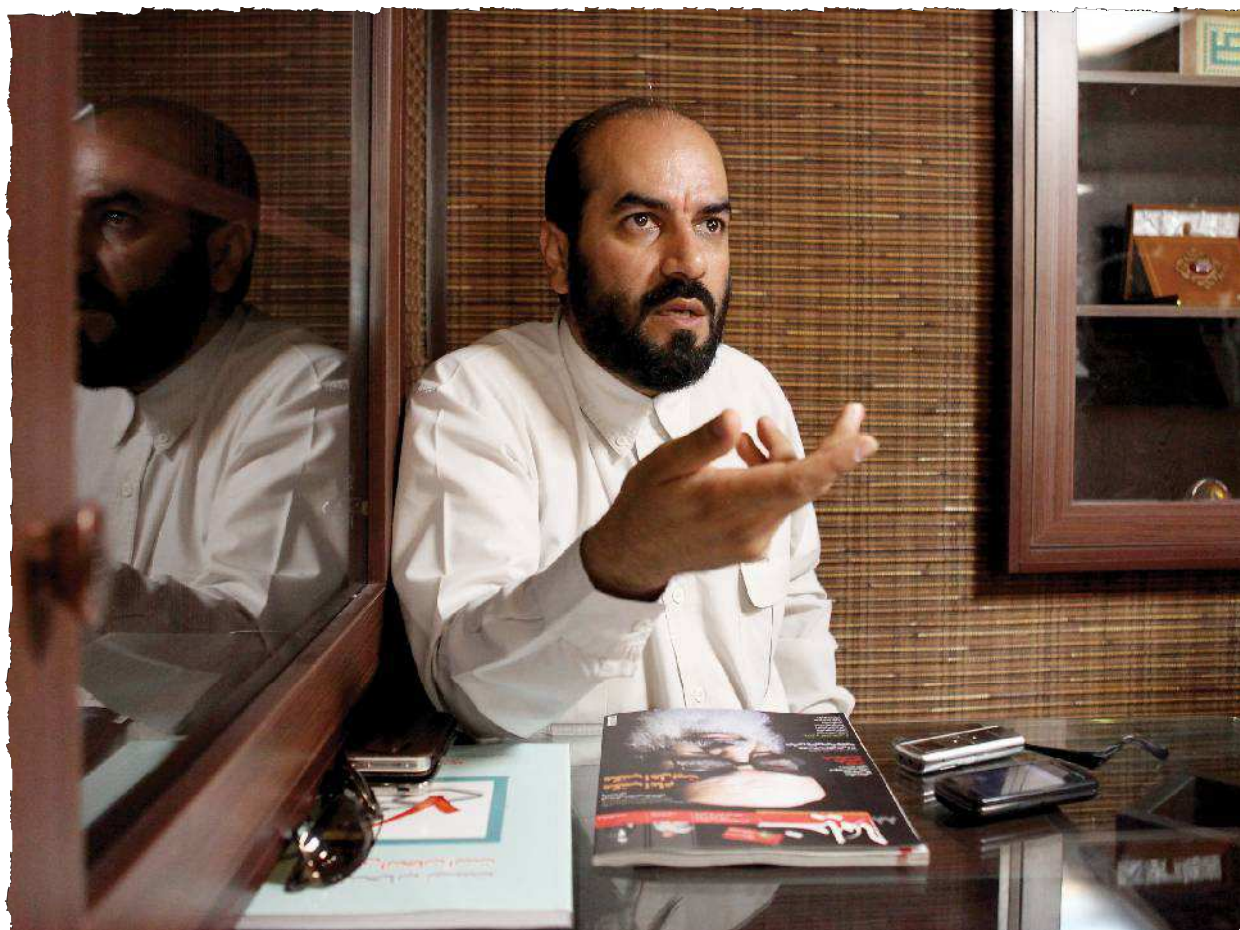
هم خیمه را نگه می‌داشت و هم تمام اجوات روی آن سوار می‌شد. اگر کار به جایی می‌رسید که می‌گفتند ستون پیدا نمی‌شود و می‌خواهیم تیر چوبی بیلوریم، خداحافظی می‌کردم و کار را رها می‌کردم.

حسین کازرونی از این در و آن در زدن‌ها برای پیدا کردن عمود خیمه می‌گوید: دوستان آمار دادند از پل بعثتی که در عملیات والفجر ۸ روی فلو زدند، لوله‌هایی هست که به درد ستون خیمه می‌خورد. این لوله‌ها دست جهاد نصر است که تعدادی را هم به کرم‌ان منتقل کرده‌اند.

ایمان ادهمی ادامه می‌دهد: رفتیم سراغ جهاد نصر و قضیه را با آن‌ها مطرح کردیم. آن‌ها گفتند ما اصلاً چنین چیزی نه داریم و نه دیدیم. باید بدهید برای تان بپازند. آقای پنهانی گفت بدون این ستون نمی‌شود هیچ کاری کرد. غروب بود که خبر دادند یک کامیون از تهران آمده و می‌خواهد بار خالی کند. رفتیم ببینیم قضیه چیست. رفتند کامیون می‌گفت من از چیزی اطلاع ندارم. این لوله را از تهران به من داده‌اند و گفتند بیلورم اینجا تحویل دهم. گفتیم آخر از کجا؟ گفت: نمی‌دانم.

روضه امام حسین منشاء برکات

بارها از بزرگان من شنیده‌ایم جلسه‌هایی که به نام اهل بیت علیهم السلام تشکیل می‌شود، منشاء خیر و برکت برای کسانی است که در آن جان‌کوری یا حتی فقط شرکت می‌کنند. نمایش گودال سرخ هم حتماً از این قاعده مستثنا نیست و در دهه محرم از خیلی هیأت‌ها، پر رونق‌تر بوده است. ادهمی می‌گوید از بعد از اجرای این نمایش هر چیز که گیرم آمده صدقه سر این برنامه بوده. بابک پنهانی می‌گوید: خیلی دلم برای این کار تنگ می‌شود. یک دفعه می‌گویم ای کاش الان یکی از آن شبهایی بود که در کرم‌ان مشغول برنامه بودیم. و حسین زاری صحنه‌های خرابه شام را سوزناک‌ترین بخش نمایش می‌دند و این نمایش را تقدیم می‌کنند به سه ساله اباعبدالله، حضرت رقیه خاتون علیهما السلام!



حال و روز مستندسازی مذهبی در گفت و گو با سهیل کریمی

تحويل نمی گیرند

راحله شاکر - محمد رسولی

سهیل کریمی یک مستندساز جهادی است. هم موضوع مستندهایی که می سازد بیشتر سیاسی و از قبیل جنگ و جهاد است و هم در مدل و شیوه کارش، «جهادی» کار می کند. تا جایی که بشود و بتواند، معطل فلان نهاد و سازمان نمی ماند و جایی که احساس کند باید یک کار جدید تولید کند و مستندی بسازد، بی معطلی دم و دستگاه را جمع می کند و راه می افتد. مستندهای زیادی دارد اما در دو - سه سال گذشته، بیشتر با پاراچتر نامش را شنیده ایم و حالا هم که چند ماه است درگیر تولید مستندی درباره غایله سوریه است؛ «فته شام».

در یک نشست عصرگاهی در کافه کرامه، با او مصیری کردیم در اوضاع مستندسازی مذهبی و مستندهایی که در فضای اهل بیت علیهم السلام ساخته نشده و ظرفیت های بی شمار کار در این حوزه، و البته طبق معمول همیشه سخن به کم کاری و ندانم کاری متولیان فرهنگی رسید و باقی قضایا...



طرف از خارج آمد، دقیقهای یک میلیون و دویست هزار تومان با صدا و سیما قرارداد بست و یک مستند درباره ایران ساخت. از کاخ سعدآباد و عالی قاپو و میدان نقش جهان، همان مستندی را که با این قیمت به صدا و سیما فروخت، به بی‌بی سی هم فروخت!



وضعیت مستندسازی مذهبی را چگونه می‌بینید؟ از دو جهت می‌شود به این موضوع نگاه کرد. یکی کم کاری امثال من که مستندساز

هستیم، یکی کم کاری متولیان فرهنگی. اما نوع کم کاری ما بیشتر برمی‌گردد به نقطه مقابل، یعنی کسانی که باید داعیه دار این کار باشند، برایشان دغدغه باشد، کسانی که مسئولیت دارند و هیچ کاری نمی‌کنند. من سال گذشته تصمیم گرفتم یک مستند درباره حرم امام رضا علیه‌السلام و مناسبات آن بسازم. رفتم مشهد مقدس که با مسوولان آستان قدس مذاکره کنم و اجازه بدهند از حرم چند تصویر بگیرم. کاری با من کردند که بروم و پشت سرم را هم نگاه نکنم. هر چند کوتاه نیامدم و از جاهای مختلف این کار را پی گیری می‌کنم تا به نتیجه برسد، اما منظورم این است که در این حوزه مستندساز دستش مثلاً به مسوولان عبات نمی‌رسد، ولی اگر برسد، حتماً لگنیزه کار دارد. اگر من بخواهم وارد موضوع اهل بیت علیهم السلام بشوم، باید از آن طرف استقبالی ببینم، توقع زیادی ندارم، همین قدر که تحویل بگیرند و اجازه کار بدهند و مسئله برایم درست نکنند کفایت فقط مجوز بدهند. اگر تسهیلات اولیه‌اش فراهم شود، با ظرفیتی که این موضوع دارد، به زودی ساخت مستند در حوزه اهل بیت علیهم السلام یک فرهنگ می‌شود و از آن استقبال می‌شود.

■ الان این کار متولی ندارد؟ چه کسی باید روی آن اقدام کند؟

در مرحله اول، حداقل این است؛ مستندسازی را که با کارهایشان نشان دادند حرفی برای گفتن دارند، تحویل بگیرند. مثلاً اگر قرار است درباره امام حسین علیه السلام مستندی ساخته شود، نروند سراغ آقای فلاّتی که سینمایی ساز معروفی است. آدمهای زیادی هستند که الان ظرفیت‌هایشان را در اردوهای جهادی و فضاهایی به این شکل می‌گذارند و اگر فضای ایشان فراهم شود، می‌توانند بهترین مستندها را در این حوزه بسازند. فقط باید بستر آن فراهم شود.

■ چه قدر دغدغه کار روی این موضوع بین مستندسازها وجود دارد؟ در خروجی کارهای مستندی که می‌بینیم، این موضوع بروز جدی ندارد...

یقیناً دغدغه وجود دارد. ما خودمان را شیعه می‌دانیم و صفر تا صد زندگی دنیایی و اخروی

را وابسته به اهل بیت علیهم السلام می‌دانیم. بچه حزب اللهی‌ها و بچه مذهبی‌ها را تا رها می‌کنند، سر از هیئت درمی‌آورند، هم سرگرمی‌شان در هیئت است و هم خودسازی‌شان. پس دغدغه هست و جدی هم هست. بچه مسلمان‌ها هر جا وارد حیطه هنر شدند، در هر زمینه کاری، یکی از شاخه‌های کارشان، موضوع اهل بیت علیهم السلام بوده است. در همین چند سال گذشته کارهای سینمایی و مستند پراننده‌ای داشتیم. اما کسی که متولی کار است باید بیشتر از دیگران دلوز این عرصه باشد. متولی باید خودش از دیگران برای پرداختن به این موضوع دعوت کند.

امسال طرحی دارم که محرم را به جزیره‌ای در اقیانوس آرام بروم تا از پرنده‌های آنجا مستند بسازم. خوب اگر مرا تحویل بگیرند می‌روم در عراق مستند می‌سازم، چرا به فلان جزیره بروم؟

سال ۸۲ لسیر آمریکایی‌ها بودم، از محرم همان سال پیگیر ساخت مستند بودم. در صره، در استان میسان و... آدمهایی دیدم که خیلی متفاوت بودند با چیزی که شنیده بودیم. خودشان را فدایی جمهوری اسلامی می‌دانستند، محبت اهل بیت علیهم السلام در حد اعلی بین‌شان موج می‌زد و مقلد امام خمینی بودند. این

آدمها در دوره صدام یا مبارز و معارض بودند، یا در سپاه پدر بودند، اما بعد از صدام در آن وضعیت رها شدند. سال ۸۲ و ۸۳ قتلخارم این بود که بروم در پیاده روی‌های منبستی آن‌ها و مستند بسازم. چون دیده بودم که چه اتفاقی می‌افتد.

مثلاً در کاروان عزاداری روز اربعین، در راه نزدیک یک روستا که می‌رسید، یک نفر یک باره ساک را از دست‌تان می‌کشد و فرار می‌کند. شما فکر می‌کنید ساک را در دیدند، دنبالش که می‌روید و داخل خانه‌اش می‌شوید، در را می‌بندد. قسم می‌دهند که تو می‌همان امام حسین علیه السلام هستی و نباید کاری کنی. با گلاب پای می‌همان را می‌شویند. لباس‌هایش را می‌شویند و... از سال ۸۳ پیگیر این طرح هستم که آقایان حمایت مالی کنند و این مستند ساخته شود. البته بعداً دیدم گروه‌هایی توانستند این کار را انجام دهند، اما خیلی دیر. چون در ابتدای کار، این چیزها هنوز به روزمرگی نرسیده بود، خودجوش بود، اما الان فرهنگ شده مثل سینه زنی و زنجیرزنی ما عادت شده است.

حداقلش این است که مستندسازی را که حرفی برای گفتن دارند، تحویل بگیرند. اگر قرار است درباره امام حسین مستندی ساخته شود، نروند سراغ آقای فلاّتی که سینمایی ساز معروفی است

■ آن موقع بکر بود...

بله این بکر بودنش خیلی مهم بود. اما طرح ما را هیچ کس تحویل نگرفت. الان می‌روم به فلان جزیره در اقیانوس آرام تا یک مستند درباره امام حسین علیه السلام بسازم، با شوق هم می‌روم می‌دانم هزینه زیادی برمی‌دارد، اما چه کسی حمایت می‌کند؟ متأسفانه بعضی از متولیان حرم‌های امامان معصوم علیهم السلام و اهل‌زادگان ما مثل صاحبان این حرم‌ها شده‌اند و مانع دسترسی به این مکل‌ها داریم و نه اصلاً حق ورود این گونه داریم.

دو سال پیش ویژه نامه مکتوبی برای امام رضا علیه السلام جمع و جور کردم. آستان قدس یک کارتن کتب به عنوان هدیه برام فرستاد. بین این کتب‌ها سفرنامه‌ای را دیدم که در اصل طرح فیلمنامه یک کار مستند بود از لحظه حرکت کاروان امام رضا علیه السلام از مدینه، ورود به عراق، ورود به ایران از مرز شلمچه، بعد عبور از اهواز و بهبهان و اصفهان تا رسیدن به مشهد، همه را نوشته بود. این طرح از آن مدیر گروه تاریخ شبکه دو بود - که البته بعداً بازنشست شد - اما هیچ وقت حمایت نشده و الان در تعداد محدودی تبدیل به کتاب شده است. حتی پیشنهاد دادم به شکل دیگری این مستند را بسازم، اما آستان قدس محکم ما را به دیوار زد.

■ چه دلیلی برای مخالفت دارند؟

دوست ندارند. خوش‌شان نمی‌آید. این را خیلی راحت می‌گویند. این قصه هزار متولسی دارد و هیچ یک از آن‌ها هم اهمیتی برای موضوع فرهنگ‌های اهل بیت علیهم السلام قایل نیستند. بعضی از آن‌ها به چشم یک دکان به این فضا نگاه می‌کنند و فقط دنبال کلسی خودشان هستند. در نتیجه این طور می‌شود که حتی فیلم‌های سینمایی هم که ساخته می‌شود، نه استقبال خوبی از آن‌ها می‌شود، نه پرداخت خوبی دارد نه حرف درستی دارد و... چون همان آدم‌ها با معیارهای کلسی خودشان تشخیص داده‌اند که چه کسی بسازد و چه کسی کار کند.

■ فکر می‌کنم راهش این باشد که مثلاً نهادی مثل حوزه هنری، با آستان قدس ارتباط بگیرد

و زمینه‌ای فراهم کند، مثلا بگوید ما می‌خواهیم سالی پنج مستند درباره امام رضا علیه السلام بسازیم، شما شرایط فیزیکی را فراهم کنید، انتخاب سازنده و موضوع و... هم با ما نه؟
بله، این خیلی خوب است. حداقلش این است که آن‌ها به یک سازمانی اعتماد کنند و کار پیش برود. منتهی مجموعه‌ای مثل آستان قدس به کسی اعتماد ندارد. برای خودش یک کشور است. به قول شما حوزه هنری، سازمان تبلیغات یا خود وزارت ارشاد. اگر این سازوکار فراهم شود، خیلی مطلوب است. من که می‌خواهم کار کنم، مستقیم سراغ آن مجموعه می‌روم و اما اصلا فکری برای این کار نیست.

■ در حوزه محتوا و مضمون، به نظر شما حساسیت‌های کلر هستند در حوزه اهل بیت علیهم السلام چیست؟ اینکه حاصل کار سخیف و دم دستی نشود، با مخاطب ارتباط بگیرد، به سمت خرافه و عوامزدگی نرود و...

به نظر من سوژه‌های فرولائی را از این فضا می‌شود استخراج کرد. از آن آدمی که به عنوان زایر به حرم می‌رود تا خادم تا عنایت‌های آن معصوم و... موضوع‌هایی که کاملا بکر است. حتی در موضوع ساخت و ساز حرم، طرف از خارج می‌آید، سال ۸۱ یا ۸۲ بود، دقیقه‌ای یک میلیون و دویست هزار تومان با صدا و سیما قرارداد بست و یک مستند درباره ایران ساخت. یا کاخ سعدآباد را نشان می‌دهد که دوربین حرکت می‌کند یا کاخ عالی قاپو و میدان نقش جهان. همان مستند را با این قیمت به صدا و سیما می‌فروخت، به بی‌بی

سی هم فروختا شما مقایسه کنید اگر درباره حرم اهل بیت و خود این بزرگواران بخوایم فیلم بسازیم، دنیایی از سوژه پیش چشم‌مان ردیف می‌شود. هم داستانی، هم مستند. اصلا برای خودش، یک ژانر است.

■ جدای از فضای مضامین و حررها، همین هدایت‌ها و عزاداری‌ها هم سوژه‌های زیادی دارد. درست است؟

بله، خیلی زیاد. مثلا شب شهادت امام جواد در تاکسی نشسته بودم، یک مصاحبه رادیویی با یکی از خادمان حرم امام رضا علیه السلام انجام شد. پیش خودم گفتم این آدم عجب سوژه نابی هست من نمی‌دانستم آدمی با این ویژگی‌ها وجود دارد. عجب کار مستندی از این سوژه در می‌آید، این آدم اگر درست معرفی شود، به چند شکل امام رضا علیه السلام به مردم معرفی شده است. عشق این آدم به امام رضا علیه السلام در جمعه متبلور می‌شود. اما سنگ پیش پیمان گذاشتند.

همان ایامی که در عراق بودم، بعضی از موضوع‌ها هنوز وارد فضای عمومی ایران نشده بود، چون ارتباط ایرانی‌ها با فضای عمومی عراق، این قدر فراگیر نبود. عراقی‌ها می‌گفتند یک روز مرد عربی به حرم حضرت عباس علیه السلام آمد و شروع کرد به داد و بیداد، کاملا خط و نشان می‌کشید. طرف سستی مذهب بود، همان جا می‌ایستد و پا داد و فریاد می‌گوید تو عباس هستی و معروفی به اینکه حوایج دیگران را برآورده می‌کنی، باید این مشکل من را تا فردا صبح حل کنی. فردا می‌آید

یک سینما سپیده را دو سال پیش مرکز گسترش اجاره کرده به قدس پیش پایشان سنگ گذاشتند حرف در آوردند و نا کار آمدی و هنر نبوده بودن آن را گفتند که کار متوقف شد

و حاجت روا هم می‌شود و می‌رود. خب سوژه از این بهتر چه می‌خواهیم. آدمی که اصلا شیعه نیست، اعتقادی به اهل بیت و حضرت عباس علیهم السلام ندارد، می‌رود آنجا رجز می‌خورد و خواستش را می‌گیرد و می‌رود.

پیدا کردن این آدم کاری ندارد. باید برویم سراغ این آدم و جنس رابطه و شناختش را از این بزرگواران در حرف و حدیث و زندگی‌اش دریابیم. نیازی نیست که مدام گنبد و بارگاه نشان بدهیم و حدیث و روایت بخوانیم تا اهل بیت علیهم السلام برای مردم شناسانده شوند، این آدم باید بیاید و حضرت عباس خودش را تعریف کند. باید بگوید چرا سراغ ایشان رفته است. بزرگواران آدم را باید پیدا کرد. بین عرب‌ها نگاه عشیره‌ای خیلی قوی است. به این آدم باید گفت آخر حضرت عباس علیه السلام هیچ ربطی به عشیره شما هم ندارد، از حجاز به اینجا آمده، تو چرا به چنین شخصی دخیل می‌بندی؟ سوژه‌ها بسیار زیاد است، اما حمایت می‌خواهد.

■ چه قدر در فضاهای مدیریتی این حرف‌ها مطرح است؟ ننسده که مثلا جلسه‌ای بگذارند و از اهتال شما دعوت کنند تا درباره این چیزها حرف بزنند. اصلا همین کارهای منسبتی که همه می‌گویند بد است، اول محرم بگویند از عزاداری و مراسم افسال ده نامستند می‌خواهیم برای سال آینده. از این اتفاق‌ها در مجموعه‌های فرهنگی نمی‌افتد؟

این موضوع چند شکل دارد. یک شکلش این است که می‌گویند به موضوع اهل بیت علیهم السلام با این زلویه وارد نشوید، چون خرافه پرستی را ترویج می‌کند. مثلا در همین بهشت زهرا سلام الله علیها شهید پلارک را داشتیم. مدتی کار آقایان این شده بود که بروند و آنجا نگهبان بگذارند و حتی یکی از نهادها سنگ قبر را شکستند و شکفت که ببینند چه خبر است؟ بعد از مدتی گفتند اصلا کسی

بودم، فکر می‌کنم گوشی موبایلم خلعش بود، با شماره خانه تماس گرفتند، تعجب کردم که شماره ۴ رقمی بود، جواب که دادم، خود حاج سعید جلیلی پشت خط بود. عجیب بود برای من که این آدم زنگ زده، گفتم حاجی شما چرا تماس گرفتید؟ گفت: شنیدم چنین قصدی داری، من شرمندهام، ما باید می‌آمدم دنبالتو که بروی و چنین کاری را بسازی، آن وقت تو دنبالت واسطه بودی که کارهایت را هماهنگ کنی

سال ۸۴ می‌خواستم درباره موضوع هولوکست مستند بسازم. از قبل روی موضوع تحقیق‌هایی کرده بودم، چند روزی بود که آقای احمدی‌نژاد هم موضوع هولوکست را مطرح کرده بود. آقای سعید جلیلی آن موقع مدیر کل اروپا - آمریکای وزارت خارجه بود. باید هماهنگی‌هایی می‌شد که برای رفتن به اروپا مشکلی نداشته باشیم. به طریقی به گوش ایشان رساندند که فلانی می‌خواهد این کار را بکند. شب توی خانه نشسته



خارج از متن

اگر ۱۰ تا مدیر مثل او داشتیم ...



سینماها صف می ایستند اما ما چه کردیم؟

یک سینما سپیده را دو سال پیش مرکز گسترش اجاره کرد، به قدری پیش پایشان سنگ انداختند و حرف درآوردند و ناکارآمدی و هزینه بر بودن آن را گفتند که کار متوقف شد. من همان زمان گفتم اگر قرار باشد این کار وزارت ارشاد با مرکز گسترش به مستند سازی در ایران رونق بدهد، باید سه چهار سال هزینه بدهد تا جلیفتند اما یک سال هم کارشان نیلید.

دو سال پیش که ما خدمت رهبر انقلاب رسیدیم، آقای نادر طالبزاده گفت ما دنبال این هستیم که شبکه‌ای از پچمهای انقلاب که کار مستند می‌کنند، فعال کنیم. حضرت آقا خیلی خوشحال

شدند و استقبال کردند. اما به چند ماه ترسید صدا و سیما پیشدستی کرد و شبکه مستند راه انداخت که ملعی مقابل این جریان بشود. برای اینکه کسی چیزی نگوید، کارهای شهید آوینی را پشت سر هم و تکرار پشت تکرار، پخش می‌کنند.

مثلا از سوریه که برگشتیم، از جاهای مختلف زنگ زدند و گفتند مستندت را به ما بده. من دارم یک کار بلند ۷۰ دقیقه‌ای می‌سازم، یک مستند بلند سینمایی. چون راش‌های زیادی گرفتم و دلم نمی‌خواهد فقط ۷۰ دقیقه باشد. تصمیم گرفتم ۵ قسمت بیست دقیقه‌ای هم از آن دربیورم، یعنی صد دقیقه مستند تلویزیونی که زهرش گرفته شده باشد و به درد تلویزیون

نباید اینجا بنشینند چون رواج خرافه پرستی است. خود من به موضوع خرافه حساس بودم و روی آن کار هم کرده‌ام. اینکه به فلان درخت دخیل بینند و فلان مکان غیر معتبر را مقدس بدانند و... اما راه مبارزه با خرافه پرستی این نیست که از این طرف پشت بام هم بپوشیم، معجزه‌ای که دارد اتفاق می‌افتد، معجزه هسته اگر نمی‌توانیم هضمش کنیم، حذفش نکنیم. قرار نیست چیزی را که شما بلور ندار، اصلا درست نباشد. گاهی فکر می‌کنم بعضی از این آقایان اصلا بلور قلبی به اهل بیت علیهم السلام و کار برای فرهنگ اهل بیت ندارند.

■ فکر می‌کنم بخشی از مشکل هم این است که اصلا نسان و جایگاهی برای مستند قابل نبینند...

بله این هم باز به مسوولان فرهنگی برمی‌گردد. اول انقلاب یک مرتبه موجی از مستندسازی بین پچمهای انقلابی شروع شد. گروه جهاد و پچمهای روایت فتح موضوع دفاع مقدس، موضوعات اجتماعی مثل بشارگرد و عشایر قشقلی و خان گزیده‌ها که آوینی و همکارانش تهیه می‌کردند. آن زمان استقبال خوبی شد و این ژانر در جامعه جا افتاد و تکرار شد. چند قسمت که از روایت فتح پخش می‌شد، یک باره موجی از مردم به سمت جبهه‌ها می‌رفتند. اما صدا و سیما به جای اینکه این ژانر را پرورش بدهد، به سمت کارهای دلتلی رفت و به ویژه بعد از جنگ به این سمت رفت که چگونه با شبکه‌های خارجی مقابله کند. آن هم به شکل نادرست و فتل. به جای اینکه سراغ موضوع‌های بومی و باورهای مردم برود، سعی می‌کند چیزی معادل تولیدات خارجی تولید کند تا به مردم بگوید با این سرگرم شوید و سراغ ماهواره نروید. در پخش مستند مثلا در آمریکا و اروپا، مستندهای سینمایی دو ساعت به بالا داریم، برای مستندسازهای معروف مردم در

بخورد. از جاهای مختلف گفتند برای این مستند یا ما قرارداد ببند، قبول کردم. بعد گفتند این ۵ تا ۲۰ دقیقه‌ای را که می‌گویید، ۷ تا نیم ساعت کنید، من هم استقبال کردم و گفتم چه بهتر، من که مواد خامش را دارم، بیشتر تدوین می‌کنم. بعد از یک هفته زنگ زدند و گفتند نه، ما با دوستان دوباره بررسی کردیم، قرار شد از همه کار، یک مستند نیم ساعته به ما بدهید! گفتم ۳۰ دقیقه حتی آنونس کار من هم نمی‌شود. نگاه به مستند در ایران همین قدر کیلویی و قله‌ای است و هم ذلقمها را خراب می‌کنند، هم امثال ما را زمین می‌زنند و هم استعدادهای جدید را نابود می‌کنند.

نمی‌آوردیم. جالب اینکه کنار این که کاری، مدام افتخار می‌کنند که مردم ایران برای گنبد حضرت جواد ۱۱۰ کیلو طلا هدیه کردند. خب چه کسی گفته اهل بیت علیهم السلام، به این کارها رضایت دارند؟ این نگاه بسته و قرون وسطایی به موضوع اهل بیت علیهم السلام است. مقام اهل بیت را با میزان درخشیدن گنبد و بارگاه می‌سنجند و به مردم معرفی می‌کنند، نه با تعریف معرفت واقعی به ساحت آن‌ها.

من می‌رفتم، منشی‌اش نشسته بود، در اتاق خودش هم باز بود، در هر شرایطی، جلسه و غیر جلسه فرق نداشت. من سرک می‌کشیدم که متوجه شوم، آدم. خودش به منشی‌اش می‌گفت فلاتی که رفت، این آقا را بفراستید داخل اتاق. همه مراجعان راضی بودند. چون به کار خودش بلور داشت. اگر بعضی از این آقایان هم به کارشان بلور داشتند، ما در شناساندن اهل بیت علیهم السلام به مردم کم

و... این یک نمونه کوچک است. نمی‌گوییم به من زنگ بزنند، اما مدیری که پشت میزش نشسته اگر به کارش باور و شناخت داشته باشد، ما لنگ این کارها نمی‌مانیم، پشت در بسته نمی‌مانیم. در سوریه که بودیم یک خانم در وزارت اعلام - فرهنگ - سوریه بود که مدیرکل پخش مطبوعات خارجی بود. یک خنم علوی مذهب و بی‌حجاب. افتخارش این بود که در اتاق من به روی تمام خبرنگاران دنیا باز است و واقعا هم باز بود. وقتی

روایت سهیل کریمی از اولین و آخرین زیارت کربلایش

حسرت نجف به دلم ماند



بعد از حمله آمریکا به عراق و حضور نظامی این کشور در خاک عراق، دنبال این بودم که به آنجا بروم و مستند بسازم. دوره‌ای که بعضی‌ها در

عراق حکومت می‌کردند، توفیق زیارت عتبات را نداشتم. زمانی که آمریکایی‌ها هنوز کامل مستقر نشده بودند و شهرها یکی‌یکی سقوط می‌کرد و اصطلاحاً رژیم صدام داشت مقاومت می‌کرد، ما به عراق رفتیم. حدود ۱۰ روز در بصره که از شهرهای جنوبی عراق هست به سر بردیم و به تدریج به سمت بالای کشور می‌آمدیم. اشتیاق زیادی برای حضور در کربلا و نجف داشتم. هم‌اشار دنبال یک بهانه بودم که لایه‌ای کار. یک سر برویم کربلا و دوباره برگردیم بصره. اما آن موقع شرایط امنیتی نامناسب بود. از یک جاده که رد می‌شدیم، هیچ امنیتی نبود که به ۲۰ کیلومتر آن طرف‌تر برسیم. نه به دلیل حضور آمریکایی‌ها بلکه به علت وجود راهزن‌هایی که میله جاده‌ها کمین می‌کردند و اصطلاحاً به آن‌ها «علی‌بابا» می‌گفتند. این نام را آمریکایی‌ها روی تانک‌ها گذاشته بودند و بین مردم عراق هم جا افتاده بود. از این «علی‌بابا» خیلی می‌ترسیدیم. کارشان هیچ حساب و کتلی نبود، به یک ملشین حمله می‌کردند و دیگر کاری نداشتمند که طرف کی هست و کارش چیست. دنبال این بودند که جنسی گیر بیاورند و به پول تبدیل کنند. حالا این جنس می‌توانست دوربین من مستندساز باشد. اسکن این کسه برویم و برگردیم، وجود نداشتم. در عین حال هر روز اشتیاق من به زیارت بیشتر می‌شد.

۱۰ روز در استان بصره بودیم و بعد از آن پنج روز در استان میسان به مرکزیت العمارة تقریباً به مرکز عراق رسیده بودیم. بعد تصمیم گرفتیم محل استقرارمان را خود کربلا قرار دهیم و کار مستندمان در بخش‌های مرکزی و بخشی از قسمت‌های شمالی عراق را از کربلا پیگیری کنیم. برایم جالب بود که می‌گفتند زیارت امام حسین علیه‌السلام با زیارت بقیه‌نامه علیه‌السلام متفاوت است و باید خاک‌آلوده به زیارت امام حسین علیه‌السلام رفت. انگار که در صحنه کربلا بودم و الان می‌خواهی بروی در گودی قتلگاه تا سیدالشهدا را زیارت کنی. ۵ روزی که در العمارة



بودیم. جای مناسبی نداشتم.

مجموعه‌ای بود که نه حمامی داشت، نه سرویس بهداشتی درستی داشت، شب‌ها توی حیاط می‌خوابیدیم و... خلاصه شرایط نامناسبی داشتیم. با چنین سر و وضعی باید وارد کربلا می‌شدیم. یادم نمی‌رود چشم‌هایم دود می‌زد تا گنبد را ببینم. کاروان هم نبودیم که رییس کاروانی باشد و مسیر را بدهند. یک ملشین از جنوب گرفته بودیم که راهنده‌اش هم خیلی مسیر را بلد نبود. در این کوچه، پس کوچه‌های کربلا می‌رفتیم و عطش برای دیدن گنبد بیشتر می‌شد. برای اولین بار که گنبد را دیدیم، ناخودآگاه از خود پیچود شدیم. خیلی هل شده بودم. بی اختیار دستم را بردم سمت دوربین تا از گنبد امل حسین علیه‌السلام فیلم بگیرم. حال من دست خودم نبود. ولی این قدر سر و وضع‌مان خاکی بود که دیگر به خودمان اجازه ندادیم همان لحظه برویم زیارت. آن شب هتلی را گیر آوردیم و بعد از پنج روز، دوشی گرفتیم و برای اذان صبح به حرم رفتیم. البته ابتدا خدمت حضرت عباس علیه‌السلام رسیدیم تا از ایشان اذن زیارت امام حسین علیه‌السلام را بگیریم. این اولین تجربه زیارت کربلا می‌بود و متأسفانه آخرین تجربه.

دو روز در کربلا بودیم. عصر روز سوم رفتیم به کوت برای تهیه مستند. روز جمع‌اشار هم قرار بود برویم نجف و آنجا با مرحوم شهید حکیم قرار ملاقات داشتیم. در راه بازگشت از کوت به کربلا، در چند کیلومتری حله، لسیر آمریکایی‌ها

شدیم و نجف را هم هیچ موقع ندیدیم. در لسارت در خلوت خودم به حضرت عباس علیه‌السلام گله می‌کردم که آقا ما مهمان شما بودیم‌ها! خودتان کاری کنید. البته عنایت‌شان را می‌دیدیم. بعد از ۱۲۶ روز لسارت، وقتی قرار شد آزادمان کنند، آمریکایی‌ها ما را در اردوگاه تحویل انگلیسی‌ها دادند. خبر نداشتم که قرار است آزاد شویم. فکر می‌کردیم می‌خواهند به جای دیگری منتقل‌مان کنند. چون ما ۳-۴ جا منتقل شده بودیم، آن هم با تدلییر شدید امنیتی، آقای سعید ابوطالب هم از من جدا شده بود و ۴۰-۵۰ روز قبل از من او را از بغداد بردند. من را که می‌بردند تحویل انگلیس‌ها بدهند، ۲-۳ تا هلیکوپتر آپاچی برای لسکورت آمده بود. تصور می‌کردم امکان دارد ایران برای آزادسازی ما حمله بکند. ۳-۴ تا ماشین جلو و عقب حرکت می‌کرد. در یک اتوبوس بودم که درونش سیم خاردار بود. تکان که می‌خوردم، دو نفر مسلح دست به اسلحه می‌شدند و می‌ترسیدند که اقدامی بکنم. دنبال این بودم که به این‌ها بگویم، من را بفرید کربلا یا نجف را زیارت کنم، بعد هر غلطی که دوست دارید بکنید البته اجازه ندادند. وقتی هم که آزاد شدم، دوباره همین درخواست را داشتم. به انگلیسی‌ها گفتم نمی‌شود برویم نجف؟ انگلیسی‌ها ما را از امل‌القصر که مرز کویت بود، آوردند مرز شلمچه و به نیروهای ایرانی تحویل دادند. اما دلم پیش امل علی علیه‌السلام ماند.

زیبیه



چایخانه و حکایت

مادران شهر جنگی

«ننه قربون» گوشه‌ای از
فداکاری‌های زنان حمله‌ساز
دورن دفاع مقدس را به تصویر
کشیده‌است



شما به «کیوتانه حرم» دعوت

شده‌اید

گزارشی از یک مجموعه تفریحی
کودکنه، در همسایگی حرم امام
رفوف



«خانه بازی» تمرین زندگی

بود

تجربیه‌های زندگی یک مادر
چوان که تا حدود زیادی
توانسته تزلجم و ظایف مادری و
حضور اجتماعی را خنثی کند



نصورشان از ایران، یک ویرانه
خاکی است

از کنگره بین‌المللی زنان بیداری
اسلامی چه خبر؟



«ننه قریون» گوشه‌ای از فداکاری‌های زنان حماسه‌ساز دوران دفاع مقدس را به تصویر کشیده است

چایخانه و حکایت مادران شهر جنگی

مهناز سعید حسینی

«یاسر عرب» علاوه بر اینکه نویسنده حوزه ادبیات کودک و نوجوان است، مستندهای قابل توجهی در حوزه هنر متعهد و دفاع مقدس دارد. او سال گذشته مستند «نان جنگ» را به جشنواره عمار برد و با این اثر برگزیده این جشنواره شد. اما آخرین مستند او روایتی جالب و نو از زاویه‌های پنهان دفاع مقدس است. اهمیت موضوع و سوز این مستند، یعنی چایخانه و اتفاق‌هایی که در آن منطقه افتاد، با کشف دست خطی از رهبر انقلاب در سال‌های جنگ درباره این مکان، دو چندان شد. این مستند با عنوان «ننه قریون» مدتی پیش آماده و رونمایی شد. روایت کوتاهی از مراحل ساخت «ننه قریون» را از زبان سازنده جواتش بخوانید.



جلوتر که رفتیم، به لایه جدی‌تری رسیدیم. ماجرا این بود که پس از استفاده عراق از سلاح‌های شیمیایی، تعدادی از لباس‌های شیمیایی هم به چایخانه می‌آید و این خانم‌ها آنها را می‌شویند. تعدادی از این خانم‌ها شهید شدند. تعدادی زیادی هم هنوز شیمیایی هستند، بدن‌شان تاول دارد و به هزینه خودشان دارو مصرف می‌کنند و تحت پوشش هیچ ارگانی نیستند. یکی از خانم‌ها برای ما تعریف می‌کرد که در آن سال‌ها نمی‌دانستیم در گرمای هوای اهواز چه کنیم و به نوبت در یخچال می‌نشستیم تا دقایقی آرام شویم. در این گرمای خفیه با حجاب کامل بدون چشم‌دلت کار کردند.

روال کار این‌طور بوده که لباس‌ها را در دیگهای بزرگ می‌ریختند تا خون‌ها خشک و جدا شود. اما مثلاً می‌دیند در این دیگ پالمده و بیرون می‌آورند. یا یک تکه از سر رزمنده میان لباس‌ها پیدا می‌شد، شرایط وحشتناکی داشتند. این خفیه‌ها همان جامحلی را مشخص

مستند «نان جنگ» که تمام شد، تصمیم گرفتیم کار در موضوع دفاع مقدس را از زوایای کمتر دیده شده ادامه دهیم. در مراحل تحقیق و حتی تولید، مرتب به نکته‌های عجیب برخوردیم که به مکتبی معروف به چایخانه در اهواز مربوط می‌شد. قصه از اینجا شروع می‌شود که به شروع جنگ نیروهای سپاه به ناچار لباس‌های فرسوده رزمندگان را در سه راهی اهواز آتش می‌زدند. خفیه‌های اهوازی با دیدن این شرایط تصمیم به بازسازی این لباس‌ها می‌گیرند. سرپرستی این خفیه‌ها را مادر شهید علم‌الهدی به عهده می‌گیرد و کار شست‌وشو و تعمیر لباس‌ها در محل چایخانه آغاز می‌شود. خفیه‌ها ۸ سال، صبح تا شب لباس‌های رزمنده‌ها، ملحفه بیمارستان‌ها، اتاق‌های عمل و... را می‌شستند. حجم کار بسیار بالا بوده، مثلاً چند تریلی لباس هر روز به چایخانه می‌آمده و خفیه‌ها لباس‌ها را می‌شستند. این تازه اول قصه بود و همین برای ساخت مستندی جذاب کفایت می‌کرد.

پس از استفاده عراق از سلاح‌های شیمیایی، تعدادی از لباس‌های شیمیایی هم به چایخانه می‌آید و این خانم‌ها آنها را می‌شویند. تعدادی از این خانم‌ها شهید شدند. تعدادی زیادی هم شیمیایی هستند



یاسر عرب گفت: چند تریلی لباس هر روز به جایخانه می‌آمده و خانم‌ها لباس‌ها را می‌شستند. این تازه اول قصه بود و همین برای ساخت مستندی جذاب کفایت می‌کرد

کوتاه بایکی از خادمان «چایخانه» که جراحتهای شیمیایی را از آن روزها با خود به یادگار دارد نمی‌توانستم تهران را تحمل کنم!

عالم ملکی

صدیقه یعقوبی از زنانی است که هشت سال از عمر خود را پشت جبهه‌ها گذراند. خاطرمهای ناگفته زیادی از شب و روزهای این هشت سال دارد. حرف‌هایی که هر کس بشنود، متحیر می‌ماند یک زن چگونه توانسته این همه سختی را در جنگ تحمل کند. زنی که حتی دوران بارداری‌اش را با شستن لباس آخته به خون شهیدان و جانبازان گذرانده است. در این گفت‌وگو بخش کوتاهی از این خاطرمها را با او مرور کردیم.

«تا وقتی جنگ هست، اینجا می‌مانم». همسر از تهران تماس گرفت و گفت: «راضی نیستی دیگر آنجا بمانی؟ صدام تا دزفول آمده، اگر بمالی، ممکن است اسیر عراقی‌ها شوی». مجبور شدم به تهران برگردم. حالا آن پسرم حدوداً ۲۵ ساله است. با خلم خیلی که مادر شهید هم است، شب به چایخانه می‌رفتم؛ لباس مکتبی‌ها را داخل دیگ خیس می‌کردیم و نیمه‌های شب آنها را می‌شستیم. صبح هم آنها می‌آمدند و لباس‌ها را تحویل می‌گرفتند. در آن شرایط به قدری اشتیاق و انگیزه داشتیم که اصلاً به خواب و استراحت فکر نمی‌کردیم.

یک بار دیگر قرار بود برای مرخصی به تهران برگردم. پیش خودم گفتم «قبل از رفتن به تبار بروم و کیسه خواب رزمندها را بشویم». به تبار رفتم. لانه زنبور در انبار بود و یک دفعه همه زنبورها به من حمله کردند و نیش‌ها را شدم. از اینکه برگشتم به تهران عقب افتاد، خیلی خوشحال شدم!

بعد از این ماجرا، دوباره با خانم مقدم به انباری رفتم تا لباس‌ها را برای شستن آماده کنیم. همین که لباس‌ها را در آوردم، یکدفعه دل و جگر یک رزمنده را دیدم که داخل لباسش بود. غروب آفتاب بود از انبار بیرون آمدم و خیلی گریه کردم. خانم موحدی که مسوول چایخانه بود، گفت «یعقوبی، چه شده دلنگی می‌کنی؟ می‌خواهی بروی؟» گفتم «نه» و ماجرا را برایش تعریف کردم و گفتم «دیگر توان کار ندارم». از آن روز به بعد تا مدت‌ها غذا و گوشت پخته نمی‌خوردم، مدام یاد آن صحنه می‌فاندم.

قشنگ‌ترین خاطره چایخانه مربوط به روزی بود که آقای خلم‌های به چایخانه آمدند. ایشان عیدی را که امام خمینی برای ما فرستاده بودند، تحویل دادند. عیدی امام نقری یک تقویم و ۲۰۰ تومان پول بود.

وقتی امام خمینی (رحمه الله علیه) اعلام کردند «هر کس می‌تواند به جنگ برود، هر کسی نمی‌تواند پشت جبهه خدمت کند» به همسرم گفتم: «من شجاعتم را دارم. برو جایی را پیدا کن تا بروم پشت جبهه». همسر رفت و آقای عادلین را پیدا کرد. برای خدمت به جبهه در هویزه مستقر شدیم. در آنجا لباس‌های رزمندها را می‌شستیم و کیسه خواب آنها را تمیز می‌کردیم. شب و روز برای ما فرقی نداشت و بعضی شب‌ها حتی ۲ ساعت هم نمی‌خوابیدیم. همه هشت سال جنگ را آنجا بودم و هیچ وقت احساس خستگی نکردم. هر وقت قرار بود، از تهران به هویزه بیایم می‌گفتم: «۱۵ روزه به تهران برمی‌گردم». اما ما آنجا ۳ ماه طول می‌کشید. در عوض یک هفته در تهران می‌ماندم و آن یک هفته در شهری که خبری از حال و هوای جبهه‌ها نبود، پر ابرام سخت و عذاب‌آور بود، بی‌معطلی به هویزه برمی‌گشتم.

در چایخانه وقتی لباس رزمندها را می‌شستیم می‌گفتند موقع شستن لباس‌ها، جلو دهان و بینی‌تان را با دستمال بگیرید که آلوده نشوید. ولی من بعد از شستوشوی لباس شهدا و جانبازان شیمیایی، برای اطمینان از اینکه لباس‌ها از مواد سمی پاک شده باشند آنها را به صورت می‌کشیدم. اگر روی صورتم احساس سوزش می‌کردم، یعنی لباس تمیز نشده و دوباره باید شسته شود. گاهی گوشت دست و پای شهدا و جانبازان را هم از لباس‌ها جدا می‌کردیم. آلودگی شیمیایی از همان جا در بدنم رخنه کرد.

دوران بارداری‌ام در چایخانه گذشت. آخرین روزهای جنگ بود. ۴۰ روزه باردار بودم که به چایخانه هویزه رفتم. تا هشت ماهگی آنجا ماندم. اما بعد از آن گفتمند: «باید به تهران بروی» گفتم:

و قطعات بدن شهدا را آنجا دفن می‌کردند. اتفاق بزرگی در طول ۸ سال آنجا افتاده و خانم‌ها خیلی کمک کردند. بالای ۳۰۰ قطعه از بدن شهدا آنجا دفن است.

آیت‌الله جزایری امام جمعه اهواز نقل می‌کند که «من وقتی رفتم و حجم لباس‌ها را دیدیم، به سرعت برگشتم و در خطبه‌های نماز جمعه گفتم: برادرها، خواهرها، من در اهواز گنج پیدا کرده‌ام!» ببینید این خانم‌ها چه قدر از اسراف جلوگیری کردند، آن هم چه خانم‌هایی. هر یک اسطوره‌ای هستند. هر یک دنیایی داشتند. در زمان تولید این مستند با خانم‌هایی روبه‌رو شدیم که در حین شست‌وشوی لباس‌ها، پیراهن خونی فرزند شهید خودشان به دستشان افتاده یا خبر شهادت فرزند یا برادرشان را سر لگن لباسشویی به آنها داده‌اند اما ایشان گفتند تا لباس‌ها تمام نشود، حاضر به ترک سنگر خدمت و رسیدگی به تشییع فرزندشان نیستند.

رهبر انقلاب در دوره ریاست جمهوری‌شان به چایخانه می‌روند و در پایان بازدید، دست خطی می‌نویسند و از خانم‌ها شخصاً تقدیر و تشکر می‌کنند. یکی از سرداران سپاه به من گفت: آقا در پایان دیدارشان استغفار می‌کنند و می‌گویند خدمت من هم می‌خواست اینجا با خانم‌های دیگر کار کند اما من با این تصور که شاید حضور او به عنوان یک خانم و تحت عنوان نیروی نظامی است، مخالفت کردم، الان با دیدن شرایط اینجا استغفار می‌کنم از اینکه مانع حضور ایشان شدم. این مطلب را جناب سراجان در مصاحبه‌اش به ما گفت که البته این بخش در مستند «تنه قریون» آمده است. بعد از اینکه جنگ و این ماجراها تمام می‌شود، ما با یک داستان عجیب‌تر روبه‌رو می‌شویم و می‌بینیم در همان مکان قسمت رختشورخانه را تبدیل به رستوران می‌کنند و روی قسمتی که بدن شهدا دفن است، تالار عروسی می‌زنند. این بنده خدایی هم که آنجا ۸ سال زحمت کشیده بودند، ضربه روحی شدیدی می‌خورند و به زمین و زمان اعتراض می‌کنند اما کو گوش شنوا؟ تا اینکه امسال همه خانم‌ها در شلمچه جمع می‌شوند و روی پیراهن شهید «بهمن دشت بزرگ» که پدرش از خادمان چایخانه بوده، شهادت‌نامه و اعتراض‌نامه‌ای می‌نویسند برای رهبر انقلاب و امضا می‌کنند تا این مکان به یادمانی در ابعاد اصلی پایگاه شهید علم الهدی تبدیل شود و تالار مذکور برچیده شود.

گزارشی از یک مجموعه تفریحی کودکان، در همسایگی حرم امام رئوف

شما به «کبوترانه حرم» دعوت شده‌اید

سمیه و ظیفه خواه

دنبال کبوترها دویدن و گندم ریختن برای آنها، آب بازی در حوض‌های حرم و سر خوردن در صحن‌ها، بازی با بچه‌های دیگر و حتی گم شدن و پیدا شدن در حرم امام رضا علیه السلام، خاطره مشترک خیلی‌ها از زیارت این صحن و سرادر روزگار کودکی است. بچه‌ها از اذن دخول خواندن کنار باب الجواد و باب الرضا تا سلام و علیک با خادم کفشداری حرم، تا زیارتنامه خواندن و در و دیوار صحن راه تبرک بوسیدن، تا دست به ضریح کشیدن و دست بالا گرفتن و دعا کردن را از پدر و مادرها و بزرگ‌ترهایشان می‌پیشند و از همه این‌ها به یک تجربه زیارت می‌ریزند؛ یک تجربه قشنگ با همه ریزه کاری‌هایش. از همان موقع که دور تا دور پدر و مادر می‌دوند و دست‌شان را می‌کشند تا اذن دخول تمام شود، تا آن وقت که بعد از نماز جماعت سراغ مهرهای رها شده در گوشه و کنار فرش‌ها می‌روند و آنها را کنار هم می‌چینند و به قول ما بزرگ‌ترها، شیطنت می‌کنند، زیر چشمی حواسشان به اشک چشم مادر و صدای ناله و التماس آن زن شهرستانی که با لهجه خودش بلند بلند با امام رئوف درد دل می‌کند، شاید تجزیه و تحلیل این اتفاق‌ها را اندانند، اما می‌پیشند و این دیدها می‌شود مکمل اعتقادات و باورهای بزرگی که سال‌ها بعد، به کارشان می‌آید.

مدتی است - ظاهراً دو- سه سال - که اداره فرهنگی حرم رضوی با ابتکاری جدید، چیزی شبیه یک مهد کودک در گوشه‌ای از حرم برپا کرده



تا زائران کوچک امام رضا علیه السلام ساعتی را مهمان آنجا باشند و پدر و مادرها راحت‌تر به زیارت‌شان برسند. برنامه‌های متنوع و جهت‌داری برای بچه‌ها تدارک دیده‌اند و می‌خواهند خاطره‌ای شیرین از زیارت در ذهن بچه‌ها ثبت کنند. «کبوترانه»، تجربه تازه‌ای است که بچه‌ها را سلطنتی از صحن و سرای حرم جمع می‌کند و به یک محیط کودکانه می‌برد تا با بازی و آموزش‌های غیرمستقیم، موثر و مکملی برای دیدمهای کودکان زائران کوچک این حرم باشد... از اتاقک‌های بازرسی که رد می‌شویم، دو مرد جوان ایستاده‌اند و کارت‌هایی را به بچه‌ها می‌دهند و می‌گویند «شما به شهر بازی حرم دعوت شده‌اید» بچه‌ها اول کمی تعجب می‌کنند و بعد با شادی به سمت پدر و مادرها می‌روند و کارت را نشان می‌دهند:

دوست عزیز، سلام

شاید اهل مشهد هستند و به زیارت اومدی و شاید هم از جایی دور زایی این حرم یا صفا سیدی، مهم این است که الان مهمون امام مهربونی‌ها هستی. دوستان شما در آستان قدس رضوی مدت‌ها

تلاش کردند تا فضایی رو فراهم کنند که شما شکوفه‌های زیبا بتونین هم مطالب دینی مقدسی رو به دست بیارین و هم ساعت‌هایی خوب و به یاد ماندنی به دفترچه خاطرات کودکی‌تان اضافه کنید، البته بعد از اینکه به زیارت رفتی و برای همه دعا کردی. منتظر دلبست در مجموعه کبوترانه هستیم

ویژه کودکان ۵ الی ۱۳ ساله

ساعات بازدید: صبح ۸:۳۰ الی اذان ظهر

بعد از ظهرها ۱۵ الی ۱۹

مکان: صحن جامع رضوی، سردر غربی، طبقه بالا

سراغ آدرس کارت می‌رویم تا شهر بازی حرم را رویت کنیم...

هر بچه‌ای می‌آید، کتبی دستش هست. دختر بچه‌ای می‌پرد بغل مادرش و چیزهایی درباره سرسره و توپ و فیلم می‌گوید. مادر نگرانی به دخترش می‌اندازد و می‌گوید: باز هم که روسری‌ات را جا گذاشتی! و راهی‌اش می‌کند که روسری را بپورد. دخترک هم آنگار از خدا خواسته، حرف مادر تمام شده و نشده، نصف راه را دوان دوان رفته.

آن سویی نرده خنمی اسم بچه‌ها را می‌نویسد و از نرده رد می‌کند. شماره موبایل پدر و مادر را می‌گیرد و از این قسمت به بعد ورود برای والدین ممنوع است تا حدود یک ساعت دیگر که باید

برای بردن بچه‌ها بیایند.

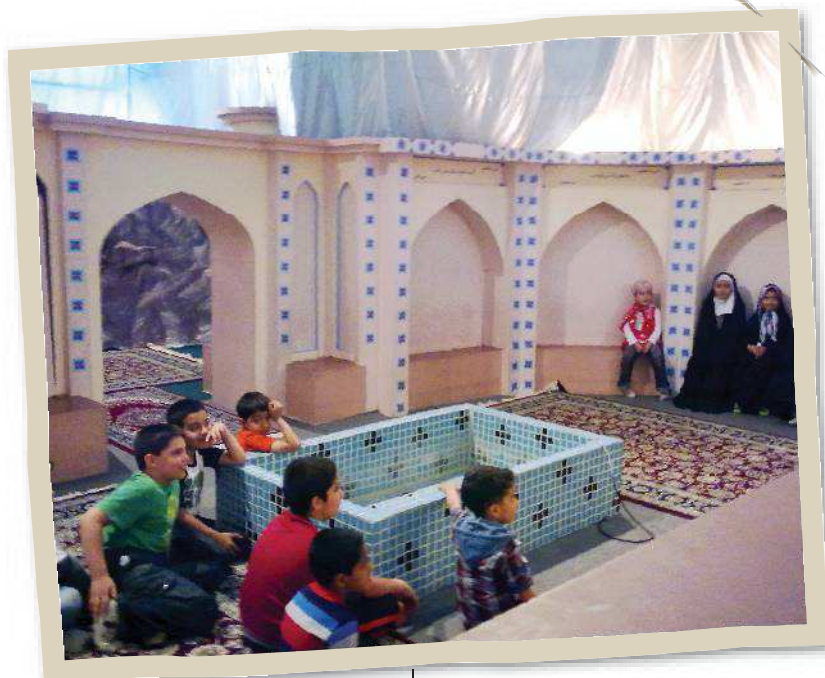
داخل مجموعه، بعد از سالن اول، پرده بزرگی برای نمایش فیلم مهیا کرده‌اند و چند صندلی کوچک به قد و قواره بچه‌ها، از هر دو طرف این سالن، راه به راهروها و سالن‌های دیگری باز می‌شود که مثل مهد کودکها تزئین شده‌اند. سمت چپ استخر توپی است که البته بیشتر مورد توجه آقا پسرها است، بعد از آن؛ سرسره‌ای بزرگ و گوشه و کنار، مربی‌های جوانی که مراقب بچه‌ها هستند، صبورند و باحوصله...

از چند سالن که می‌گذرم، گوشه‌ای، فضایی شبیه مسجد ساخته‌اند و بچه‌ها دور یک حوض نشسته‌اند. مردی با لهجه مشهدی برای‌شان از نماز می‌گوید و آن قدر هم شیرین که بچه‌ها دورتادورش غش و ریسه می‌روند.

مسوول «کبوترانه» مرد جوانی است، از ظاهرش پیداست طلبه است. نعلش عطاالله دخلی است و بعدتر می‌گوید که درس خارج فقه می‌خواند. در اتاق کوچکی، گوشه «کبوترانه» با او هم کلام شدیم.

■ کبوترانه را مختصر معرفی می‌کنید؟

مجموعه کبوترانه یک مجموعه فرهنگی-تفریحی ولیست به اداره کل فرهنگی حرم برای بچه‌ها است که از بچه‌های ۵ تا ۱۳ سال پذیرایی می‌کند و تقریباً سه سال است که فعالیتش را آغاز کرده است.



■ برای بچه‌های خاص مثل معلولان یا بچه‌های غیر از فارسی زبان هم برنامه دارید؟
بچه‌های معلول جسمی یا ویلچر وارد می‌شوند، حتی داخل استخر توپ هم می‌روند. تقریباً از همه امکانات غیر از سرسره، استفاده می‌کنند. همین امروز بچه‌ای داشتیم که قدرت تکلم نداشت اما می‌شنید، از مجموعه استفاده کرد. اما برای زبان‌های خارجی مثل انگلیسی و عربی و ... هنوز برنامه‌ای نداریم. البته گاهی بچه‌های آذری زبان که خیلی فارسی بلد نیستند، به اینجا می‌آیند و چون برنامه‌ها شاد و مفرح است، بهره می‌برند و بارزیت از اینجا می‌روند.

■ در استقبال بچه‌ها خوب است؟
بله، شیرینی این مکان در ذائقه بچه‌ها می‌ماند. یک بار پایان دهه کرامت یا دهه آخر ماه صفر بود که در رانپله با مادر و دختری همگام شدم؛ دختر بچه به مادرش می‌گفت: نمی‌شود از این به بعد به جای سرزمین عجایب به اینجا بیاییم! در مناسبت‌های مختلف برنامه‌های نمایشی عوض می‌شود، مثلاً در محرم و صفر خیمه بزرگی زده بودیم و در آن تعزیه بچه‌گانه اجرا می‌کردیم خیلی از بچه‌ها لشک می‌ریختند و گریه می‌کردند. البته دختر خاله‌ها چون دلشان رقیق‌تر است، زودتر گریه می‌کردند اما جالب بود که پسر بچه‌ها هم لشک می‌ریختند.

هر گروه ۲۵ تا ۳۰ نفرند که حدود ۵۰ تا ۶۰ دقیقه در کبوترانه می‌مانند و بعد گروه‌های بعدی جایگزین می‌شوند.

■ جند نفر در مجموعه کبوترانه کار می‌کنند؟
در هر روز دو شیفت صبح و بعد از ظهر داریم و در هر شیفت، ۱۳ تا ۱۵ ختم مربی متخصص و دو یا سه روحانی برای اجرای برنامه‌ها حضور دارند.

■ این برنامه‌ها ویژه تلبستان است یا در طول سال هم ادامه دارد؟
در طول سال هم هست ولی ساعت کار ما در ایام غیر از تلبستان که بیشتر با مدرسه‌های مشهد کار می‌کنیم، تا ۴ بعد از ظهر است.

■ چرا فقط بالای ۵ سال مخاطب کبوترانه هستند؟
چون بچه‌های زیر ۵ سال کمتر با کبوترانه ارتباط می‌گیرند و اگر دقت کنید در مهدکودک‌های نوبله و شیرخواره، یکی - دو ماه زمان می‌برد تا بچه‌ها ارتباط برقرار کنند. طراحی محیط هم برای بچه‌های زیر ۵ سال نیست. مثلاً پله‌های سرسره یا عمق استخر توپ برایشان مناسب نیست.

البته در صورت اصرار زیاد خانواده‌ها، برای اینکه زلزله ناراحت نشود با همراه بزرگتر، او را قبول می‌کنیم. هر چند که معمولاً بچه کوچک‌تر برای همراهش دست و پاگیر می‌شود و او نمی‌تواند از امکانات مجموعه استفاده کند.

■ برنامه‌تان برای بچه‌ها چگونه است؟

بچه‌ها ابتدا وارد یک سینما می‌شوند و دو - سه کلیپ کوتاه درباره امام رضا علیه السلام تماشا می‌کنند. بعد وارد یک جنگل می‌شوند و در این جنگل یکی از داستان‌های ضامن آهو، گنجشک و مار و درخت سیب به صورت پیک یا دونه‌فره و البته با زمینه طنز برای بچه‌ها اجرا می‌شود. در مرحله بعد وارد غار می‌شوند که کمی تاریک و پیچ در پیچ است. سه راه دارد که دو تا از آنها بن‌ست است و یکی به مسجد می‌رسد. ابتدای غار بچه‌ها آزادانه حرکت می‌کنند اما کم‌کم کار برای‌شان کمی سخت می‌شود. بعد از خروج از تک تک بچه‌ها می‌پرسیم که چرا دیر رسیدید؟ گم شدید؟ ترسیدید؟ هر کس جوابی می‌دهد و بعد با کمک خودشان به لزوم حضور راهنما در مسیرهای ناشناخته می‌رسیم. اینکه اگر راهنما بود، دست ما را می‌گرفت، دیر نمی‌رسیدیم، راه را گم نمی‌کردیم و ... بعد می‌گوییم که زندگی هم مثل این غار بن‌ست دارد، پیچ در پیچ است و باید دستمان را در دست راهنما بگذاریم تا با مشکلی مواجه نشویم. راهنما هم خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله، امام معصوم و قرآن و مراجع تقلید هستند.

در مسجد آموزش وضو و نماز داده می‌شود که معمولاً نمایش یک یا دونه‌فره و طنز است. این آموزش‌ها چون با زبان طنز و خنده و شوخی داده می‌شود، بازخورد خوبی بین بچه‌ها دارد و در خاطرشان می‌ماند. مثلاً یک روز مدیر مدرسه تماس گرفت و گفت: یکی از ولدین دیروز به مدرسه‌ای آمده و گفته بچه‌ها را کجا بردید؟ گفتیم: کبوترانه حرم. مادر گفته بود فرزندم که از مدرسه آمد من دلشتر وضو می‌گرفته، گفت: می‌خواهی نمایش وضو را برایت اجرا کنم؟ قبول کردم و او نمایش را خیلی خوب و با دقت بازی کرد و ... جالب اینکه مادر با این نمایش متوجه شده در وضوی خودش ایراد و اشکالی بوده و آن را اصلاح می‌کند.

■ مسجد آخرین مرحله کبوترانه است؟

نه، بعد از مسجد وارد شهرک بازی می‌شوند؛ غرفه سفالگری، نقاشی دیواری با موضوع آزاد و نقاشی رنگ آمیزی، استخر توپ و سرسره و مجموعه «بگردد و پیداکن» در طبقه دوم است و بچه‌ها باید جست و جو کنند و خاله‌ای زرد رنگ را که ما به آن می‌گوییم «خاله امام رضا علیه السلام» پیدا کنند.

■ هر گروه از بچه‌ها چند نفرند و چه قدر در مجموعه می‌مانند؟



تجربه‌های زندگی یک مادر جوان که تا حدود زیادی توانسته تعارض وظایف مادری و حضور اجتماعی را خنثی کند

«خاله بازی» تمرین زندگی بود

سمانه توحیدی-مشیرانصاری

زینب شریعتمدار متولد ۱۳۴۹ است اما زندگی پرماجرا و سفرهای متفاوت و سرپوشوری که دارد، سیب شده خیلی بیشتر از چهل و یکی - دو سال، تجربه زندگی داشته باشد. اگر بخواهیم یک عنوان کلی برای مجموعه کارهای او دست و پا کنیم، باید گفت در حوزه بین الملل، کارهای فرهنگی می‌کند. از معلمی تا اداره خبرگزاری مقاومت و کار مطبوعاتی، همه در سابقه کاری اش پیدامی‌شود. قرار بوده عنوان یک زن مسلمان فعال در عرصه اجتماع با او از تجربه‌های کاری اش صحبت کنیم اما حرف‌های بیشتر به زندگی و رابطه مادر و فرزندی و نظام خانواده کشیده شد و البته از حال و هوای گفت‌وگوهای زینبیه هم، دور نیفتاد.



انواع مرباها و ترشی‌ها و ماست و رب گوجه فرنگی خاله را خودم درست می‌کنم، خیاطی هم می‌کنم. هر چیزی که مواد نگهدارنده دارد، از بیرون تهیه نمی‌کنم چون مواد نگهدارنده آهن بدن را از بین می‌برد



اولین جرقه‌های حضور اجتماعی برای من در زمان انقلاب زده شد، زمانی که حدوداً ۷-۸ ساله بودم و جریان انقلاب در خانواده جدی‌تر شد. برادرهایم عکس امام می‌آوردند و قایم می‌کردند. ما که کوچکتر بودیم روی در دیوار شعار می‌نوشتیم. یادم هست که یک دفتر شعار داشتیم و شعارها را از روی آن انتخاب می‌کردیم.

انقلاب که پیروز شد، کم‌کم حضور اجتماعی تعریف دیگری پیدا کرد، مثلاً مطالعه کتاب‌های شهید مطهری و بحث درباره آن‌ها، یکی از کارهای جدی ما بود. آن زمان هر کس می‌خواست بگوید من مسلم‌م، حتماً باید یک سری کتاب خوانده بود. کلاس چهارم دبستان بودم. قبل از اینکه معلم بیاید، سر موضوعی با بچه‌ها بحث می‌کردیم و یک سری موافق بودند و یک سری مخالف. معلم که سر کلاس آمد، از ما که بچه کلاس چهارم دبستان بودیم، یکی می‌پرسید «تو مطالعه کردی که درباره این موضوع حرف می‌زنی؟» و جالب اینکه بچه‌ها بعضی می‌گفتند «در روزنامه این مطلب را خواندیم»، بعضی می‌گفتند «در فلان کتاب خواندیم»، من هم گفتم «این را از زبان برادرهایم شنیدم» بعد ایشان

گفت: «اصلاً بدون مطالعه نمی‌شود بحث کنید و حرف بزنید.» یعنی آن موقع حضور اجتماعی داشتن، به مطالعه دقیق و آگاهی از جریان‌ها و اتفاق‌های روز تعبیر می‌شد.

نمی‌توانستم بی تفاوت باشم

من جریان‌های سازمان منافقان و حزب توده و قرار بنی صدر و... همه را کامل یادم هست. با اینکه یک بچه ۱۰ ساله بودم. با خواهر و برادرهایم بحث جدی می‌کردیم، شاید خیلی هم از اصل موضوع سر در نمی‌آوردیم اما غفل نبودیم. با همان سن و سال، کتاب‌های استاد مطهری را می‌خواندم. شاید چیز زیادی نمی‌فهمیدم، اما اقتضای زمان این بود و نمی‌خوایم از زمان عقب بمانیم. نمی‌توانستم بی تفاوت باشم. این هم از فضای خانواده

برمی‌آمد. آن موقع یک خواهر یک ساله داشتیم، اما مادرم هیچ وقت ملاحظه این را نمی‌کرد که بچه کوچک دارم، راهپیمایی نروم، به فلان جلسه نروم، یا جوامع را ملاقات کنم که جانش را با این کارها به خطر بیندازد. این‌ها درس عملی برای ما بود. ما ترجیح اقتضات امت اسلامی - به اصطلاح قرآن - بر اقتضات شخصی و فردی راه آنجا یاد گرفتیم.

مارش حمله را در مدرسه می‌شنیدیم

تا اینکه جنگ شروع شد و من در این دوره بین چهارم دبستان تا سوم دبیرستان بودم. راهنمایی که بودیم، در مدرسه مرپا و آش می‌پختیم و مادرها را دعوت می‌کردیم، این‌ها را می‌خریدند و می‌خورند و ما هزینه آن را برای کمک به جبهه‌ها می‌فرستادیم. یفتنی می‌یفتیم و زیارت عاشورا و دعای توسل برای رزمندگان می‌خواندیم. جالب اینکه مارش حمله را در مدرسه می‌شنیدیم، از بلندگو باید پخش می‌شد، اصلاً جدای از فضای جبهه نبودیم. وقتی عراق شیمیایی زد، برای حضور پرستار و امدادگر اعلام نیاز کردند. با اینکه شیمیایی یک چیز ناشناخته بود و هزار شایعه در اطرافش ایجاد شده بود که از تنفس هم سرایت می‌کند و نمی‌تواند و... ولی می‌رفتم بیمارستان طرفه و کمک می‌کردم و مادرم هم

مخالفتی نمی‌کرد.

اما شکل جدی عضویت در گروه‌های اجتماعی برای من از «تجمن اسلامی دانش آموزان» شروع شد که خیلی هم فعال و مثبت بود. بعد هم به حوزه رفتیم، آن موقع دخترم یک سال و نه ماهه بود که به حوزه رفتیم. پیش از آن تازه ازدواج کرده بودم و می‌خوایم مدتی خانه‌داری کنم و در زندگی جا بیفتیم، بعد دوباره فعالیت‌های خارج از خانه را شروع کنم.

کتاب به جای چپس و پفک!

تلاش ویژه‌ای برای درس خواندن داشتیم. شش ترم در حوزه معدل بیست داشتیم. نگاهم به درس، نگاه ارزشی بود. کنارش فعالیت اجتماعی هم داشتیم. توجه عجیبی به کتابخوانی داشتیم، کتاب را می‌خواندم و خلاصه آن را برمی‌داشتیم،

به افراد دیگر هم می‌دادم و از آن‌ها می‌خواستیم خلاصه آن را روی برد بزنند و بعد می‌گفتم در کدام قسمت کم کاری کرده‌اند. همیشه در سبد خانواده ما به جای پفک و چپس، کتاب بود.

زن در اجتماع باشد، اما نه برای پول

یکی از بزرگ‌ترین عوامل رشد اسلام سرمایه‌گذاری‌های حضرت خدیجه سلام الله علیها است. پس حضور اقتصادی یک زن در جامعه منافاتی با اسلام ندارد اما به شرطی که به نظام خانواده آسیب نخورد. پشتوانه بودن یک مرد هم برای حضور اجتماعی زن، خیلی مؤثر است. اما اعتقاد دارم زن اگر می‌خواهد حضور اجتماعی داشته باشد، نباید به منظور سود اقتصادی باشد. یعنی اگر دنبال کسب درآمد بیفتد، هم خودش و هم خانواده آسیب می‌بیند. البته اینکه بعضی از خانم‌ها به دلیل اقتضات اقتصادی خانواده مجبورند کار کنند، مسأله دیگری است. اما پسپاری از ما به دلیل اقتضات اقتصادی خانواده کار نمی‌کنیم، صرفاً می‌خواهیم فعالیت اجتماعی داشته باشیم، اما بعد از مدتی که دوطلبانه کار می‌کنیم، می‌بینیم آن نگاه فرهنگی و ارزشی برگشت. دیگر جنس آن، جنس اقتصادی است. آنجا هم زن ضربه می‌خورد و هم کارش و هم خانواده‌اش.

اینکه من به دلیل شرایط خانواده مجبورم فعالیت اقتصادی داشته باشم، در خیلی از موارد راه به خطا رفتن است. می‌گوییم خانواده به کمک اقتصادی نیاز دارد، پس من بروم کار کنم. وقتی می‌خواهم کار کنم، مجبورم فرزندم را به مهد کودک بپرسم. پس بخشی از درآمد را برای مهد کودک می‌دهم. بچه در مهد کودک با بچه‌های دیگر است، امروز یک مریضی می‌گیرد، فردا از آن یکی آلودگی می‌گیرد و حتی نیازهای جدیدی پیدا می‌کند. بخش دیگر از درآمد هم صرف این قسمت می‌شود. برای رفت و آمد هزینه می‌کنیم و هزار یک چیز دیگر...

مهد کودک برای بچه مادری نمی‌کند

همه این‌ها را بگذارید کنار، آرامش روحی و روانی خانواده هم از دست می‌رود. من کارمند، سرکارم نشستام، مثلاً در حال خواندن نامه رییس هستم، ولی نگرانم، بچه‌ام امروز صبح تب داشت، خواب بود، به زور او را مهد کودک بردم. به این ترتیب اضطراب وارد خانواده می‌شود و

تربیتی اش تداخل نداشته باشد، باید تمام اعضای خانواده نسبت به کار او باورپذیری داشته باشند و ضرورتش را فهمیده باشند. این باعث می شود توجه کار همدیگر را بدانیم و توقعاتمان را از هم کم کنیم. همسر بودن یعنی باید سرهایمان با هم باشد، فکر و ذهنمان با هم باشد. به جای اینکه توقع داشته باشیم بوی غذا در خانه پیچیده باشد، به او در درست کردن غذا کمک کنیم. البته زن اگر برای حضور اجتماعی و خانه داری اش برنامه داشته باشد، برای وقت کم نمی آورد.

مهری حسینی در سید خاتون آید ماهی چلی بلیک و حبیب سر کتاب بود



آرامش از بین می رود. پولی هم که به خانه می برید، کجا هزینه می شود؟ امروز نه، فردا برای ناراحتی اعصاب. اصلاً ناراحتی اعصاب هم نمی گیرم، خیلی آدم ریلکسی هستم، چه اتفاقی می افتد؟ از هم دور می شویم. می رسم به جایی که فرزندم به من می گوید شما اصلاً من را درک نمی کنید. چرا من فرزندم نمی فهمم؟ می گویم «من فرزندم را این طوری تربیت نکردم»، اما اصلاً مگر تو او را تربیت کردی؟ نه. مهد کودک و مربی ها او را تربیت کردند.

امیرالمومنین علیه السلام در نامه ۳۱ نهج البلاغه به امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید: تو را طوری تربیت کردم که وقتی وارد اجتماع شوی و در برابر آسیب های اجتماعی قرار بگیری، پایمهای تربیتی ات آن قدر محکم است که دچار لغزش نمی شوی.

قناعت کنید، مشکل حل می شود

آن موقع که فرزند در اختیارمان است به جای اینکه قناعت کنیم و کمی صبر کنیم، می گویم «نه اگر الآن که جوان هستم، کار نکنم، چه زمانی می خواهم کار کنم؟ چه زمانی می خواهم زندگی ام را بسازم؟» می دهم گرانی هست، مشکلات در زندگی هست، ولی هر کس این صحبت را بخواند می تواند منظور من را متوجه شود. با قناعت بخش زیادی از این مشکل ها حل می شود. بیرون رفتن مادر از

خانه هزینه های سنگینی برای خانواده دارد. فاصله فکری، برای ما هزینه می آورد. به بچه می گویم «آخر من این طور لباس می پوشیدم یا پدرت؟ من این طور موهایم را درست می کردم یا پدرت؟» کم کم می بینیم فرزندان اصول اولیه زندگی را بلد نیست. از مهد کودک آمده، خسته و کوفته، نشسته پای کامپیوتر و بازی های عجیب و غریب کامپیوتری. همه روان شناسان می گویند بازی وسیله آموزش

است، ما قبلاً که بازی می کردیم، یک نفر مامان می شد، یک نفر مهمان می شد و در همان عالم بچگی زندگی یاد می گرفتیم، آداب معاشرت یاد می گرفتیم و ... امروزه بچه ها با چه چیزی بازی می کنند؟ کامپیوتر. پای بازی های کامپیوتری با یک دکمه یک نفر را می کشد، یک نفر را زنده می کند و امتیاز می گیرد، این شده زندگی فرزندانمان و از آن الگو می گیرند. آن وقت می گویم «چرا فرزندانمان پرخلبگر است؟ ببریمش پیش مشور».

استاد مطهری در کتاب آزادی معنوی درباره مد می گویند: مد یعنی اینکه شما تفکر خود را بدهید دست دیگران و بگویند «من خودم نمی فهمم که چه چیزی خوب است و به من می آید و چه چیزی بد است، تو برای من انتخاب کن.» امروز اقتضای جامعه است که ما را با خود می برد.

یک بخش از این مساله گریز ناپذیر است. تکنولوژی که آمد، این اتفاق افتاد. ما فرهنگ استفاده از تکنولوژی را نداشتیم، تکنولوژی زده شدیم. حالا باید تکنولوژی را دور بیندازیم؟ نه، این حرف درست نیست.

لفظ مادر می تواند

غیر از مادر کسی نمی تواند فرزند مسلمان تربیت کند. برای اینکه حضور اجتماعی مادر، با وظایف

من بهترین ظرف خانه را برای فرزندانم می گذارم. احترام میهمان به جاء اما عزت بچه من باید حفظ شود. این یک نکته اساسی است. خداوند می فرماید «اولادکم منابنی آدم»

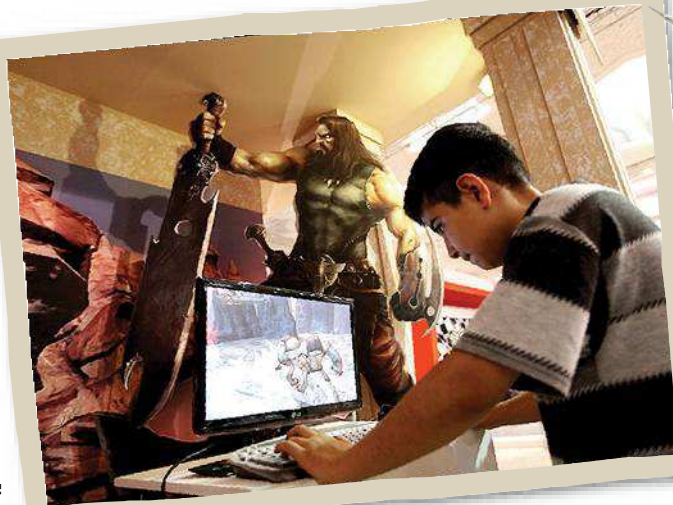
جواب مادری کردن هایم را از بچه ها می گیرم انواع مرباها و ترش ها و ماست و رب گوجه فرنگی خانه را خودم درست می کنم، خیاطی هم می کنم. هر چیزی که مواد نگهدارنده دارد، از بیرون تهیه نمی کنم چون مواد نگهدارنده آهن بدن را از بین می برد، آهن که از بین برود، اکسیژن کمتر جذب می شود، در نتیجه دچار بیماری های مختلف به ویژه اضطراب و استرس می شویم. حتماً مربا یا ترشی را با سلیقه و از نظر ظاهری زیبا درست می کنم. مثلاً مربا را با قالب های گل و ستاره و ماه و ... درست می کنم. یعنی کارها را از روی بی حوصلگی انجام نمی دهم، با عشق و علاقه انجام می دهم. این کار را دوست دارم. خب وقتی بچه ها می بینند با زحمت و البته با عشق این کارها را می کنم، جوابش را هم می گیرم. عشق فرزندم را نسبت به خودم احساس می کنم. ولی وقتی از بیرون آمدم و یک بسته خیار شور و یک بسته سوسیس خریدم و آن را جلو بچه ها گذاشتم و گفتم بخورید، چه محبت و عشقی در کار است؟

اولین هدیه محبت و مودت، آرامش است. با این نگاه، خانواده کانون محبت و آرامش است. من وقتی از بیرون می آیم، به بچه ها نمی گویم خسته هستم و می خواهم استراحت کنم. محیط خانه به این صورت شادابی و سرزندگی خود را از دست می دهم. بچه ها می خواهند در این ساعت پارک بروند، سینما بروند، تفریح کنند. برای آنها وقت می گذارم. تفریح های

می‌فتد، به این دلیل است که من عزت ندارم. در خانه داد که می‌زنم، عزت بچه من خدشه دار می‌شود. مثلاً من دوست ندارم بچه‌هایم از من چیزی مطالبه کنند. به آن‌ها هم می‌گویم نباید از شما بخواهم که فلان کار را انجام دهید، خودتان باید این را بفهمید و انجام بدهید. تناضا شأن را پایین می‌آورد. خودتان باید بدانید نیاز چیست و اقتضای زمان چیست.

بچه‌ها را «عزیز» تربیت کنیم
با این روش فرزندان عزتمند می‌شود. در فضای جامعه که وارد می‌شود، شأن خودش را می‌داند و دست به هر کاری نمی‌زند. ما هر قدر این عزت را در فضای خانواده به فرزندان داده باشیم، اجتماع سالم‌تری داریم. امام حسین علیه السلام به یزید می‌گوید «در شأن مثل من نیست که با مثل تو بیعت کنم»، نمی‌گوید در شأن حسین بن علی علیه السلام، یعنی نسب نیست، جایگاه خاندان نیست، اندیشه و تفکر است، این مدل نسلی است که اجازه نمی‌دهد من با هر کسی هم‌نشین بشوم. ما چرا از دوست بد داشتن بچه‌های می‌ترسیم؟ چون روی فرزندان تأثیر بد می‌گذارد. چه قدر به فرزندان یاد دادیم که در شأن تو نیست با هر کسی نشست و برخاست کنی؟ این‌ها همان عزت نفس و کرامت نفس است.

«عزیز» در لغت عرب یعنی زمینی که آب به آن نفوذ نمی‌کند، زمینی که سنگ نیست، خاک است اما جنس آن طوری است که آب در آن فرو نمی‌رود. عرب به این زمین می‌گوید: زمین عزز؛ غیر قابل نفوذ. اگر من فرزندم را عزیز تربیت کرده باشم، قابل نفوذ نیست. دچار هر آسیب اجتماعی نمی‌شود. در شأن خودش نمی‌داند. باید قبول کنیم آسیب‌های اجتماعی ناشی از آسیب‌های فردی در فضای خانواده است.



امروز بچه‌های ما بازی‌های کامپیوتر را باز نمی‌شناسند

در اعیاد خانه را چرغانی و محرم‌ها، سیاه پوش می‌کنیم. محرم دور تا دور بالای سقف را سیاه پوش می‌کنیم. این کار را برای خودمان انجام می‌دهیم.

بهترین‌های خانه برای بچه‌ها هم است
من بهترین ظرف خانه را برای فرزندانم می‌گذارم. احترام میهمان به جا، اما عزت بچه من باید حفظ شود. این یک نکته اساسی است. خدا در سوره اسرا می‌فرماید «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» ما به بنی آدم کرامت بخشیدیم. در زیارت عاشورا به امام حسین علیه السلام می‌گوییم «وَقَسَّطَ اللَّهُ لَدُنِّي أَكْرَمَ مَقَامِكَ، فَاکْرَمْنِي بِكَ» خدا جایگاه تو را با کرامت و عزت قسار داد، «و اکرم‌نی بک» از اینکه من تو را می‌شناسم و فرصت کردم که تو را زیارت کنم و من هم دارای کرامت شدم و حالا می‌توانم با این کرامت خون خواه تو باشم.

یعنی علاوه بر اینکه بنی آدم با کرامت آفریده شدند، ما که بچه شیعه هستیم، یک کرامت ویژه هم داریم. این کرامت ویژه را کجا می‌توانیم غیر از خانواده پیدا کنیم؟ من اگر در خانواده آن کرامت را داشته باشم، در فضای جامعه هم کرامت دارم و دست به دزدی و خلاف و کم فروشی و تبلی و غیبت و تهمت و دروغ نمی‌زنم. هر اتفاقی که از این جنس

مختلفی داریم. در منزل آکواریوم داریم، گل و گیاه نگه می‌داریم، به خانواده شهدا حتماً سر می‌زنیم. این‌ها اصلاً هیچ نظام و سازمانی ندارد. یک روز هم ماشین را بر می‌داریم و می‌رویم کلشان، یزد، کرمان، بسم، جیرفت، بندرعباس، قشم، شیراز، اصفهان...

قناعت می‌کنیم اما حساب و کتاب نه!
هیچ وقت حساب نمی‌کنم چه قدر حقوق دارم، چه قدر در می‌آورم و چه قدر

باید خرج کنم. البته همیشه با قناعت و تدبیر زندگی کردیم. مثلاً امروز از این پرده خسته شدم، یک مدل و برش جدید روی آن پیاده می‌کنم و به یک پنجره دیگر آویزان می‌کنم. من پردمهای سال ۷۵ را هنوز استفاده می‌کنم. بچه‌هایم می‌دانند اگر روزی نشتام و به یک جا خیره شدم، یعنی دارم برای آن نقشه‌ای می‌کشم تا دکوراسیون خانه را عوض کنم. خانه ما معمولی است. با مشاعش ۸۰ متر است. اتفاقاً دراز و باریک است و نمی‌شود به راحتی در آن تغییر دکوراسیون داد. اما مثلاً نیمه شعبان در راه است، یک عید خیلی جدی است و باید در خانه تغییر دکوراسیون انجام دهم. یک ماه و نیم بعد، عید فطر است، حتماً باید تغییر دکوراسیون انجام شود. هر دفعه هم یک مدل خانه را می‌چینم و نمی‌گذارم تکراری شود. مثلاً به بچه‌ها می‌گویم امروز می‌خواهیم اتاق مطالعه داشته باشیم. یکی را به اتاق آن یکی می‌فرستیم و آن اتاق می‌شود؛ اتاق مطالعه. یک حرکت جهادی در خانه انجام می‌شود. خسته می‌شویم ولی همه با هم هستیم.

عیدی ما یادت نره!

بچه‌های من در هر عید مذهبی باید عیدی بگیرند، هیچ فرقی هم نمی‌کند. عید غدیر حتماً باید لباس نو داشته باشند. حتی به اندازه یک روسری یا یک گل سر خیلی کوچک، حتماً باید برای آن‌ها یک چیز نو بخرم. این پایندهای ما است. یک خانه تکلی باید قبل از ماه رمضان داشته باشیم که آن را ترجیحاً قبل از نیمه شعبان انجام می‌دهیم و یک خانه تکلی جدی قبل از عید غدیر. این‌ها برای ما ارزش دارد.

آن موقع یک خواهر یک ساله داشتم، اما مادر هیچ وقت ملاحظه این را نمی‌کرد که بچه کوچک دارم، راه پیمایی نروم، جوانم را امانت کنم که جانم را بابت این کارها به خطر بیندازد

چند برداشت کوتاه از زندگی دختر قیصر
روم که عروس دهمین امام شیعیان شد

حس کرد سال هاست این مرد رامی شناسد

زهرا زواریان



جمعیت را سکوت فرا
گرفت و امپراتور از تخت به
زیر آمد. لحظاتی بعد مراسم
عقد آغاز شد. روحانی اعظم
جملاتی از تَجِیل را قرائت
کرد و از عروس و داماد و کالت گرفت که
ایشان را به عقد هم درآورند. سپس نوبت به
خواندن خطبه عقد رسید:

«من شما را به نام پدر، پسر و روح القدس...»
اما هنوز جمله اش تمام نشده بود که ناگهان
کاخ لرزید و تخت فرو ریخت. عروس و داماد
به زیر افتادند و جمعیت فریاد زنان گریختند.
قیصر از فرط خشم و وحشت، کاهنان را به
سرپرده خویش فراخواند
این چه اتفاق شومی است که دوبار در لحظه
اجرای مراسم عقد، همه چیز را در هم می ریزد؟
کاهنان به اتفاق گفتند امپراتور باید از این
وصلت بگذرد و تا مدتی ازدواج ملیکه را به
تعویق بیندازد.

همه چیز ناگهان تغییر کرد. آن خرابی و ترس
و سرما، جایش را به امید و شادی داد. ملیکه
از شدت حیرت از جا برخاسته بود و سراسیمه
نگاه می کرد. مسیح مقدس مردان تازه وارد را
به آغوش کشید. آنها دست های یکدیگر را با
شادی فشردند. تخت نور گسترش یافت و همه
قصر را دربرگرفت. مسیح برابر حواریون ایستاد
و مردان نورانی را معرفی کرد.
محمد مصطفی که سلام و درود خدا بر او باد
پیامبری است که آورنده خاتم ادیان و اکمل
انهلست.

از کنگره بین المللی زنان بیداری اسلامی چه خبر؟

تصورشان از ایران، يك ویرانه خاکی است

داریم به همه یک قرآن هدیه بدهیم؛ قرآن
چاپ جمهوری اسلامی. برای اینکه بخوانند و
مقایسه کنند و بگویند «چرا همه جامی گویند
ایرانی ها قرآن را تحریف کرده اند؟ این قرآنی
است که به ما داده اند و دست خودشان بود».

باورشان نمی شد مترو داشته باشیم!

بزرگراه ها و خیابان های ما را که می بینند،
تعجب می کنند. تصورشان از ایران، یک ویرانه
خاکی است. ما این گروه را بعد از دیدار با
رهبر انقلاب به جماران بردیم. از جماران
آوردیم مترو، با مترو رفتیم مرقد امام و بعد از
مسیر توحید برگشتیم. این ها باورشان نمی شد
که ایران مترو دارد.

در کنگره جوانان که سفند برگزار شد، چند
نفر از این ها از گروه جدا شده بودند به این
تصور که ما آن ها را از مناطق خاص و آباد
عبور می دهیم و خودشان می خولستند مثلاً
چهره حقیقی ایران را بینند! جلو یک ون
را می گیرند و می گویند ما را ببر به هتل
استقلال، با زبان بی زبانی با راننده هم صحبت
می شوند. راننده می گوید شما کی هستید و
کجا بودید؟ می گویند به دیدار آقا رفته بودیم.
راننده می زند روی ترمز و پلین می آید و این ها
هم وحشت می کنند که حالا چه کار می کنند؟
راننده می آید تک تک این ها را می بوسد و
دست به سر و رویشان می کشد و چشمشان
را می بوسد و می گوید «اگر بدلتید من چند
وقت است آرزو دارم آقا را از نزدیک ببینم»
برایشان آبیوه می خورد و در شهر می چرخاند
و بعد هم می رسند به هتل استقلال.

خب این آدم ها این
تصویر را از ایران،
ایرانی، عشق مردم
به رهبر، با چشم
خودشان دیدند و
دیگر هیچ تبلیغ
منفی روی آن ها
اثر نمی گذارد.

روزهایی که مطالب این شماره را جمع و جور
می کردیم، کنگره بین المللی بیداری اسلامی
در بخش زنان، در آستانه برگزاری بود و خاتم
شریعتمدار که از متولیان و دست اندرکاران
این کنگره هم هست، نکته های جالبی درباره
حال و هوای میهمانان کنگره پر ایمان گفت.

زینب شریعتمدار، مدیر شبکه اجتماعی
بنت الهدی در کنگره زنان بیداری اسلامی
می گوید: اینکه بتوانیم در اوج تهدیدات،
یک اجلاس ۱۲۰۰ نفری برگزار کنیم، اقتدار
خودمان را نشان داده ایم. ۱۲۰۰ خاتم را در
اوج تهدیدها، فشارها و تحریم های دنیا علیه
ایران از تمام نقاط دنیا به کشور خودمان
می آوریم. این یعنی ما هر جا که بخواهیم،
دستمان باز است، آدم می آوریم، تغذیه اش
می کنیم، می سازیم و می فرستیم به کشور
خودش. حتی اگر جلوس دشمن باشد،
می آید اینجا اقتدارمان را به رخ می کشیم،
دستوردهایمان را به آن ها نشان می دهیم.

شما نمی دانید چه قدر تعجب می کردند از
اینکه ایران صنایع هواپیما سازی دارد. صنایع
فولاد دارد. می گفتند مگر می شود؟ یعنی
فسارغ از موضوع بیداری اسلامی و اینکه ما
الگوی ایران اسلامی را به این ها نشان دهیم،
می توانیم با نشان دادن چهره واقعی ایران به
نمایندگان کشورهای مختلف، تبلیغات علیه
ایران را خنثی کنیم. می توانیم به این ها نشان
دهیم که ما مسلمانی، کفر نیستیم، شیعه ایم،
نماز می خوانیم، قرآن می خوانیم. ما اصرار





کردند و لحظه‌ای دیگر دوباره تلاوت آیات را از سر گرفتند. صدای زمزمه که از شکم نرجس خاتون بود، دوباره بلند شد. امام از حجره‌اش ندا داد: «تعجب نکنید! خداوند طفلان ما را به حکمت گویا می‌گرداند.»

... و ناگهان نرجس از دیده‌ها پنهان شد. حکیمه خاتون مبهوت می‌نگریست. چند بار چشم‌هایش را باز و بسته کرد، اما از نرجس خبری نبود. گویی پردادی از عالم غیب او را از دیده‌ها پنهان کرده بود. پس سراسیمه به سوی امام دوید و گفت: «مولای من! نرجس ناپدید شد!»

امام با چهره‌ای آرام و خستود فرمودند: «ای عمه! برگرد، او را در جای خود خواهی دید.» حکیمه سراسیمه و حیران برگشت و اتفاق را غرق در نور دید. نرجس نورانی‌تر از پیش نگاهش می‌کرد. طفلی نیز رو به قبله و به حالت سجده روی زمین، انگشت سبیل را رو به آسمان بلند کرده بود و می‌گفت: «لشهاد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان جدی رسول الله و ان لپی امیرالمومنین وصی رسول الله.»

از کتاب «خاتون عشق»

خواب رفته بود. هیچ نشانه‌ای از حمل در او دیده نمی‌شد. گویی قرار نبود اتفاقی بیفتد. سحر شد، اما از نشانه‌های حمل خبری نبود. شکی در دل حکیمه پدید آمد. آنچه می‌دید با آنچه امام گفته بود، تفاوت بسیار داشت. خیره به نرجس می‌نگریست که همچنان آرام به نماز ایستاده بود. ناگاه صدای امام رشته افکارش را پرید.

ای عمه! شک نکن، وقتش نزدیک است.

ناگهان حکیمه خاتون علایم اضطراب را در نرجس دید و از تردید خود شرمیده شد. به سوی نرجس شتافت. نرجس که از درد به خود می‌پیچید، به بازوان حکیمه خاتون آویخت. امام فرمودند: «سوره فاتحه را بخوان.»

حکیمه خاتون شروع به تلاوت آیات کرد و از نرجس پرسید: «در چه حالی هستی؟»

نرجس گفت: «بر من ظاهر شده آنچه مولایم فرمود.»

پس خواندن سوره قدر را آغاز کرد. لحظاتی بعد، زمزمه‌ای شنید که او را در تلاوت قرآن همراهی می‌کرد. هر دو زن حیرت‌زده سکوت

آن گاه رو برگرداند و گفت: «علی مرتضی، وصی و جانشین محمد صلی الله علیه و آله» سپس به جمعیت پشت سر ایشان اشاره کرد، یک‌یک افراد را نام برد و به احترام ایستاد. جمعیت هم نگی، تخت ملیکه را دربرگرفته بودند، صدای پرچنبه و ملکوتی محمد صلی الله علیه و آله را شنیدند که رو به مسیح فرمود: «یا روح الله! آمده‌ایم ملیکه دختر شمعون، وصی تو را خواستگاری کنیم.»

و به جویی زیبا و نورانی اشاره کرد که در کنار جمع، روبه‌روی تخت ملیکه ایستاده بود. فرمود: «پسر من حسن، که یازدهمین پیشوای شیعیان است.»

در دل ملیکه شوری به پا شد. از ابتدای ورود آن جماعت حس کرده بود که در وجودش طوفانی درگرفته است؛ طوفانی سهمگین که آتش به پا کرده بود و باعث شده بود چشم از آن جوان نورانی برندارد. بی‌اختیار نگاهش وی را دنبال می‌کرد. حس می‌کرد سال‌هاست که این مرد را می‌شناسد.

عجیب است! تا به حال او را ندیده‌ام!

عیسی جلو آمد. دست شمعون را در دست گرفت و گفت: «ای شمعون! شرف دو جهان به تو رو کرده است. نسل خود را به نسل محمد و آل محمد پیوند بزن.»

شمعون گفت: «افتخاری است پس بزرگا!» آن گاه به سوی تخت چرخید و دستان ملیکه را در دست گرفت و او را پایین آورد و روبه‌روی جمعیت ایستاد. محمد صلی الله علیه و آله از او و کالت گرفت و خطبه عقد جاری شد. سپس محمد صلی الله علیه و آله دست ملیکه را در یک دست و دست حسن علیه السلام را در دست دیگر گرفت و خواست که ...

ملیکه از خواب پرید.

حکیمه خاتون مبهوت به امام نگریست. از خود می‌پرسید چگونه ممکن است! امشب طفلی متولد می‌شود در حالی که هیچ اثر بارداری در مادر نیست.

امام فرمود: «مثل نرجس، مثل مادر موسی است. تا هنگام ولادت، هیچ تغییری در او ظاهر نمی‌شود.»

و ادامه دادند: «هنگام صبح نشان حمل بر نرجس معلوم خواهد شد.» و از عمه خواستند که نرجس را تنها نگذارد و او را مراقبت کند. حکیمه خاتون سراپا بهت و حیرت، امر امام را اطاعت کرد و نزد نرجس ماند. نرجس، آرام به

محمد صلی الله علیه و آله از او کالت گرفت و خطبه عقد جاری شد. دست ملیکه را در یک دست و دست حسن علیه السلام را در دست دیگر گرفت و خواست که ... ملیکه از خواب پرید

انتشارات
خیلیا
انتشارات خیمه منتشر کرد:



مناجات در رمضان

دکتر جابر عناصری
استاد آیین های قدسی
مرکز پخش:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی - خیابان برادران مظفر - کوچه بخشنده - پلاک ۳

تلفن: ۲-۱-۶۶۹۶۲۷۰

انتشارات
خیلیا
انتشارات خیمه منتشر کرد:



هفت قدم ناتو

بازخوانی زیارت
هفت حدیث امام رضا (ع)
زهرا نوری لطیف

من راه خانه را گم کرده‌ام
اسم آسان ستاره‌ها را هم
اما سه حرف ساده نجیب نام
شما
را هرگز گم نکردم
بردن نام شما
فهم وحی هزار ساله است.

مرکز پخش:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی - خیابان برادران مظفر - کوچه بخشنده - پلاک ۳

تلفن: ۲-۱-۶۶۹۶۲۷۰

سالها خیمه

خیمه، خیمه‌نورست

آنچه که اهل مطبوعات هستند می‌دانند که
برای اینکه یک‌گستر فیه ده‌ساله شود چه خون
دل‌ها لازم است و چه سختی‌ها باید گذشت. به
هر حال خیمه‌یالطف سید الشهدا علیه السلام
دهمین سال انتشار خود را ایست سر گذاشت و
به همت خیمه‌ای‌ها مر اسمی به هم‌ملین به‌همه‌بریا
شد. مهمانان مر اسم مخاطبان بودند و معبان
لحمه‌اهالی خیمه‌ای‌ها از شمار اول نا‌حال هم‌جمع‌شان
جمع بود. از اولین سر دیر تا سر دیر کنونی، از
نحر در ده‌های قبل تا نحر در ده‌جود، دوستان همی هم
آمد بودند و همه‌می‌خواستند اعلام کنند که زفر خیمه
ایعیدالله و به‌عشق او قلم زدند. در مر اسم سالگرد حجت
الاسلام والمسلمین دکتر خلیفونسی، استاد حسان، حاج اکبر
بازویند، حاج دینالله به‌تاش، حاج مرتضی طاهری، حاج احمد جلیلی،
یدرام پاک‌آیین، محسن جینی، فرشاد، محسن مؤمنی، محمد نورنگی،
جوادمحقق، ناصر فیض، رضامیر خلی، احسان محمد حسینی، وحید جلیلی،
فاضل نظری، پرویز کریمی، سیدمجددینی فاطمه، ملثم‌نیللی، محمدفهرمائی،
حمید رضایی، ویسملی، از مشتگردن و مخاطبان مجله حاضر شد بودند
نهار ابرای ادامه این راه دل‌گرم کنند که دست همه‌شان در دنگند.
در صفحات پیش رو چکند‌های از ۸۸ شماره منتشر شده و گزارشی
نصوری از این مراسم‌های به‌شدید

ماهم خریداریم

بی‌مشتري نبوده و نیست، هر کسی که در این بازار مکاره جنسی برای ارائه و عرضه داشته باشد، می‌تواند برای متاع خود مشتری‌یابی کند و بازار گرمی خود را ادامه دهد.

در این میانه خوشا بازاری که خارج از تمام محاسبات و معادلات متداول بازار مکاره رسانه‌ها، دشت سرسبز و زیبایی‌یابنده که دل و روح را به لطافت بنوازد. خوشا بازاری که بازار یوسف مصر باشد و تمام بازی‌های رسانه‌ای و غیررسانه‌ای تو در این میان، تنها کلاف نخ‌ی باشد که جزو خریداران یوسف نام نهند.

"خیمه" و رای تمام علقه‌ها و علاقه‌ها، برایم دنیای دیگری است که لحظه لحظه حضورم را معنای بهتری بخشیده‌است. این یادداشت تنها بهانه‌ای است برای لبیک به امر حضرت باری تعالی که فرمود

و اما بنعمه ریک فحدث

مهدی خداجویان
سر دبیر خیمه

میزان مستعمره‌های خود می‌دانستند، اکنون پایگاه‌های خبری، اطلاع رسانی و تبلیغاتی قدرت‌ها، مجالی برای عرض اندام و اره دادن و تیشه گرفتن آنان شده است.

در این میان تفلوتی که مشاهده می‌شود در جولان همگان در این صحنه است. چه آنکه اگر در روزگاری نه چندان دور تنها صاحبان قدرت و نفوذ بودند که توان جولان داشتند؛ اینک هر کسی می‌تواند با بضاعت خود در این میانه وارد شود و حریف طلبید و خواهان دست و پنجه نرم کردن با هر نفس‌کشی باشد. از این که من کمترین در ویلاگ خود جولان دهم و اطلاعات و دانش‌های دینی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود را واگویم گرفته تا انواع سایت‌ها و وبلاگ‌های ریز و درشت و روزنامه‌ها و مجلات و شبکه‌های ماهواره‌ای و هزار وسیله ارتباطی دیگر با هر طرز فکر و اندیشه و مذهب و عقیده‌ای...

از آنجا که در تمامی ادوار متاع کفر و دین هم

در روزگاری که عصر ارتباطات و دوران اطلاعات و تبلیغات نام گرفته است و شاید دو روزی دیگر هم، نامهای دیگری بر این روزگار گذاشته شود، حضور در عرصه رسانه‌ای و مطبوعاتی ولو در سطحی کوچک و اندک، دغدغه کسانی است که یا بر موج زمله سوارند و یا حداقل نسیمی از این سو بر آنان می‌وزد

افزایش روز افزون رسانه‌ها و شکل‌گیری پنگاه‌های کوچک و بزرگ خبری و اطلاع‌رسانی، مسابقه در انتشار روزنامه‌ها و مجلات و سونملی راه‌اندازی سایت‌ها و وبلاگ‌های خبری و غیر خبری، همه نشان از ویژگی‌های خاص عصر ارتباطات، اطلاعات و تبلیغات دارند. همگان در این عصر و عرصه به لزوم اطلاع رسانی پی‌برده‌اند و اگر روزگاری سران استعمار و استکبار برای فتح و تصاحب کشوری و سرزمینی یا یکدیگر دست و پنجه نرم می‌کردند و قدرت خود را در مساحت و

هیأت‌ها، همبستگی ملی و مشارکت عمومی

مرنقی وافی / جانشین مدیر مسئول خیمه از شماره ۱=۷۲

برنامه مرتب و اهداف و مقاصد خاص یا رویکرد فرهنگی است. خادمان افتخاری هیأت‌ها موظفند تا در اجرای برنامه و ادای مسئولیت، کار خود را به خوبی انجام دهند. آنها نه تنها موظف به ارائه گزارش به مسئول هیأت یا مدیر اجرایی هستند، بلکه می‌دانند سیدالشهدا نیز ناظر بر اعمالشان هست. آنها صاحب هیأت و مجلس را امام حسین و امام زمان می‌دانند. نظارت و کنترلی که در هیچ سازمانی به چشم نمی‌خورد!

شاید در گذشته عده‌ای می‌توانستند هیأت‌های سنتی (پهلوانی) را از این جهت مورد سؤال قرار دهند اما در سال‌های اخیر هیأت‌های فرهنگی با قدرت جذب جوانان و نوجوانان و ایجاد پایگاه‌های فرهنگی و راه‌اندازی ده‌ها نوع فعالیت در کنار هیأت‌داری و تنظیم چارت تشکیلاتی درون سازمانی و تقسیم مسئولیت‌ها، نوع فعالیت، اهداف و برنامه‌ها و تطبیق با وسایل روز توانسته‌اند این سؤال را پاسخ دهند.

در میان تمامی تشکلهای احزاب و گروه‌ها، هیأت‌ها و مجالس حسینی، بیشترین تعداد عضو و همکار را دارند. با کمی دقت و تأمل می‌توان گفت تمام مردم ایران به نوعی ولو سالی یک بار در این مجالس حاضر می‌شوند و به این حضور و نشست، افتخار هم می‌کنند. حضوری که بی هیچ تبلیغات و سر و صدایی، ریشه در اعتقادات و فرهنگ آنها دارد. آنها خوشحالند که می‌توانند عضویت افتخاری را با کسب آثار دنیوی و ثواب اخروی گره بزنند.

* سومین امتیاز: تشکیلات و سازمان
شاید تصور شود هیأت‌ها خیلی میانی عمل می‌کنند. اما اینگونه نیست. تحقیقات و نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد که نوع فعالیت و نحوه عملکرد هیأت‌ها چنان با مسائل بومی و فرهنگی و آداب و رسوم گره خورده که ایجاد تغییرات و ساختار شکنی‌ها در آن بسیار مشکل است. سازمان تشکیلاتی هیأت در عین سادگی دارای نظم و ویژه،

ماه شعبان، با همه الطاف و عنایاتش از راه رسید و برای ما که میهمان این سفره معنوی هستیم، به یقین نام سیدالشهداء و علمدار کربلا، سید الساجدین و علی اکبر و نام دلربای یوسف فاطمه، مهدی منتظر (عج)، مایه خیر و برکت است و رفتار و گفتارشان برای ما کلاس درس معرفت، راستی که در چنین مناسبت‌هایی هیأت‌ها و هیأتی‌ها جان دوباره می‌گیرند و مجالس ذکر اهل بیت رونقی تازه ... قدر این مناسبت‌ها را بدانیم!

* اولین امتیاز: گستره پایگاه
هیأت‌ها و مجالس مذهبی در نوع خود گسترده‌ترین پایگاه مردمی در کشور به شمار می‌آیند. وجود بیش از سی هزار هیأت به ثبت رسیده و به همان مقدار مجالس و محافل مناسبتی، برنامه و مجالس خانگی و روضه‌ها و محافل زنانه و تشکلهای دینی بتوان گسترده حضور این پایگاه مردمی را به صدهزار می‌رساند.

* دومین امتیاز: اعضا

خیمه، آسمانی بر زمین

مینم غضنفری / سردبیر خیمه از شماره ۵۶-۷۳

خدایوند قبول کند

مهدی توکلیان / سردبیر خیمه از شماره ۱-۱۰

همیشه ایام، حسرت افرادی را خورده‌ام که با مدیران فهیم ولایت فرهنگی کار می‌کنند که از به‌کاربردن لفظ "من" فراری‌اند و به جای "من" از "ما" استفاده می‌کنند و در مرحله بعد به مدیران زیردست خود اعتماد کرده و کار را با اختیار تمام واگذار می‌کنند در این نوشتار، بارها و به دلایل زیادی از اولین روز هم صحبتی با موضوع ماهنامه زمزم آن روزها با استاد عزیزم جناب حاج محمدرضا زائری در خانه طلبگی آن سال‌های قم ایشان صحبت کرده‌ام و اینکه در یک دیالوگ عرض کردم در مجله تان ایشان با بزرگواری تمام وقتند به دست و لشاره ای به قنبدان و خنده‌کنان فرمودند: مجله‌تان و خوشحالم اولین سردبیر ماهنامه هیأت‌ها و مجالس حسینی را در کارنامه فعالیت‌هایم ثبت کرده‌ام و به نوکری درخیمه مکتوب ارباب شهیدان و آزادمدان عالم افتخار می‌کنم.

تمام روزهای مردم جهان پراز خاطرهای مانا و پایلست و من دقت فرمودید "من" نیز حضور در جمع صمیمی مخاطبان هیأتی خیمه و همکاران مهربان و دوست داشتنی آن روزها برایم قسمتی از خاطرات شیرین زندگی‌ام است. هیچگاه نمی‌شود همراهی با یک منبر درفضای ۱۲ نفری درغرفه مطبوعات یا سقاخانه‌ای درمقابل فضای کوچک خیمه در جشنواره مطبوعات را فراموش کرد. ارادت و احترام مردم شیعه و با ادب و معرفت ایران اسلامی به سیاهی‌های عزای سیدالشهدا علیه‌السلام یا شادی پرچم مجلس مولودی خوانی و مدیحه سرایی حضرات معصومین علیه‌السلام ریشه در خون و سیرود اعتقاد نسل‌های پیشین ما دارد و خدا را شکر که با رفتار ناپسند و بی‌اخلاقی چون منی در این اراده و ارادت تأثیری نمی‌گذارد.

تمام
خب ده شماره اول خیمه درکنار مخاطب با معرفت و همکاران با عشق و ارادتی که نام تک تک آن‌ها درلیست خادمان حضرت ارباب برای همیشه ماندگار است. برایم لذت بخش و جذاب است همراهی برادر خوبم جناب شیخ مرتضی وافی درطول آن سال‌ها و آموختن از تجربه و هنر و علم ارتباطات روزنامه نگاری استاد ارجمندم جناب حجت‌السلام والمسلمین دکتر محمدرضا زائری می‌یالم و امیدوارم توفیق دوباره خدمت در مجموعه خیمه نصیب و روزی‌ام شود و بتوانم در این هیأت مکتوب حسینی نقش کوچک داشته‌باشم.
به قول آقای زائری عزیز: «خدایوند قبول کند»

به نام حقیقت حق

خطوط کج و موجی که در ادامه خواهید دید بقایای «مفاهیمی» ست که پس از «به ابتدال کلمه کشیده شدن»، «لفظ معلولشان» را به رقص واداشته‌اند تا چون افلیجی، کور و کر و لال، به «هستی» بفهمانند که هنوز «هست» اند نه «نیست».

بی‌شبهت نیست «روح بزرگ» یک افلیج با «معنی» محصور شده در یک لفظ، که حقارت زندانشان و غلامر بی‌تناسبشان، نه وجودشان را منکر خواهد شد و نه دریای «حضورشان» را به کاستی خواهد آلود. چه بسا معنی عاشقانه ای که در لفظ نفرت لیس شده‌اند و چه انواری که در گفتار به ظلمت گراییده‌اند.

شاید به دلیل همین نقص لفظ است که عارفان و عاشقان زبانشان دیده‌گلشان است و الفاظشان نگاهشان و این هر دو پیامبر قلبشان.

لَهُ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا. حج ۴۶
عقل، نزد ایشان حصار است برای قلب. همان بازی لفظ و معنا.

در معشقه نگاهما، همواره «ناظری» هست و «منظوری» و «نظرگاهی». کمال درک‌منظور و فهم ناظر را بلندی نظر گاه معین می‌کند. نظرگاهمان که آسمان بلند و منظورمان هستی، خود، منظور ناظری چون «حق» خواهیم شد. نگاهمان با نگاهش، معاشقه خواهد کرد و قلبمان بر معنی حامل خواهد شد.

چون از خاک بر خاک نظر کردیم غایت «دست» آوردمان، لفظی مغلول و مبهم خواهد بود از معنای «هستی».

حقیقت عشق را چگونه می‌توان دریافت وقتی، عقل از شراب غریزه مست شده نه از شراب معنی

ارتفاعی باید تا قلب معنای عشق را «شاهد» بلند نه لفظش را «ذاکر». حقیقت بهار را چگونه می‌توان دریافت وقتی بر خاک هبوط کرده‌ای و در عمق جنگلی سرسبز، دیدگانت را تنه قطور و قدیمی درختان هستی محصور کرده‌اند.

ارتفاعی باید تا معنای هستی و «شدن» هستی را دریابیم

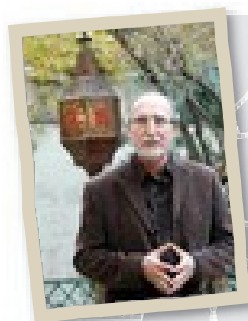
خیمه گاه از آنروز که بر پاشد، قامتش از فرش بود تا عرش، سقفش هفت آسمان و سراجش، ابوالاحرار.

سِرَاجًا وَهَاجًا

چه بد ستمی ست ارتفاع خیمه را به قلمت لسان‌ها فرو کاهیدن، وسعتش را به عرش و فلک نادیدن و معنی اش را تحدید به زبان بر خلق ساییدن.

در معاشقه نگاهما، همواره «ناظری» هست و «منظوری» و «نظر گلهی»

کمال درک‌منظور و فهم ناظر را بلندی نظر گاه معین می‌کند. چون از خاک بر «خیمه» نظر کردیم غایت «دست» آوردمان، لفظی مغلول و مبهم خواهد بود از معنای آن.



مطلب‌پز گزیده

۴۰۰۰ منبری تکرار
گفت و گو با استاد شیخ حسین انصاریان
آیین منبری
گفت و گو با دکتر مهدی محسنیان راد استاد ارتباطات

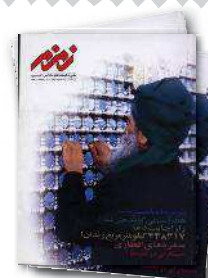


پیش‌شماره اول که با نام زمر منتشر شد



مطلب‌پز گزیده

۴۰۰۰ آسیب‌شناسی هیأت
نوشته احمد نجمی
داستان امام جمعه
نوشته محمد رضا زائری
هر جا که مجلسست نگرفت برای من دعا کن
گفت و گو با مداح اهل بیت حاج محمد رضا عاصی
۴۳۸/۳۱۷ کیلومتر مربع زندان
سفرنامه زیارتگاه‌های کشور عراق، نوشته محمد رضا زائری

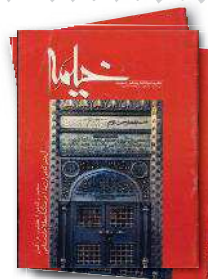


پیش‌شماره دوم با نام زمر منتشر شد

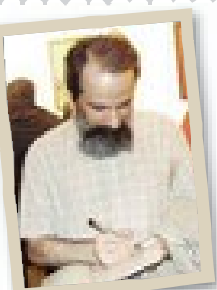


مطلب‌پز گزیده

تا صبح جمعه زندگی‌نامه مرحوم کافی
نچوا با عاشورا / مقاله ای از استاد محمد رضا حکیمی
مصاحبه با حاج سید حسین اسحاقی / بزرگ‌نکته چهار مردان قم
آیین هیأت داری / احجت الاسلام پناهیان
جرعه نوش جام لارسه‌های حاج میرزا اسماعیل دولابی
هیچ گفتمی از که دارم آبرو؟ / گفت و گو با حاج علی انسانی
شیعه بسیار مظلوم است / گفت و گو با محمد والدمن اهل اتریش

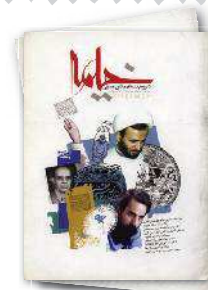


شماره اول با نام خیمه و یا طراحي لوگري استاد حميد عجمي منتشر شد



مطلب‌پز گزیده

رنگ سیه رنگ حیرت / گفت و گو با استاد حمید عجمی
به من هر آنچه عطا کرده‌اند توفیق است / گفت و گو با
استاد محمد جواد غفورزاده (شفق)
گیاهان مقدس
تحلیل واقعه کربلا از زبان دکتر سید جعفر شهیدی



شماره دوم



مطلب‌پز گزیده

جرعه نوش کوثر ولایت / یادای از مرحوم کوثری
مداحی، غرق شدن در ممدوح / گفت و گو با
استاد حاج غلامرضا سازگار
داستان زندگی رسول ترک پیرغلام اهل بیت

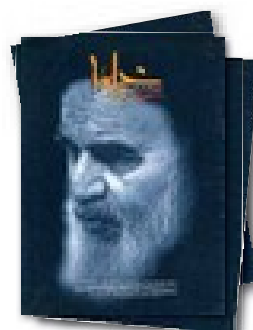


شماره سوم



مطلب‌پیر گزیده

انتظار فرج از نیمه خرداد کشم / خاطراتی از امام خمینی (ره)
یک کار کوچک اما اثری عظیم / خیمه نوجوان
فرهنگ منبر / **حجت الاسلام والمسلمین رفیعی**
گزارش حضور خیمه در دهمین جشنواره مطبوعات



شماره چهارم

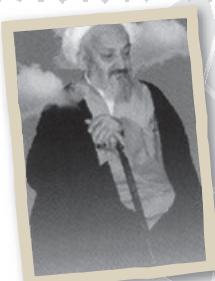


مطلب‌پیر گزیده

گفت و گوی اختصاصی با آیت الله سید محمد باقر حکیم
عشق، ادب، اخلاص / گفت و گو با حاج رضا انصاریان مداح اهل بیت
مادر مهتاب / **مطلبی از سید مهدی میرداماد در بخش ویژه نامه**
فاطمیه
فرهنگ عزاداری زنان

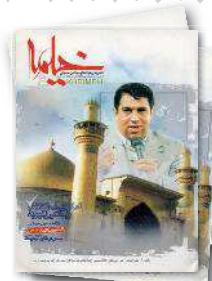


شماره پنجم



مطلب‌پیر گزیده

اگر در مداحی من چیزی هست، فقط عنایت آنهاست /
گفت و گو با حاج حسن خلیج، مداح اهل بیت
سحرم دولت بیدار به بالین آمد... / به یاد مرحوم حاج
مهدی مومنی
آینه فضیلت و یارسای / **مطلبی از آیت الله احمدی**
میانجی رحمة الله علیه

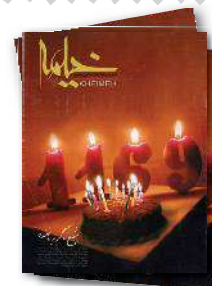


شماره ششم



مطلب‌پیر گزیده

مجنوب عشق اهل بیت / به یاد مرحوم آیت الله
حاج شیخ حسنعلی نخودکی
شعر آیینی / نوشته‌ای از محمد رضا انزلی
مبتلای نوشدم / گفت و گو با حاج یدالله علیشاهی، پیر غلام اهل بیت
ویژه نامه جمکران / گذشته حال، آینده / گفت و گو با آیت الله ابوالقاسم
وافی یزدی
این الطالب...؟ / مقاله‌ای از استاد حمید عجمی

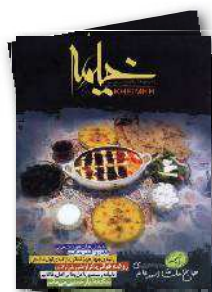


شماره هفتم

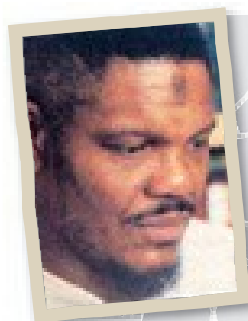


مطلب‌پیر گزیده

دنیاده رسم دور اهل وفائی اهل وفا تاثیر / گفت و گو با
حاج جلیل صلاحی پیر غلام آذری زبان اهل بیت
مناجات خوانی / گفت و گو با استاد حاج ماشاء الله عابدی
رتبه چهارم یزشکی! یا رتبه اول عاشقی؟ / گفت و گو با عبدالرزاق شیخ زین
الدین پدر شهیدان مهدی و مجید زین الدین
کروات یا ریش تراشیده / گفت و گو با همسر شهید اندرزگو
هیات‌های مذهبی تجلی فطرت‌های پاک / گفت و گو با امیر حسین فردی
نویسنده کودک و نوجوان
ویژگی انتظار فرهیختگان حوزه و دانشگاه / بخشی از پیام حضرت آیت الله جوادی آملی

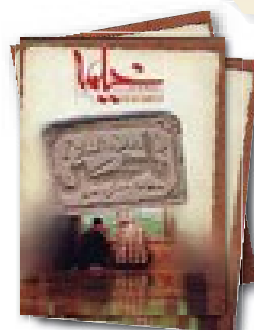


شماره هشتم



مطلبی‌گرزیده

گلستانی بر ساحل دریا / **مطلبی** از غلامحسین رفیعا
در بهشت هم سفید بوسته‌ها حکومت و برتری دارند! / **گفت و گوی اختصاصی با**
احمد حنیف
هیات‌ها باید تدبیری بیندیشند / **مطلبی** از سخنرانی حجت الاسلام سیداحمد
خانمی
ارزش شخص بسته به همت اوست / آیت الله بروجردی از زبان مرحوم فلسفی
هیات وحدت اسلامی تهران / **گفت و گویا** حاج محمد باقر گونرمدار

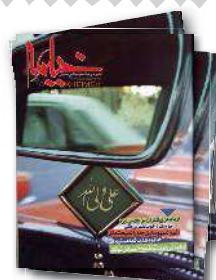


شماره نهم

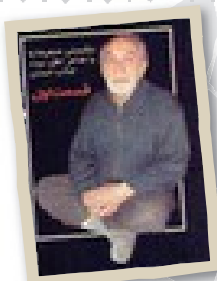


مطلبی‌گرزیده

چه کنم که محب توام! / **یادی** از روحانی شهید حجت الاسلام
محمد مهدی مهدوی
شهریار شعر علوی / **درباره** استاد محمد حسین بهجت تبریزی
هر چه دارم، از امام حسین دارم! / **یادی** از آیت الله حاج شیخ
عبدالکریم حائری یزدی
اوهیاتی بود / **یادی** از مرحوم استاد علی اصغر فقیهی

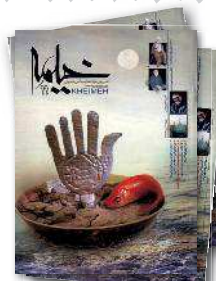


شماره نهم



مطلبی‌گرزیده

تو را دارم، چه غم دارم؟ / **ابوالفضل** / **یادی** از مرحوم احمد جولایی
سینمای سراسر عشق و ارادت / **نگاهی** به زندگی و شخصیت
علامه شیخ جعفر شوشتری
حال خونین دلان که گوید باز...؟ / **گفت و گویا** استاد حیدر خوندل تبریزی
حضرت، همه اشعار مرا می دانند / **گفت و گویا** استاد حسان
روز اربعین، کبوتر بام حرم امام حسین بودیم / **خاطره ای**
از حاج حسن خلیج



شماره نهم



مطلبی‌گرزیده

مؤسس هیات‌های سیار / **یادی** از آیت الله محمد علی شاه آبادی
نیت بخشی از سخنان حجت الاسلام والمسلمین سیدمهدی میرباقری
حیف که قدرش را ندانستیم / **به یاد** حاج عبدالله ضابط مسوول مرکز تفحص
سیره شهدا
«علمدار» یعنی شهادت «علمدار» یعنی علمدار! / **یادی** از شهید سید مجتبی
علمدار؛ مداح اهل بیت



شماره نهم

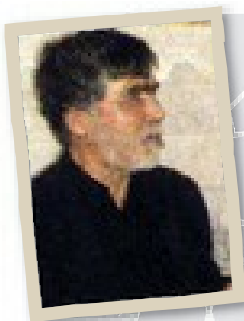


مطلبی‌گرزیده

در تمام مجالس اهل بیت حضور دارند / **گفت و گویا**
حاج محسن طاهری مداح اهل بیت
فاطمه سلام الله علیها مرد آفرین دهر / **مطلبی** از حجت الاسلام
والمسلمین گنجی
شرط غلام بودن اخلاص است / **گفت و گویا** حاج علی اصغر سیف

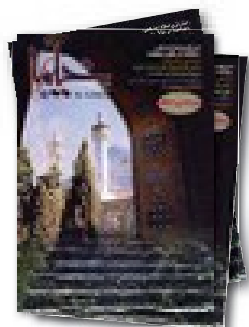


شماره نهم



مطلبی‌پژ گزیده

ملهرجه داریم از اهل بیت داریم / گفت و گو با
حاج علی اصغر زنجانی مداح اهل بیت
ویژه نامه اعتکاف؛ اعتکاف، سنت حسنه‌ای که احیاء شد / گفت و گو
با حجت الاسلام سید علیرضا تکیه‌ای
اعتکاف فرصتی گران بها / مطلبی از
حجت الاسلام والمسلمین محمد حسین موسی پور
مردی از تبار عشق / نگاهی کوتاه به زندگی محوم حاج شیخ احمد کافی



شماره پانزدهم

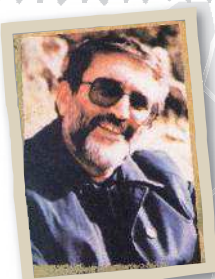


مطلبی‌پژ گزیده

زندگی بدون مداحی؛ سرد و بی روح / گفت و گو با عبدالمحمود
ایزدی؛ پیشکسوت مداحی و مناجات خوانی
در مسلخ عشق جز نکور نکشند / یاد از حاج سهراب نظیری
پیر غلام اهل بیت
آهنگ شور انگیز جنگ / گفت و گو با حاج صادق آهنگران
هیات‌ها باید طرح و برنامه داشته باشند / مطلبی از حجت الاسلام
والمسلمین مرتضی آقا تهرانی



شماره شانزدهم



مطلبی‌پژ گزیده

برترین‌های تبلیغ / گفت و گو با حجت الاسلام اسکندری
شور عزاری / گفت و گو با عبدالرضا هلالی؛ مداح اهل بیت
گذر از بل صراط / حاج منصور ارضی پیر غلام اهل بیت
حضرت بقیه الله به سر و سینه می زند / نگاهی به زندگی سید علامه بحر العلوم



شماره هفدهم و هجدهم



مطلبی‌پژ گزیده

نغمه‌های پاک / مطلبی درباره حبیب الله جابجیان «حسان»
بدون گریه نمی توانیم زنده بمانیم / زندگی و سلوک شیخ جعفر مجبهدی
هنر آیینی با معنویت همراه است / گفت و گو با حاج مرتضی طاهری، مداح
اهل بیت



شماره نوزدهم



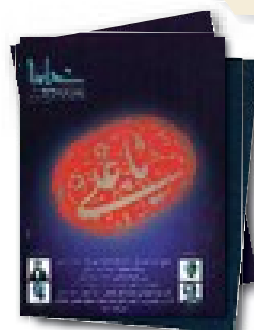
مطلبی‌پژ گزیده

قصه ساریان مانده بر دل / حاج صادق آهنگران، مداح اهل بیت
اول خوت را بشناس / آشنایی با حاج محمد رضا الطافی نشاط
نماز اول وقت و حق الناس / یاد از شیخ حسین کبیر

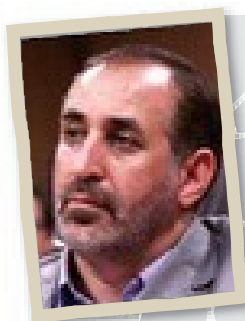


شماره بیستم

شماره بیست و یکم



مطلبی‌گر گزیده



مداح یعنی معلم / گفت و گویا
مهدی منصوری، مداح بینا دل اهل بیت
قبله‌اش یک گل سرخ / نگاهی به زندگی آیت الله العظمی
سیدعلی آقا قاضی
بررسی ابعاد دعا و شب‌های قدر / گفت و گویا دکتر حسن بلخاری،
استاد دانشگاه

شماره بیست و دو



مطلبی‌گر گزیده



رسالت نوکری اهل بیت / مطلبی از حاج منصور ارضی
اسوه زهد شیفته خدمت / شرح احوال آیت الله حجت کوهکمری
مراقبات ماه محرم / مطلبی از میرزا جواد آقا ملکی تبریزی

شماره بیست و سه

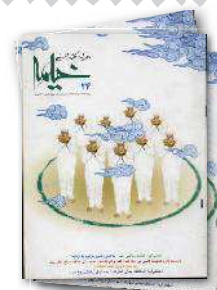


مطلبی‌گر گزیده



چرا تاخیر؟ / گفتاری از حجت الاسلام والمسلمین
مرتضی آقا تهرانی
یادداشت‌هایی درباره آموزش فن مداحی / سید مهدی
میرداماد
هر نفس آواز عشق / نگاهی درباره فنون پرورش صدا
بانوان مداح، بایدها و نبایدها

شماره بیست و چهار



مطلبی‌گر گزیده



همیشه دوست دارم کسی مرا نقد کند / گفت و گویا سید مجتبی
فاطمه، مداح اهل بیت
بلندترین گلدسته / یادی از مرحوم مؤذن زاده اردبیلی
چهارده رکعت زندگی / آشنایی با سیره اهل بیت
اعتکاف یعنی اعتراف / بازخوانی سنت اعتکاف

شماره بیست و پنج



مطلبی‌گر گزیده

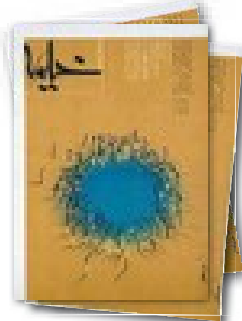


قضاوتی در باب هیات‌های مذهبی نو پدید / مطلبی از محسن حسام‌مظاهری
ما از کجا؟... عشق از کجا؟ / یادداشتی از سید محمد سادات اخوی
مدیریت هیاتی / مطلبی از دکتر محسنیان‌راد
معنویت پنهان و پیدا در هنر / مروری بر زندگی هنری استاد فرشچیان
از کربلا گفتن / مطلبی از محمد رضا سنگری
بحرالعلوم، دریای علم / مطلبی از مهدی امین فروغی



مطلب‌پژ گزیده

نقد دینی دقت می‌طلبد! / گفت وگو با دکتر جواد محدثین
نور علی در ذاکر و مذکور / اسید محمدرضا خلیل نژاد - درباره کتاب مفتاح الفلاح
تقدم شناخت بر شعور / گفت وگو با دکتر منصور لاریجانی
موسیقی هم یک وحی است / مطلبی از هوشنگ جاوید
موسیقی مذهبی / دکتر فرامرز رفیع پور
نیایش در ایران باستان / گفت وگویی با دکتر میرجلال الدین کزازی
مکلفی شایسته عبادت / گفت وگو با غلامرضا معصومی
«مصباح» دعا / یادداشتی از محمد رضائری



شماره بیست و هشت / ریست

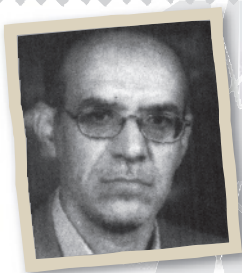


مطلب‌پژ گزیده

اباعبدالله مظهر تکامل انسان‌ها / گفت وگو با شهرام گیل آبادی
آیین در فرهنگ علمه / مطلبی از دکتر عبدالله گیبیان
افسوس از این همه در دا / گفت وگو با استاد فتحعلی بیگی
به دام جنون کشید و رفت / گفت وگو با لوریس چکناواریان و علیرضا قربانی
نیروی ناگفتنی مرا راه می‌برد / گفت وگو با حسین یوسف زمانی
وشاهین یوسف زمانی
خادم فرهنگ علشور / گفت وگو با استاد محمود حکیمی
سفر گزیده از این کوجه‌ها / یادای از مرشد اکبر

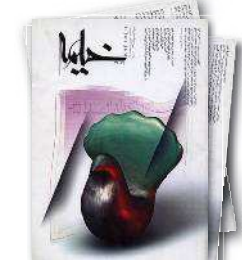


شماره بیست و نهم / سی

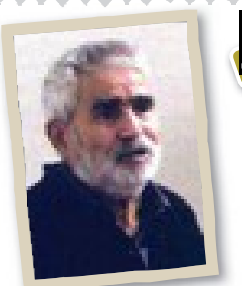


مطلب‌پژ گزیده

طلسم تاریخ بزوهی / گفت وگو با عبدالمجید معادخواه
شعر آیینی ادامه پیامبری / گفت وگو با محمد جواد غفورزاده «شفیق»
یک پرسش از هنر دینی / گفت وگو با مرتضی گودرزی رئیس
بزوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی
جامعه مهدوی، جامعه آرمانی / بخشی از سخنرانی حجت الاسلام
والمسلمین میرباقری
نمایز حق از باطل / سخنرانی دکتر هماپونی در همایش عاشورا



شماره سی و یک / سی و دو



مطلب‌پژ گزیده

هر چه هست در این خانه است / گفت وگو با
حجت الاسلام والمسلمین سید ابوالقاسم شجاعی
خدا حافظ خورشید / مروری بر زندگی ونگرش آیت الله العظمی فاضل لنکرانی
روزی برمی خیزم / گفت وگو با حاج رضا مهاجرانی، پیر غلام اهل بیت
ویژه نامه اعتکاف: خودت را ورق بزن / گفت وگو با فاطمه لطفی آذر
سفید، کنار خاکستری / گفت وگو با سید محمد سادات اخوی
ماجرای جناب حر / اثر منتشر نشده از عماد خراسانی

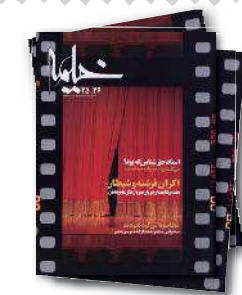


شماره سی و سه و سی و چهار



مطلب‌پژ گزیده

کیفیت، از جذب مخاطب مهم‌تر است / گفت وگو با مهدی فخیم‌زاده
می‌گفت مردم خانواده خدا هستند / به یاد آیت الله حق شناس
خدا نگه دار / به یاد آیت الله علی مشکینی
صدایی که دور شد / یادای از مرحوم سید جواد ذبیحی
صبح دل، گره گشای دل تنگی فلق / مطلبی درباره حسین صبح دل
قرآن منم چه غم که شود نیز هر حل من / مطلبی از دکتر سید عبد الحمید ضیایی



شماره سی و پنج و سی و شش



شماره سی و هفت

مطلب‌باز گزیده

عالمی که حق التالیف نمی‌گرفت / مطلبی از حجت الاسلام والمسلمین
محمدعلی جاودان
به یاد مردی که در باران رفت / یادی از قیصر امین پور
کربلا ۶۲ خیمه داشت / مقاله‌ای از دکتر محمد رضا سنگری
مصلحت‌های اصلاح / گفت و گویا
حجت الاسلام سید ابوالقاسم حسینی (زرفا)



شماره سی و هشت و سی و نهم

مطلب‌باز گزیده

انا مظلوم حسین / مروری بر زندگی تزار الفطری
سفر به کوفه کوچک / گفت و گویا حجت الاسلام والمسلمین
موسوی هوابی
انفجار دوزمانه...! / وقایع نگاری
آئینه داران آفتاب / گفت و گویا محمد رضا سنگری
استاد الشعرا والمادحین / گفت و گویا حاج غلامرضا سازگار درباره
شخصیت مرحوم حاج ملاحسین مولوی



شماره چهار - چهل و یک

مطلب‌باز گزیده

کانون‌های شاعران و مداحان، چشم انتظار حمایت /
گفت و گویا استاد محمدعلی مجاهدی
خیلی از حرف‌های این‌ها دروغ است / گفت و گویا نریمان پناهی
شیعه زیر سایه کوفه / گفت و گویا محمد رضا هدایت پناه



شماره چهار و دو

مطلب‌باز گزیده

پروردگار بانی اولین هیأت / مطلبی از استاد
شیخ حسین انصاریان
یک ماه خون گرفته / گفت و گویا حسین فتحی، مدیر دفتر هنر و
ادبیات هلال
مجاوران کوی دوست / مختصری از زندگی نامه بزرگان مدفون در
حرم امام حسین علیه السلام
مدرسه حسینی / گفت و گویا دکتر مصطفی دلشاد تهرانی



شماره چهار و سه

مطلب‌باز گزیده

پربرواز / گفت و گویا حجت الاسلام والمسلمین
سید محمد مهدی میرباقری
نهضت امام حسین و قیام کربلا / گفت و گویا دکتر غلامحسین زرگری نژاد
کمترین شرط حضور / حجت الاسلام سید ابوالقاسم حسینی (زرفا)





مطلب‌پژ گزیده

داستان مقبل / مطلبی از دکتر محمد رضا سنگری
تعزیه: هنری اساطیری و ایرانی / گفت وگوبادکتر داود فتحعلی بیگی
ضرورت ایجاد مدرسه مدح و مرثیه / نشست سهیل محمودی، استاد ابراهیمی
وعلیرضا پورامید درباره وضعیت مرثیه خوانی
برترین هدف دربرترین نهاد / مروری بر زندگی شیخ عبدالله علانلی از زبان
دکتر محمد مهدی جعفری
زیارت عاشورا موضوع درس خارج حوزه / گفت وگوبآیت الله محمد عنددلیب
همدانی

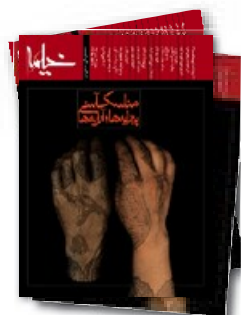


شماره چهل و چهار



مطلب‌پژ گزیده

دایره المعارف عاشورایی / گفت وگوباحجت الاسلام ابوالقاسم حسینی (زرقا)
مبانی و منابع عاشورا پژوهی / گفت وگوباحجت الاسلام سید محمد مهدی
میریفری
الگوسازی برای همه عوامل هیاتها / گفت وگوبامبینم نیلی مشاوروزیرفرهنگ
وارشاد اسلامی
نگذاریم فرصت‌ها به تهدید تبدیل شوند / گفت وگوبابراهیم علیپور از
بنیادگذاران هیات انصارالحسین علیه السلام



شماره چهل و پنج

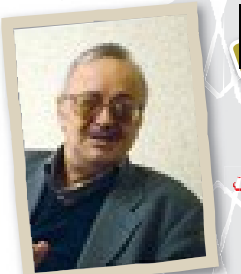


مطلب‌پژ گزیده

سخنی با ذاکرین اهل بیت / گفت وگوبامحسن طاهری، غلامرضا
سازگار، حسین هوشیار، مهدی منصوری و حجت الاسلام عالی
پریستانی شیرین / گفت وگوبامهدی مومند درباره کتاب «حسین علی»
مداحی به منابه کارشناسی عاشورا / گفت وگوبامحمد رضا سنگری
باید حوزه‌های علمیه خواهران را تقویت کرد / گفت وگوباسهیل
فریانی، مدرس حوزه و دانشگاه



شماره چهل و شش



مطلب‌پژ گزیده

خاک کربلا از دیرباز «بلاخیز» بوده است / گفت وگوب
مرتضی وافی درباره سفر به عتبات عالیات
تقویت فرائد عقلاتی از عاشورا / گفت وگوبایحیی یثربی ومحمد مهدی جعفری
عاشورا از نگاه مغرب زمین / گفت وگوبادکتر محمد رضا فخر روحانی
وضعیت شیعیان در ترکیه / گفت وگوباخاتصاصی با حجت الاسلام صلاح الدین
اوزگوندز رهبر شیعیان ترکیه
دانشنامه شعر عاشورایی / گفت وگوبامرزیه محمدزاده



شماره چهل و هفت

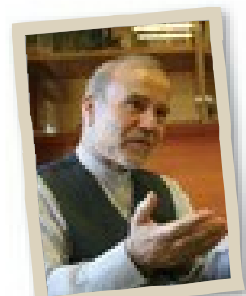


مطلب‌پژ گزیده

دین حق دارد در رسانه حضور داشته باشد / گفت وگوب
دکتر حسام الدین آشنا
هدفی سخت برای تلویزیون و دین داران / گفت وگوبادکتر علیرضا حسینی
باکدهی استاد ارتباطات
کاروان شعر عاشورا / گفت وگوبامحمد علی مجاهدی (پروانه)
قصه کربلا / گفت وگوباحجت الاسلام علی نظری منفرد
مفهوم شناسی زیارت / گفت وگوبادکتر علی نصیری



شماره چهل و نه



مطلب‌باز گزیده

باید عشق در موزه امام حسین موج بزند / گفت و گو با استاد فرشچیان
بر خورد با آسیب‌ها اهتمام اصلی هیأت رزمندگان / گفت و گو با سردار کوثری
شاعران عقیده / گفت و گو با دکتر صادق آینه‌وند
جهانی سازی مفاهیم عاشورایی در قالب ایرا / گفت و گو با بهروز غریب پور
دغدغه‌های داغ / معرفی موسسه بلاغ المبین

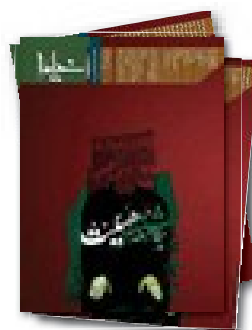


شماره پنجاه و یک



مطلب‌باز گزیده

معرفت رها آورد هیئت / گفت و گو با حجت الاسلام رضا اسکندری
جامعه‌شناسی هیئت‌های مذهبی نیاز به نگاه نرم افزاری دارد / گفت و گو با
علی اکبر فدایی
کارگردان هیئت‌های مذهبی بیشتر از رسانه هاست / گفت و گو با ناصر باهنر
باید حال و هوای موزه عاشورا منطبق با شرایط زمان باشد /
دکتر محمدصادق محفوظی
خیر الامور اوسطها / گفت و گو با رضا رحیمی
رسانه شیعه / گفت و گو با محسن حسام‌مظاهری



شماره پنجاه و دو



مطلب‌باز گزیده

بی معرفت مباش / گفت و گو با حجت الاسلام علی صدوقی
هیئت: مدرسه ما / گفت و گو با سید حسین موسوی رابطی
کتابخانه تخصصی امام حسین علیه السلام / مرکز مطالعات راهبردی خیمه
فخرفروشی ستارها در دستگاه اهل بیت چه توجیهی دارد؟ / مطلبی
از حسن اخباری، مداح اهل بیت
باید به پول مدای به چشم تبرک نگر نیست / گفت و گو با مجید
میرزا محمدی
دانشنامه امام حسین / گفت و گو با سید محمود طباطبایی نژاد



شماره پنجاه و سه



مطلب‌باز گزیده

دموکراسی دینی / گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین
سید عباس لاجوردی
مدیریت در هیئت / گفت و گو با حاج علی مالکی نژاد
داوطلب / گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین سیدعلیرضا تکیه‌ای
مداح بهتر است شغل جانبی داشته باشد / گفت و گو با حجت الاسلام
والمسلمین علیرضا پناهیان
با چشم باز / گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین محمدصحتی سردرودی



شماره پنجاه و چهار

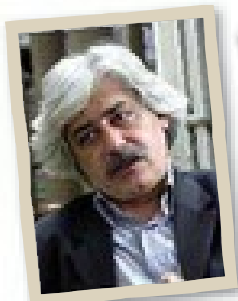


مطلب‌باز گزیده

تقسیم تبسم / گفت و گو با حسین انواری
انتظار به مثابه یک روش راهبردی / گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین
سعید نصیری
آنکه یک عمر / بررسی زندگی و اندیشه‌های مذهبی شیخ احمد کافی
باید مرکزی فعالیت‌های «خاتم جلسه‌ای‌ها» را ساماندهی کند / گفت و گو
با دکتر فرزانه غفاری
گرستن بانگرستن / گفت و گو با سید عبدالله حسینی



شماره پنجاه و پنج



مطالب برگزیده

نیایش‌های جمعی بستری بزرگ برای هدایت نسل هاست /
گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین سید جواد موسوی هوایی
 طرح مسائل جناحی خلاف جوهره نیایش‌های جمعی است / **گفت و گو با**
دکتر سید ضیاء هاشمی
 کرشمه خسروانی / **گفت و گو با سید مهدی شجاعی**
 شهر سوگوار / **گفت و گو با دکتر فکوهی**

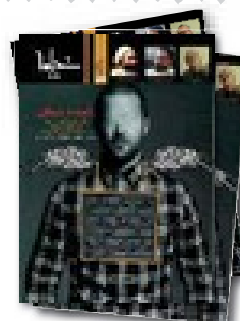


شماره پنجاه و شش



مطالب برگزیده

قطره‌هایی از ترنم وحی / **گفت و گو با استاد مهدی چهل نئی**
 طعم نوکل در طعام استخاره / **گفت و گو با دکتر محمد دولتی**
 باید مقابله به مثل کنیم / **گفت و گو با حجت الاسلام نقویان**
 گرایش به خرافات و رمالی هر روز بیشتر می‌شود / **دکتر حسین کجوبیان**
 بررسی مردم‌شناختی معنوبت‌های جدید در ایران / **گفت و گو با علیرضا**
دوستدار
 تعزیه، حلتیه یا متن / **گفت و گو با علاء الدین قاسمی**
 خیمه خاقه نیست / **گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین دکتر علی ذو علم**

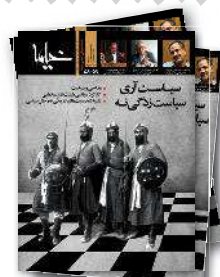


شماره پنجاه و هفت



مطالب برگزیده

تعمیق باورهای دینی در هیئت / **گفت و گو با حجت الاسلام**
المسلمین حسین روحانی نژاد
 عبرت از تاریخ کاری روشمند است / **گفت و گو با دکتر کریم مجتهدی**
 مشق هفتاد و دو دولت / **گفت و گو با احمد ده بزرگی**
 شاعران عقیده / **گفت و گو با دکتر انسیه خزعلی**
 هدف ماتیدیل تهران به «امر القرائی جهان اسلام» است / **گفت و گو**
با حجت الاسلام والمسلمین عبدالمقیم ناصحی



شماره پنجاه و هشت



مطالب برگزیده

حنجره‌های انقلاب فریادگر شعر عاشورا /
یادداشتی از مصطفی محدثی خراسانی
 شاعران ملی - مذهبی / **گفت و گو با دکتر صادق آئینه وند**
 باید بفروش «سی دی» های مذهبی نظارت شود / **گفت و گو با حجت الاسلام**
والمسلمین محسن تاج
 حافظه تاریخی ادعیه خوانی رابه مردم برمی گردانیم / **گفت و گو با مهدی دهقان**
نیری



شماره شصت و شصت و یک



مطالب برگزیده

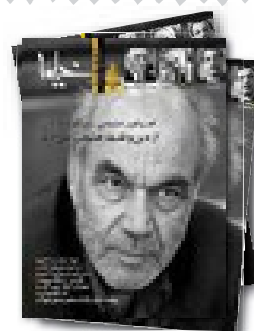
کنگره کاخ وصل / **گفت و گو با محمود پارچه باف**
 مداحی فقط خواندن نیست / **گفت و گو با مهدی ادعباس زادگان**
 انحراف از معیار / **گفت و گو با عبدالله گیوبیان**
 حمله‌های مکتبی / **مطلبی از استاد محمدرضا حکیمی**
 دخالت قدرت، آسیب نظارت / **گفت و گو با محمدرضا جواد ییگانه**



شماره شصت و دو



شماره شصت و سه



شماره شصت و چهار



شماره شصت و پنج



شماره شصت و شش



شماره شصت و هفت

مطالب برجسته



عاشورا مهم‌ترین دلیل برای ضرورت غیبت است / گفت و گو با سید ادریس هانی، متفکر برجسته غرب
بسیج مداحان / گفت و گو با سید عباس میر حسینی
لحن و ملودی / گفت و گو با سید مجید بنی فاطمه
دعوت مردم به سوی مراجع راهکار مبارزه با عوام گرایی دینی است /
گفت و گو با آیت الله سید محمد قائم مقامی
مرثیه‌های عاشورایی / گفت و گو با دکتر امیر اسماعیل آذر

مطالب برجسته



جاب عقیده، نشر باور / گفت و گو با اختصاصی باد کتر استفان رزینی، مولف کتاب «جاب و نشر شیعه در لبنان»
حنجره‌های موفوفی / گفت و گو با سید حسین موسوی شریانی، مداح اهل بیت
دانستنی‌های یک خواننده / گفت و گو با حسین قدوسی
جایگاه نقل حدیث در مجالس زنانه / گفت و گو با حجت الاسلام ادیب یزدی
فی البداهه / گفت و گو با عبدالرحیم عقیقی بخشایشی
از دین و فلسفه خشونت نمی آید / گفت و گو با دکتر رضا داوری اردکانی

مطالب برجسته



یادداشت اختصاصی از استاد جابر عناصری /
انا المسیحی ابگاتی الحسین
عزاداری، رسانه است / گفت و گو با حجت الاسلام مهربان صادق نیا
عزاداری امام پسند / گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین سید حسین معتمدی
نگاهی به نادی‌ها در زوایای پنهان تاریخ اسلام / گفت و گو با عبدالحمید معادیخواه
ایران بر مناسک آیینی کشورهای همسایه تأثیر گذار بوده است / گفت و گو با ابرج افشار سیستانی

مطالب برجسته



علامه فضل الله در گذشت / ۳۰ سال وفاداری به انقلاب اسلامی
انتقال فرهنگ زیارت / یادداشتی از دکتر یحیی بشری
جوان غلامان ابا عبدالله / گفت و گو با سید مجید رضوی
فلسفی از موسسه لیسانس گرفت اما به آن افتخار نمی کرد / گفت و گو با محمد مهدی عبدخدایی
اذان داوودی / خاطره‌ای از سلیم مؤذن زاده اردبیلی

مطالب برجسته

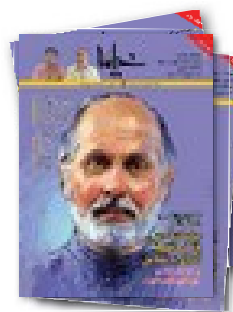


قلنداران طریقت / بررسی زندگی و
فعالیت‌های شیخ محمد نقی بهلول گنابادی
مرد علم و عمل بهلول / گفت و گو با یاس کلانتری
سلام مخفی / گفت و گو با استاد سید احمد مران
عدالت اساسی ترین شاخص مهدویت / گفت و گو با حجت الاسلام
والمسلمین عبدالحمید خسر وینه
آداب نذر کردن / گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین استاد فاطمی نیا

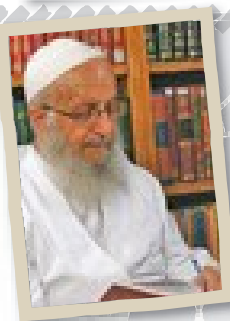


مطلب‌پیرگزیده

مناسک آیینی بازگرداننده انسان به حقایق / گفت وگویی اختصاصی با دکتر سید حسین نصر
آه عذرخواه / یادای از استادان مناجات خوانی در ایران
مدح علی خوانی / مقاله‌ای از استاد جابر عناصری
بیان راز و عرض نیاز / گفت وگو با حاج علی قربانی

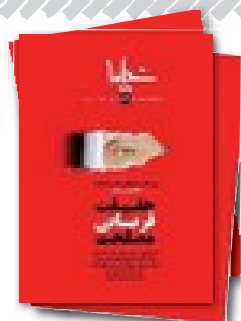


شماره شصت و هشت



مطلب‌پیرگزیده

پرونده‌ای درباره امام موسی صدر / حقیقت قربانی مصلحت
نسبت ناروا دادن در مذاحی‌ها از نظر شرع ممنوع است / گفت وگویی اختصاصی با آیت الله مکارم شیرازی
حسن در قرآن / مقاله‌ای از بهال‌الدین خرمشاهی
تعزیه خوانی که مخالف نمی‌خواند / یادای از شهید عباس بلایی
جاووش خوانی / بررسی هنر جاووش خوانی در ایران



شماره شصت و نه

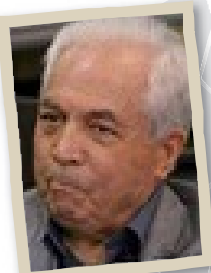


مطلب‌پیرگزیده

ملاک جامعه آگاه مطالبات آن جامعه است /
پادداشت اختصاصی از استاد محمد رضا حکیمی
قصه آب ولایی عاشورا / گفت وگو با مصطفی رحماندوست
عزاداران فرهیخته / گفت وگو با عبدالحسین فرهنگ
ملاحظه در هنر نابیدایی هنری ست / بررسی عقاید استاد محمد رضا حکیمی در زمینه شعر
فرصت زیبایی حاجی شدن / گفت وگو با محمد رضا غلامرضا زاده

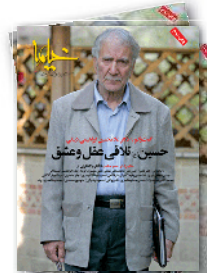


شماره هفتاد و یک



مطلب‌پیرگزیده

حسین علیه السلام تلافی عشق و عقل /
گفت وگو با دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی
حسین علیه السلام احیاگر انسان / گفت وگو با دکتر رضا حاجی ابراهیم
رنگ و بو گرفته ایم / گفت وگو با پیرغلامان برگزیده
از تقریب تا تبلیغ / مقاله‌ای از دکتر محمد کاظم معتمد نژاد
رسانه‌های سنتی کافی نیستند / گفت وگو با دکتر حسن بشیر



شماره هفتاد و دو



مطلب‌پیرگزیده

زیانم در وصف عباس ناوان است / گفت وگو با استاد سید مهدی شجاعی
از منبر مسجد تاحراب کلیسا / هروری برگزیده از امام موسی صدر
اینکه غوغا می‌کنند من نیستیم / میزگردی درباره ادبیات و شعر آیینی
نوسل، مورد تایید شیعه و سنی است / گفت وگو با استاد مهدی چهل تنی



شماره هفتاد و سه

شماره هفتاد و چهار



مطلب‌برگزیده

امام حسین علیه السلام در عصر حاضر / گفت و گو با تقی آزادارمکی
روابط امیر کبیر و روحانیون / گفت و گو با لطف الله آجودانی
امیر کبیر مظهر عزت ابرانی است / گفت و گو با دکتر موسی نجفی
رسانه ها به زبان امروز جامعه، از دین می گویند / گفت و گو با اعظم راودراد
فصل شیدایی لیلاها / گفت و گو با سید علی شجاعی

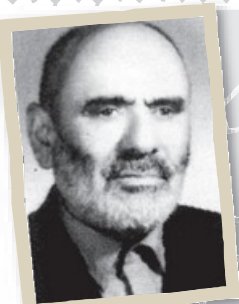


شماره هفتاد و پنج و هشتاد و شش



مطلب‌برگزیده

باید بهایش را بپردازند / گفت و گو با آیت الله حائری شیرازی
خون عسورایی در رگ مسلمانان / گفت و گو با حجت الاسلام محمد تقی رهبر
ذره ای بودم و مهر تومر بالا برد / یادی از حاج اکبر ناظم، پیر غلام اهل بیت
گریه کن حرفه ای نداریم / گفت و گو با مرتضی طاهری
آرزویم تعلیم سفایی است / گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین معتمدی
جمعه ها در مکتب خانه / گزارشی از جلسه قرآن استاد موسوی پلنده
دنیا می خواهی نماز شب، آخرت می خواهی نماز شب / یادی از آیت الله
سید علی قاضی

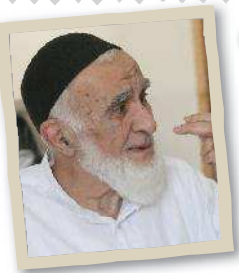


شماره هفتاد و هفت



مطلب‌برگزیده

سبب غیبت خود ما هستیم / عارفانه های آیت الله بهجت درباره امام عصر
نوکر مردم نیستیم، نوکر اهل بیتیم / گفت و گو با حاج علی آهی، پیر غلام اهل بیت
منبر باید هنر مندانه باشد / گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین مهدی
ماندگاری
سیک مهم نیست، اخلاص مهم است / گفت و گو با حاج مهدی سماواتی
جشن ها باید رنگ و بوی خدایی بگیرد / گفت و گو با آیت الله سید کاظم ارفع
نکند به نهج البلاغه جفا کنیم / گفت و گو با آیت الله سید جمال الدین دین پرور

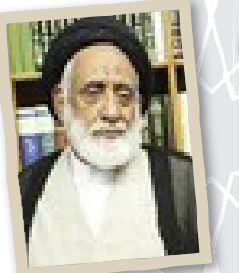


شماره هفتاد و هشت



مطلب‌برگزیده

وقت مردم را تلف می کنند / گفت و گو با حاج سید محمد موسوی
صداقت نباشد بی فایده است / گفت و گو با حجت الاسلام سید مهدی
طباطبایی
دین مشکلی ندارد ما بی هنریم / گفت و گو با دکتر مریم حاج عبدالپایی
فلسفه نبافید او عبد محض است / گفت و گو با استاد سید مجتبی حسینی
بایک میلیارد هم برنامه سحر اجرا نمی کنم / گفت و گو با علی درستکار

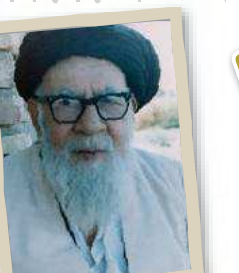


شماره هفتاد و نه - هشتاد



مطلب‌برگزیده

الان گوش ها سنگین شده /
گفت و گو با حجت الاسلام سید ابوالقاسم شجاعی
ای گلش عسور اگر بلا بشم / گفت و گو با حاج سید حسن معطر، پیر غلام اهل بیت
سنگر خوب و فستنگی داشتیم / حاج صادق آهنگران
باز نگری نکنید آقا / موعظه های عارف پارسا آیت الله سید رضا بهاء الدینی
رسانه دینی را انسان متدین می سازد / گفت و گو با محمد رضا شهیدی فر





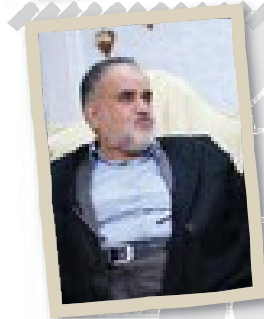
مطلب‌پزگزیده

منبری پدر مردم است / گفت وگوبا حجت الاسلام والمسلمین سید حمید میربافری

ذره ای بودم مهر تو مرا بالا برد / یادای از شیخ حسین کبیرتهرانی
مداح نداشتیم خودم مداح شدم / گفت وگوبا رضا امیرخانی
برای زندانی ها هم خوانده ام / گفت وگو با حاج محسن طاهری
از راه حسین علیه السلام بروید / گزیده از مواعظ حاج محمد اسماعیل دولابی



شماره هشتاد و یک



مطلب‌پزگزیده

کارمن عاشقی است / گفت وگوبا حاج اکبر بازویند
از اطرافیانم ضربه خوردم / گفت وگو بانریمان پناهی
یک ایران یک عشورا / گفت وگوبا سید احمد وکیلان
صبر حسنی؛ قیام حسینی / گفت وگوبا حجت الاسلام ققم مقامی



شماره هشتاد و دو



مطلب‌پزگزیده

روضه مادر و هب رانخواندی!! / یادای از مرحوم احمد شمشیر
اهل منبر نقشه مذهبی ایران را ندارند / گفت وگوبا حجت الاسلام والمسلمین فرحزاد

بقیه حرف ها بماند برای بعد / دیدار با حاج علی انسانی
دعوت به شهادت / گفت وگو با دکتر رجایی دوانی
آنکه برهدایت شما حریص است / گفت وگو با دکتر مهدی دزفولی
در لبنان راحت ترفیلم می سازیم / گفت وگو با جمال شورجه



شماره هشتاد و سه



مطلب‌پزگزیده

زبان کیسه اعمال را سوراخ میکند / موعظه های آیت الله خوشوقت
گاهی خدا را می کنیم / گفت وگوبا حاج بدالله بهتاش
قدیم می گفتند: فکر کن مستمع یک تپه کاه است!! / گفت وگو با علیرضا بهاری، مداح اهل بیت

نزدیک بود آمریکایمان / گفت وگو با حجت الاسلام والمسلمین غروی
مهد کودک، هرگز!! / گفت وگو با عترة السادات خاموشی
خط ویژه که آمد کار خراب شد / گفت وگو با امیر حسین مدرس



شماره هشتاد و چهار



مطلب‌پزگزیده

کرکره عقل پایین است / گفت وگوبا حجت الاسلام محمود ریاض
شاعری با بول شعرش فولکس خرید!! / گفت وگوبا حاج محمود اکبرزاده
یزدی، پیر غلام اهل بیت

روضه های خانگی خانواده را گرم ترمی کنند / گفت وگو با دکتر خیامی
آموزش و نظارت لازم است / گفت وگو با دکتر فروغ نیلچی زاده
سکه ها را ارزان فروختیم / گفت وگو با استاد ابراهیم پورفرزب
پاس داشت میراث نبوی به شیوه علوی / گفت وگو با حجت الاسلام والمسلمین الویری



شماره هشتاد و پنج



مطالب برگزیده



بعضی جلسات میدان مین است / گفت وگو با حجت الاسلام والمسلمین **سید حسین مومنی**
 جرامداح حرف سیاسی نزنند؟ / گفت وگو با محمود تار مباح اهل بیت
 آخرین نسل برتر / گفت وگو با حاج علی ترابی
 جهان را خلاصه در عاشر می دید / گفت وگو با دکتر محمد صادق کوشکی
 به طبع می نوشت، نه به نقل! / گفت وگو با علیرضا کمره ای
 دنبال حاشیه نیستیم / گفت وگو با مریم امینی همسر شهید آوینی
 پیشنهادهای تبلیغاتی و انتخاباتی را رد کردم / گفت وگو با استاد حنیفی
قاری و داور مسابقات قرآن

مطالب برگزیده



می خواستند مارا زمین بزنند / گفت وگو با محمدرضا طاهری
 دیدار با زن لاله زاری در کربلا / فاش شد مهابی درباره آیت الله سید مهدی قوام
 آقای خوشوقت گفت: ساده حرف بزن / گفت وگو با حاج محمد علی تاج
لنگرودی و پسرانش
 زیارت جامعه سراسر توحید است / گفت وگو با استاد سید مجتبی حسینی
 خدا هم به بندگانش وعده داده / گفت وگو با محمد مهدی بحر العلوم
 یک کلام: مرد بود / گفت وگو با حجت الاسلام والمسلمین محمد باقر علوی
تهرانی



مطالب برگزیده



حجت الاسلام مداحان / یادی از حاج اکبر محبی آشتیانی
 زبانی به من امید بسته بودند / گفت وگو با سید حسن وحید
 آن سرما خوردگی سبب خیر شد / گفت وگو با حاج رضا فراهانی، راننده و
محافظ امام
 جهاد سازندگی امام الگوی اقتصاد اسلامی بود / گفت وگو با دکتر ابراهیم رزاقی
 سواد قاریان نهرانی به روز است / گفت وگو با سعید طوسی
 خانه را بر ابرام دانشگاه کرد! / فریده خزعلی بعلبکی، عضو هیات موسس
مدرسه های اسلامی روشننگر



تشکر آرم امنه شرکرد:	تلفن بخش:
سه عنون کتاب جدید از:	۰۳۱۱-۲۳۵۱۷۰۹
حجت الاسلام محمدرضا ازادری	۰۹۱۳۱۱۲۷۰۳۹
حجاب بی حجاب	حجاب بی حجاب
باید رف	باید رف
قدم کلیک هایتان برچ	قدم کلیک هایتان برچ

تتممنا له

شك دارم

اول: علامه طباطبائی می‌فرمودند: ما ابد در پیش داریم، ابد.

دوم: مهمان دکتر حداد عادل بودیم. وقتی معرفتیم فکر می‌کردیم که احتمالاً چند خاطره کوتاه درباره نوجوانی شان و حضور در هیأت‌ها می‌شنویم. وقتی برمی‌گشتیم فهمیده بودیم که دکتر حداد عادل در کنار همه فعالیت‌هایش هنوز هم یک هیأتی اصیل و تمام عیار است.

سوم: مراسم جشن دهمین سال انتشار خیمه برگزار شد. دست همه آنهايي که آمدند چه دعوتی‌های پيشه‌ی‌ها، چه کارتی‌ها و چه تلفنی‌ها درد نکند. انشالله در جشن صمیمین سالگرد مجله‌شان و هیأت‌شان و خودشان و موسسشان ... و... شرکت کنیم. صفحات ویژه سالگرد اقتدر برای‌مان مهم بود که موضوع ویژه این شماره را حذف کردیم و گذاشتیم برای شما، بعد.

چهارم: همت کنید و عکس‌های قدیمی هیأت‌تان را برایمان بفرستید تا چاپ‌شان کنیم بی‌مزد و منت.

پنجم: اگر به همه سوال‌های خدا در روز قیامت بتوانیم جواب بدهیم مطمئناً در جواب دادن به چند سوال کم می‌آوریم. یکی از این سوال‌ها این است: چرا کم کتاب خواندی؟

نستیم؛ بعد از این همه سال که از انقلاب اسلامی می‌گذرد، زشت است که وضعیت فعلی مملکت را با دوران قبل از انقلاب مقایسه کنیم. بد نیست که در این گونه قیاس‌ها به وضعیت کشورهای پیشرفته نگاه کنیم نه به دوران ستمشاهی.

هفتم: یک نفر نصیحت می‌کرد که: آهسته شتاب کن.

هشتم: آقا قرار شاه و گدا هست یادتان / مشهد،
حرم، ورودی باب الجوادتان

نهم: توجه به آداب و مناسک دینی مهم است و نباید نادیده گرفته شود اما گاهی توجه بیش از حد به مناسک و بویژه نگاه کمیّتی به آن ما را از توجه به بلورها و اخلاق فردی و اجتماعی غافل می‌کند. جمعیت‌مان در مراسمی‌های اعتکاف و احیا و عزاداری بیشتر می‌شود اما اخلاق‌مان...

دهم: چند بند دیگر تا دوازده مانده؟

یازدهم: اگر دلتان می‌خواهد اسم و آدرس هیأت‌تتان در مجله منتشر شود زنگ بزنید و اعلام کنید یا مشخصات هیأت را ایمیل کنید.

دوازدهم: در وعده تو تردیدی نداریم به چشم
انتظاری خودمان شک داریم. همین

Table 1

پیامک‌های ویژه ماه رمضان

خورشید چراغکی ز رخساره علی است
مه نقطه کوچکی ز پرگار علی است
هرکس که فرستد به محمد صلوات
همسایه دیوار به دیوار علی است

بر سر در بهشت خدا حاکم شده چنین
بختش بلند هر که گرفتار حیدر است

از ذکر علی مدد گرفتیم

از بوته آزمایش عشق

در پیت خدا شیر خدا را کشتند
دلداد نیی امام ما را کشتند
یارب چه گنه داشت که در وقت سحر
آینه روشن دعا را کشتند

پیام های شما

شناخت امام حسین فقط مدافعان نیستند.
۰۹۳۷۰۰۰۹۸۵
*پیام شما در بقت شد. ممنون.

با آقای مهدی امین فروغی رئیس هیات علمی مرکز مطالعات هنر، آیینی، مصاحبه کنید.

91V...2VF

خدا قوت جای وصیتنامه شهدا در مملکتنامه خوب ثان
و قاعدا خیلی است شما که دستی به کار دارید اجازه ندهید
این وصیت نامه ها به فراموشی سپرده شوند.
۰۹۱۲۰۰۰۲۳۴

من هرچه فکر میکنم نمی‌فهمم چرا خیمه همه‌ی
توانش را میگذارد که مجالس دهه‌ی پنجاه و شصت
انگه دارد.

به خدا با این وضع مسموم و رنگارنگ تبلیغات ضد دین
سبک‌های شوه‌های جدید لازم است.

919.....52

مصاحبه با حاج محمد طلّاری عالی بود. لطفاً با حاج محمود کریمی و حاج مهدی سلحشور هم مصاحبه کنید.
۰۹۱۵۰۰۰۹۰۹

من امروز برای اولین بار مجله شما را دیدم، تقریباً
نوبه‌استی مشغول مطالعه عمیق و دقیق برخی صفحات
بودم و گذر زمان را درک نکردم. من ۲۳ سال دارم
اسم مرحوم شیخ حسین کبیر و آقای امیر خانی را هم
شنیده بودم. خیلی جالب بود خداتعالی باریک
۰۹۳۵۰۰۰۶۳۷

انیس قلب خود تنها خدا کن / خدا را در دل شبها
صدا کن
ز خوف حق چو اشکی را چکاندی / به حال این
یقینت هم دعا کن ...

خبر آوردند که امشمن از هزار شنب بهتر است و یک اتفاق ویژه می افتد و آن اینکه امشمن دست ملکوت به طرف زمین کشیده می شود

بہ فرقت کی اثر می گرد شمشیر
گمائم ابن ملجم یا علی گفت

دعا بنون علی قابل اجابت نیست
که مهر اصل اجابت به هر دعاست علی
بز تو دست توسل به دامن مولا
که درد جامعه را بهترین دواست علی

لطفاً با آقای علی اکبر لطیفیان هم مصاحبه کنید،
بیشتر شعاری که مداحان می خوانند از ایشان است
اما گنجلند

* انشاء اللہ با آقاہی لطیفان ہم مصباحہ میں کنیم۔

مصاحبه با سيد حسين مومني محشر بود، چون مطالبی تأثیر گذار برای بنده داشت که مطمئناً برای دیگران هم داشت.

در مورد حضرت رقیہ (س) و زندگی پیر غلامان و مداحانی
 کہ در گذشته اند مطلب بنویسید

91A...292

حاج محمد آقا طهری حرمهای جالبی زدند اما فقط مداح رامی‌بیشیم و صدایش رامی‌شنویم خوب است که بدیشیم پشت پرده چه می‌گذرد؟ ضمناً از مطلب یک کلام مرد بود و فرمایشات استاد علوی تهرانی استفاده کردم بسیار زیبا بود

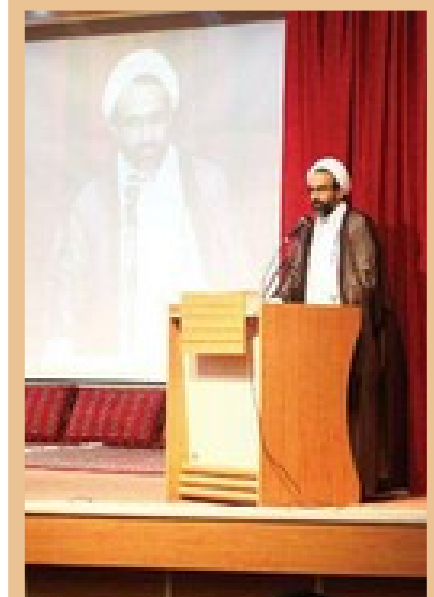
* پیشنهاد می‌کنیم: زیاد سراغ پشت پرده‌ها نروید.

با اقامان ارضی و خلج یک مصاحبه انجام دهید. علت اختلاف این دو مداح بزرگوار سر چیست؟ از هر دو پشان سوال شود.

.933...652

انصاف است که به خاطریک سلفون ۵۰۰ تومان قیمت
مجله را گران کنید؟ محتوا هم ضعیف شده. منبع

▼ محمد رضا زائری مدیر مسئول خیمه از راه ده ساله می‌گوید و از ده سالگی که در پیش روست حرف می‌زند، متن کامل حرف‌هایش را در ابتدای مجله بخوانید.



▲ مهدی خداجویان چالشین مدیر مسئول و سردبیر خیمه چند دقیقه‌ای صحبت کرد و گفت: اگر بابت خدمت‌گزاری در دستگاه سید الشهدا تا آخر عمر خدا را شکر کنم باز هم کم است.



این پرچم‌های حرم
امام حسین علیه
السلام به قید قرعه
به حاضران اهدا شد.

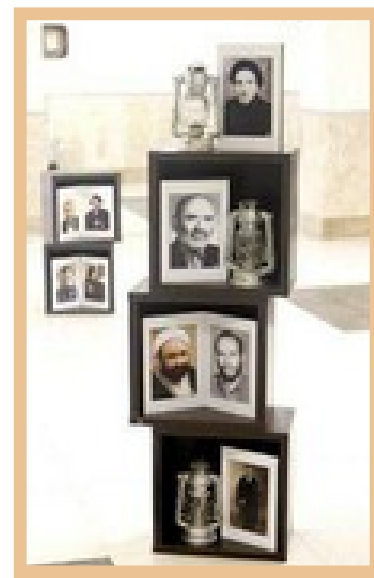


▲ رسالت
بوذری مثل
همیشه
همراهمان
بود.



▲ همه در
قرعه‌کشی
سفر به
کربلا شرکت
کردند، مگر
می‌شود
از کربلا
گشت؟

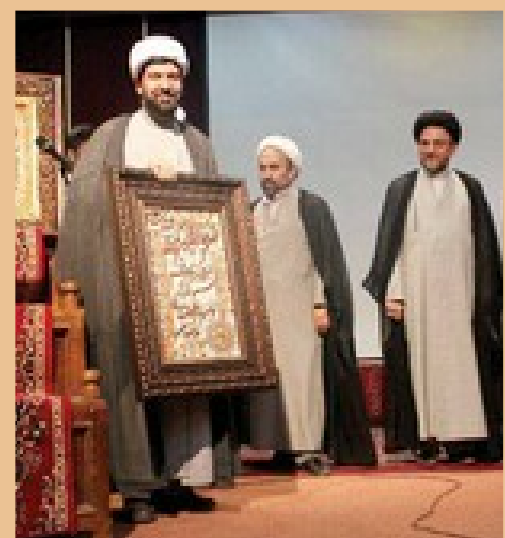
اساد حسان بانی
رنجور اما نفسی گرم
و گیرا به مراسم آمد
و شعر هم خواند.



حمید شاکر نژاد و
نوا ی حب الحسین او
همه را زائر کربلا کرد.

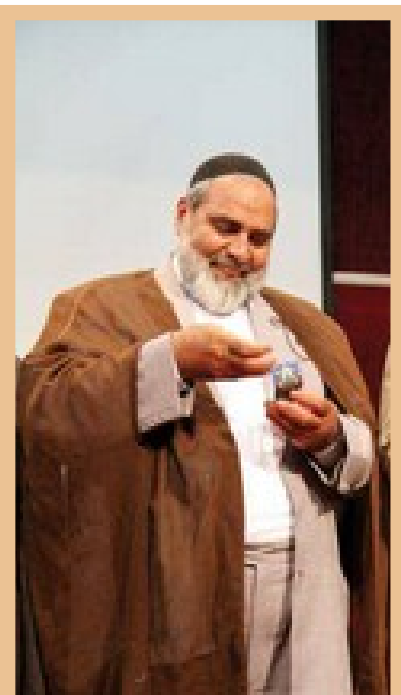


حجت الاسلام و المسلمین مرتضی وافی سال‌ها پای خیمه ایستاد و آن را اداره کرد.

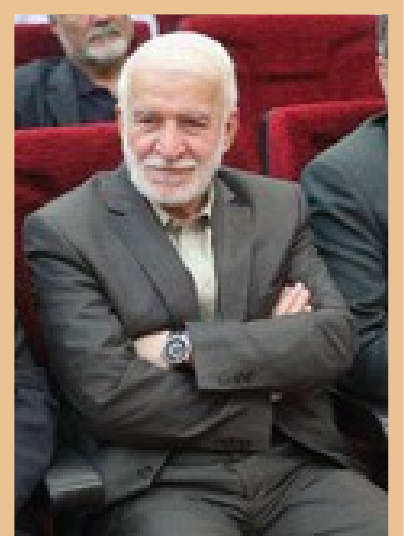


با اشعار
حمیدرضا پرقعی
بود که خیلی‌ها
نم‌نم پارتیدند.

به قید قرعه نه بلکه به خواست خدا یکی از
برج‌های حرم امام حسین علیه السلام به حاج
غلامعباس زائفی رسید.



در کنار حجت الاسلام و المسلمین
دکتر خموشی که سال هاست با خیمه
همراه است حاج مرتضی طاهری و حاج
اکبر بازویند ایستادند. پدرام پاک
آیین مدیر کل مطبوعات داخلی هم
مثل قبل صمیمانه همراهان شد.

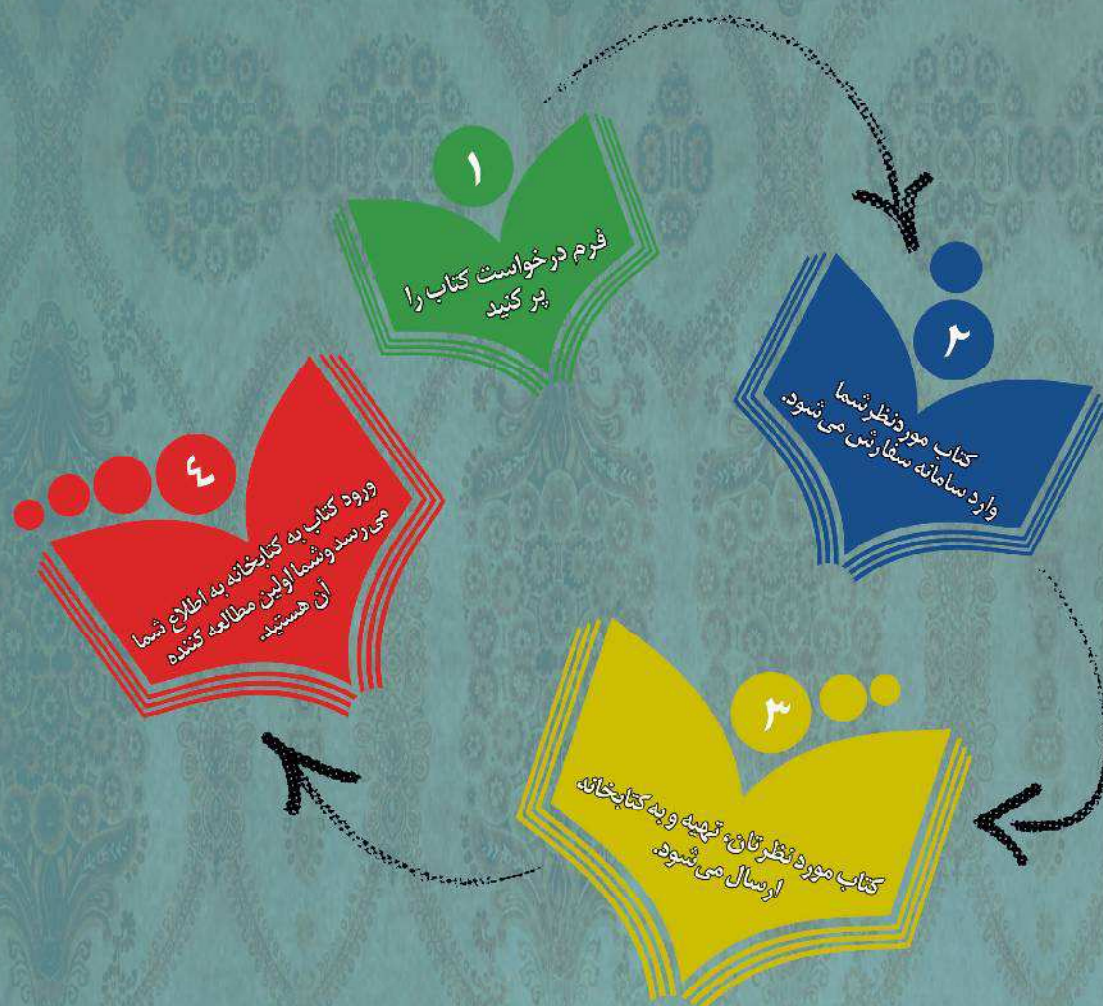


پذیرایی مراسم نای و پیتر
و سبزی بود که خیمهای ها
تدارک دیده بودند.



عکس ها: استاد محمود عبدالحسینی،
هدی زعیبی و محمد حسین صالحی آرا

WWW.KETABMAN.IR

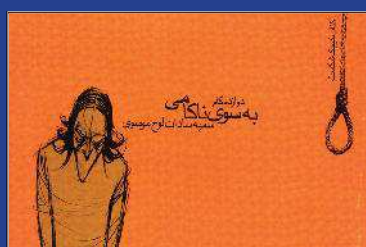
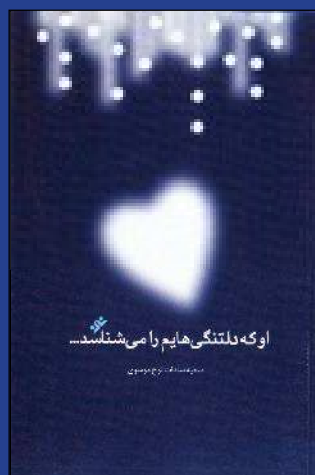
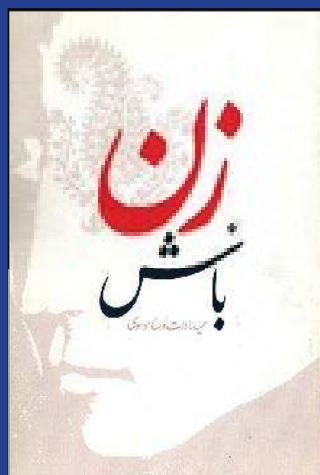
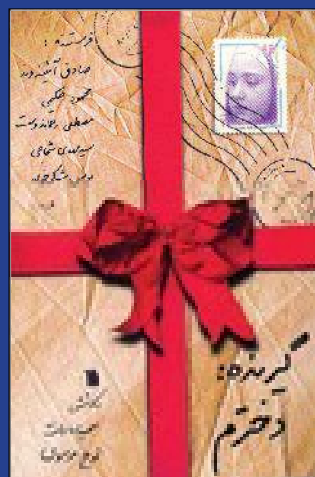
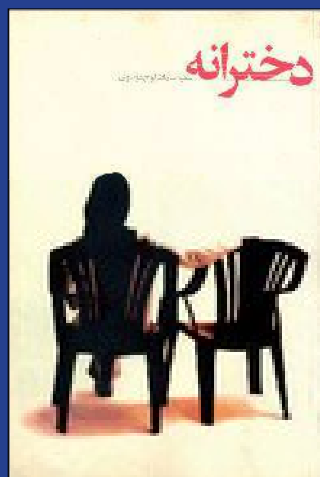


کتابخانه



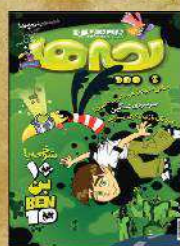
با یک کلیک، جای خالی کتاب دلخواه خود را در کتابخانه ها پر کنید....

آثار منتشرشده از دکتر سمیه سادات لوح موسوی

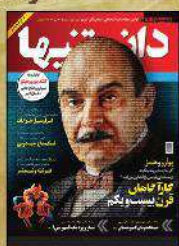


برای دریافت کتاب‌ها با شماره تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۶۲۷۰۱ تماس حاصل فرمایید

دوهفته نامه



بیچه ها / ۱۸



دانستیه ها / ۵۸



سما این هفته با این مجلات به شما فرخنده و هنر دعوت هست.

هفته نامه



جوان / ۳۶۷



سرخ / ۱۵۱



نمایشگر / ۱۱۰



تندوستی / ۶۲

ماهنامه



پایداری / ۲۵



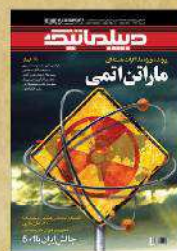
اقتصاد / شماره ۴ جدید



آیه / شماره ۳ جدید



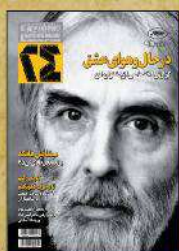
داستان / ۱۴



دیپلماتیک / ۶۱



آشک / ۲۲



کمال / شماره ۳ جدید



سوزمین / ۱۴



ماه / ۹۸



معماری / ۱۷

فصلنامه



خرداد / ۹۶

ماهنامه



دانستیه ها / شماره ۴ جدید

نشانی: کیسک های مطبوعاتی سراسر ایران

سفارش آگهی: ۶-۲۹۴۸۱۰۵ (شماره ۷ رقمی)

اشتراک: ۸۴۳۲۱۸۳۱



www.hamshahrimags.com